



انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۷۲

اشعار

حکیم کسانی مروزی

تحقیقی در زندگانی و آثار او

از

دکتر مهدی درخشان



انتشارات دانشگاه تهران



مرکز تحقیقات اسلامی

شماره ۱۸۷۲

شماره مسلسل ۲۵۲۳

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۶۴

تیراژ: سه هزار نسخه

چاپ: چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها: ۹۸۰ ریال

اشعار

حکیم کسانی مروزی



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

تحقیقی در زندگانی و آثار او

از

دکتر مهدی درخشان

کتابخانه	
مرکز تحقیقات اسلامی	
شماره ثبت:	۴۷۸۱۰
تاریخ ثبت:	



مرکز تحقیقات اسلامی

اشعار
حکیم کسائی مروزی



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

بنام خدائی که توفیق ازوست
دل زنده را نور تحقیق ازوست

اشعار

حکیم کسائی مروزی



تحقیقی در زندگانی و شرح حال او

از

دکتر مهدی درخشان

اهداء کتاب:

بدانش پژوهان و محققانی که در راه تکمیل و
رفع نقائص این مجموعه گام بر میدارند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسائی مروزی از سخنوران نامدار و از استادان مسلم شعر و ادب فارسی است و در بیشتر مآخذی که از وی یاد شده است منعت بلقب و نعت «حکیم» می باشد.

نامش بدرستی معلوم نیست در مورد کنیت او نیز میان تذکره نویسان اختلاف است. صاحب چهارمقاله کنیت او را «ابوالحسن» نوشته است. واله داغستانی و آذر بیگدلی و هدایت «ابواسحق» و لقبش را «مجدالدین» آورده اند.^۱

«در دمیة القصر» با خرزی سخن از شاعری بنام ابوالحسن علی بن محمد کسائی مروزی میرود که بحدس آقای احمد آتش مراد همیسن کسائیست^۲ و اگر این حدس را درست بدانیم نام و نام پدر و کنیت او بخوبی روشن میشود و قول صاحب چهارمقاله نیز که کنیت او را ابوالحسن خوانده^۳ تأیید میگردد و یاسی توان گفت این دو سند هردو مؤید یکدیگر میشوند.

در سبب تخلص وی نیز به «کسائی» نظرهای گوناگونی اظهار شده که همه مبنی بر حدس و احتمال است. واله و هدایت نوشته اند سبب این

۱- ریاض الشعراء و آشکده و مجمع الفصحا. شرح حال کسائی مروزی و تعلیقات چهارمقاله ص ۹۰ از شادروان دکتر محمد معین .

۲- بنقل از تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب ص ۶۶۴ و نیز رجوع شود به مجله یغما سال بیست و دوم شماره هشتم آبانماه ۱۳۴۸ . مقاله ای تحت عنوان قصیده ای از کسائی مروزی بقلم دکتر محمد امین ریاحی.

۳- چهارمقاله به تصحیح علامه قزوینی و تصحیح مجدد مرحوم دکتر محمد معین

تخلص آنست که کسوت زهد در بر داشته و کلاه فقر بر سر میگذاشته است. و ظاهراً در این نظر متابعت سخن عوفی کرده‌اند. که او نیز بر این اعتقاد بوده است.

برخی گفته‌اند که چون بافنده یا فروشنده کسا بوده به «کسائی» معروف شده و یا گفته‌اند در مجلس درس استادان خود با «کسا» حاضر می‌شده است برخلاف دیگر شاگردان که با حله‌های مخصوص حضور می‌یافتند.

در یکی از مقالات تحقیقی نوشته شده است:

سبب تخلصش را با نسبت او به تشیع و توجه به حدیث «کسا» باید مربوط دانست^۱. زادگاه کسائی را همه ارباب تذکره شهر «مرو» نوشته‌اند. و در شعر زیر نیز خود بدین مطلب تصریح کرده است.

زیبا بود از مرو بنازد بکسائی چونان که سمرقند باستاد سمرقند^۲

تاریخ ولادت او بطور دقیق و کامل معین شده و بنا بقول شاعر در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه شوال بوده است بسال ۳۴۱ هجری و این تاریخ را در مطلع قصیده لایه خود که قسمتی از ابیات آن در دست است چنین آورده است:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
 بیاسدم به جهان تاجه گویم و چه کنم سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

هدایت و مؤلف آتشکده کسائی را از معاصران رودکی دانسته‌اند و این درست نیست چه رودکی بنا بر مشهور در سال ۳۲۹ هجری وفات یافته و در این تاریخ کسائی هنوز بدینا نیامده بوده است.

بنا بنقل «واله داغستانی و هدایت» کسائی عمری دراز داشته و شاید تا زمان بشهرت رسیدن ناصر خسرو در قید حیات بوده است و ناصر خسرو

۱- رک مقاله مندرج در مجله یغما از دکتر ریاحی.

۲- استاد دکتر صفا این بیت را از حکیم کسائی دانسته است ولی مرحوم دکتر معین در شرح حالی که در صفحه ۹ تعلیقات چهارمقاله بر کسائی نوشته و تحقیقی که کرده است می‌نویسد «یکی از شعراء متقدمین گفته است» و بعد سند آن را در ذیل صفحه بنقل از مرحوم فروزانفر لباب الالباب عوفی ج ۲ ذکر می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که شعر از کسائی باشد.

که بسال ۳۹۴ تولد یافته باوی معارضاتی داشته^۱ و در اشعار خود مکرر از کسائی نام برده است که در این باره به تفصیل سخن گفته خواهد شد. بطوری که از اشعار کسائی استنباط می شود وی اوایل عمر و دوران جوانی را در ملازمت امیران و بزرگان بوده و در مدح آنان شعر می سروده است ولی پس از چندی به ترك خدمت آنان گفته و خود را از این کار مدیحه سرائی ملاست نموده و گوشه انزوا اختیار کرده است و طریق زهد و تقوی و وارستگی و طاعت حق پیش گرفته و به سرودن اشعار پندآمیز پرداخته و در منقبت و مدح پیغمبر اکرم (ص) و اولاد طاهرین او شعر ساخته است. میزان تأثر او از عمر بهدر رفته و مدیحه سرائیهای بیجا از این اشعار به خوبی آشکار می شود.

جوانی رفت و پنداری نخواهد کرد بدرودم
 بخواهم سوختن دامنم که هم آنجا بپهودم
 بمدحت کردن مخلوق روح خویش بشخودم
 نکوهش را سازوارم که جز مخلوق نستودم

این تغییر احوال ظاهراً پیش از سنین پنجاه سالگی بشاعر دست داده و در قصیده لامیه مشهور او که اییاتی از آن باقی مانده و مطلع آن قبل از این ذکر شد بدین ضعف و پیری و تغییر حال اشاراتی دارد آنجا که گوید:

ایا کسایی پنجاه بر تو پنجه گذاشت بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 صاحب لباب الالباب آورده است که کسائی این قصیده را در هنگام رحیل سروده و پس از آن بدرود حیات گفته است ولی این سخن خطاست. چه گذشته از آنکه سرودن چنین اشعاری در وقت مرگ و حین احتضار معقول نیست قرائن بسیار دیگر نیز خلاف آن را می رساند:

شادروان دکتر معین نیز در تأیید این مطلب می نویسد:

«عوفی پندارد که این اشعار را کسائی به هنگام وداع و ساعت

۱- اگر این مطلب درست باشد باید کسائی را دارای عمری بیش از صد و اند سال دانست و هر چند غیر ممکن نیست ولی در این سنین شاعر یقیناً قدرت معارضه و شاعره را از دست داده است.

رحیل سروده و باید وفات او را در سال ۳۹۱ هجری دانست و محتمل است که منشاء خیال وی این بیت کسائی بوده است.
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود شدیم و شد سخن مافسانه اطفال
 ولی از این دو بیت :

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
 چو کودک کان بد آموز را نهیب دوال
 توگر بمال و امل بیش از این نداری میل

جدا شوازا امل و گوش وقت خویش بمال
 برمی آید که برخلاف پندار عوفی کسائی را هنگام سرودن این قطعه
 بزندگانی امیدها بوده و در بقیه عمر تدارک مافات را چشم داشته و ایات
 مذکور را فقط برای شکایت از رنج پیری گفته است.

دیوان اشعار کسائی - با کمال تأسف ظاهراً از میان رفته و امروز جز
 مقدار کمی از اشعار او در دست نیست که بصورت تک بیتی یا چند بیتی
 در کتب و مصادر و فرهنگ نامه ها دیده می شود. ولی این دیوان اشعار
 تا نیمه دوم قرن ششم و زمان تألیف کتاب معتبر «النقض» وجود داشته
 و مؤلف آن کتاب دیوان او را دیده است و می نویسد:

«همه ذکر مناقب و مدایح پیغمبر اکرم و آل طاهرین اوست...»
 عمده ماخذی که مبنای کار محققان و نویسندگان برای شناختن
 اشعار و آشنائی مختصر بشرح حال و افکار کسائی می باشد عبارتست از:
 ترجمان البلاغه رادویانی به تصحیح احمد آتش استاد پیشین دانشگاه
 استاسبول که هفت بیت از اشعار او را نقل کرده است و لغت فرس اسدی
 طوسی که تعداد کثیری از ایات او را در ذکر شواهد برخی لغات آورده.
 والمعجم فی معانی اشعار العجم از شمس قیس رازی و لباب الالباب
 محمد عوفی و هفت اقلیم امین احمد رازی و فرهنگ رشیدی و برخی از
 کتابها و فرهنگهای دیگر مانند مجموعه الفرس و مرقوم پنجم سلم السموات
 و خیرالبیان و فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و فرهنگ وفائی
 و غیره و از متأخران واله داغستانی و رضا قلی خان هدایت و آذریگدلی در

ریاض الشعرا و مجمع الفصحاء و آشکده و از معاصران مرحوم بدیع الزمان فروزان فر در مجله آرمان^۱ و مرحوم سعید نفیسی در شرح احوال رودکی و تعلیقات لباب الالباب و مرحوم سید نصرالله تقوی در دیوان ناصر خسرو ابیات و اشعاری را از کسائی یا بنام او نقل کرده‌اند. همچنین استاد دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن و تاریخ ادبیات در ایران^۲ و شادروان دکتر معین در تعلیقات چهارمقاله^۳ نیز بحثی لایق درباره کسائی نموده‌اند و نیز مؤلف پیشاهنگان شعر پارسی آقای دکتر محمد دبیرسیاقی ضمن درج شرح احوال کسائی اشعاری را از وی با توضیحاتی سودمند آورده است. و نیز در گنج سخن و پاسداران سخن و ریحانة الادب و غیره و غیره اشعار و شرح حالی از او آمده است.

دیگر از جمله کسانیکه درباره حکیم کسائی به تحقیق پرداخته است، دکتر محمد امین ریاحی است که قصیده‌ای نو یافته و گم شده را از او که در نسخه‌ای مضبوط و محفوظ در کتابخانه استامبول می باشد بدست آورده و با شرحی وافیه در مجله یغما درج کرده است^۴ و نیز مقاله دیگری تحت عنوان «کسائی پیشرو ناصر خسرو» از وی در مجموعه یادنامه ناصر خسرو بطبع رسیده^۵ که برای تحقیق و آشنائی بشرح حال کسائی مطالعه آن مفید است.

غیر از آنچه ذکر شد بعضی از محققان ایران شناس خارجی نیز اشعاری را از کسائی بدست آورده و نقل کرده‌اند و اشاراتی به شرح حال و عقاید او نموده‌اند که مطالب برخی از آنها خالی از اشکال و ایراد نیست. از آن جمله «هرمان اته» است که در سال ۱۸۷۴ میلادی ضمن

۱- آذرماه ۱۳۰۹ سال اول شماره ۱ ص ۲۷-۳۴

۲- ج ۱ ص ۳۹۹ تا ۴۰۳

۳- تعلیقات چهارمقاله صفحه ۸۹ تا ۹۷

۴- مجله یغما سال ۲۲ شماره هشتم آبان ماه ۱۳۴۸

۵- مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی- دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

ایراد مقاله‌ای اشعاری را از کسائی نقل کرده و به عنوان «غزلیات کسائی منتشر کرده است»^۱ و قصیده‌ای را نیز به مطلع :

ای امیر المؤمنین شاه جهان‌دور توئی وی امام المتقین داماد پیغمبر توئی
بدو و منسوب داشته^۲

و هم هدایت می‌نویسد بنا بنقل تقی الدین کاشی، کسائی قصیده‌ای بمطلع زیر:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند یا هردوان نهفته درین گوی اغبرند
سروده و نزد ناصر خسرو فرستاده است و ناصر نیز آنرا جواب گفته ولی این نیز درست نیست و با دقت در مضامین و تعبیرات و مطالب آن قصیده معلوم می‌گردد که سراینده آن شاعری اسمعیلی و هفت امامی بوده و در عقاید و افکار با ناصر خسرو توافق داشته و عقاید و افکار کسائی چیز دیگری بوده است و ما بزودی درباره نادرستی انتساب این شعر به ناصر-خسرو به تفصیل سخن خواهیم گفت.

این گونه اشتباهات را بعدها ادوارد برون و مرحوم سعید نفیسی و مرحوم تقوی تکرار کرده‌اند و مرحوم نصرالله تقوی نیز چون بدین شعر می‌رسد با آنکه خود تصریح می‌کند که اسلوب قصیده با اسلوب شعر ناصر خسرو می‌ماند با این حال می‌نویسد «این قصیده کسائی مروزی^۳ راست» غیر از کتب و مآخذی که ذکر شد و اشعاری از کسائی در آنها نقل شده در بعضی کتب معتبر دیگر هم نام و شرح حالی از کسائی مروزی درجست که شعری ضمیمه آنها نیست مانند چهارمقاله که تنها از او نام برده است و کتاب «النقض» که ذکر آن قبلاً گذشت.

مؤلف «النقض» بصراحت و روشنی عقاید و افکار و مذهب کسائی

۱- در صورت جلسات شعبه فلسفه و علوم فرهنگستان علوم شاهی باویر در سونبخ و تاریخ ادبیات «آه» ترجمه دکتر رضا زاده شفق ص ۱۴۷-۱۴۸ بدان اشاره شده است.

۲- در این باره باز هم سخن گفته خواهد شد.

۳- دیوان ناصر خسرو به تصحیح مرحوم نصرالله تقوی و کوشش مهدی سهیلی ذیل

را بیان کرده و او را از جمله شاعران شیعی مذهب و امامی خوانده است و دیوان او را که تا عصر وی وجود داشته است دیده.^۱

ناصر خسرو و کسائی - دیگر از کسانی که از کسائی نام برده‌اند ناصر خسرو قبادیانی است که بیش از ۹ بار نام کسائی را در دیوان خود و ضمن اشعار خویش آورده و غالباً با او بمفاخره و معارضه برخاسته است گاهی خود را از او برتر شمرده و شعرا و را بنده شعر خویش خوانده و گاه سخنهاى خود را دیبای رومی و گفته‌های کسائی را پوشش متعارف و پست شمرده است از آن جمله گوید:

تا تو بدل بنده امام زمانسی بنده شعر تو است شعر کسائی
یا

پژمرد بدین شعر من این شعر کسائی «این گنبدگردان که برآورد بدین سان»
یا

بر سخن حجت مگزین سخن زانکه خرد با سخنش توتیاست
دینه رومیست سخنهاى او گر سخن شهره کسائی کساست
یا

گر بخواب اندر کسائی دیدی این دیبای من

سوده کردی شرم و خجالت مر کسائی را کسا

در جای دیگر گفته است:

سوی شعر حجت گرای ای پسر اگر هیچ در خاطر توضیاست
که دیبای رومیست اشعار من وگر شعر فاضل کسائی کساست^۲

۱- در حدود دو سال از این سال پیش نیز مجموعه‌ای منقح و ماسخ شده دیدم بالغ بر پنجاه صفحه مشتمل بر بحثی در زندگی و شرح حال کسائی از دانشمند بانوگیتی تجربه کار میدانم اقدام به طبع و نشر آن شده است یا خیر؟. اخیراً نیز شنیده شد یکی از جوانان باذوق لیسانسیه ادبیات بنام آقای خلیفه در این راه قدمهایی بلند برداشته و اشعاری از کسائی فراهم آورده است. بر آن شدم تا نیروئی تازه نفس و فعال بر این کار بگمارم و این اوراق پراکنده را در اختیار او گذارم و او را بطبع این مجموعه تشویق و ترغیب نمایم ولی با آنکه قرار ملاقاتی داشتیم دیگر او را ندیدم.

۲- برای یافتن اشعار، رك دیوان ناصر خسرو صفحات، ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ و ۱۲۹۳ و ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ و

ذکر مکرر نام کسائی در اشعار ناصر خسرو و دعوی برتری اشعارش بر اشعار و گفتار کسائی از سوی حجت خراسان و تفاخر بدین مطالب که بسیار بالا گرفته سبب گردیده که برخی چنین پندارند این دو سخنور سالیانی معاصر بوده و باهم معارضات و مشاعراتی داشته‌اند. و قصاید و اشعاری در میان آنها رد و بدل می‌شده است. بطوری که خاور شناس آلمانی هزمان‌اته می‌نویسد: ناصر خسرو در آغاز جوانی کسائی را در مرو شناخت و حتی یک مراسله شاعرانه هم بین آنها رد و بدل شد که بدست ما رسیده است. و مقصود وی ظاهراً همان قصیده‌ایست از ناصر خسرو و پاسخ آن که به کسائی منسوب داشته‌اند. و گفته‌اند ناصر خسرو قصیده دوم را در جواب آن سروده است و این هر دو قصیده از جهت کمال اهمیتی که در روشن شدن افکار و شرح احوال کسائی دارد در آخر این مقال آمده‌است و گویا نخستین بار صاحب مجمع الفصحا با استناد بقول تقی‌الدین کاشی باین موضوع اشاره کرد. چنانکه بیاید.

یکی از محققان برای این توجه مخصوص ناصر خسرو به کسائی احتمالاتی داده و موجباتی ذکر کرده است که از آن جمله است شهرت و اهمیت مقام کسائی در مرو، و استادی او در سخنوری، و رشک‌ورزی شاعر جوان تازه کار یعنی ناصر خسرو بمقام والای کسائی. دیگر ایراد اشعاری در زهد و پند و حکمت که ناصر خسرو نیز در این زمینه اشعار بسیار دارد. یا اسمعیلی بودن ناصر خسرو و شیعه‌اثنی عشری بودن کسائی و شاید جهات دیگر که بر ما پوشیده است.

و در این مورد می‌نویسد: «پیش از این درباره علت معارضه ناصر خسرو با کسائی سخنها رفته است. اما این قصیده نویافته پرتو تازه‌ای بر صحنه تاریک موضوع می‌افکند و داوری را کوتاه میکند. و می‌نماید که شعر کسائی و آئین تشیع در آن روزگار در خراسان رواج داشته و شاعر اسمعیلی به پیکار با آن کمر بسته است. در مقایسه سخن آن دو می‌بینیم که لحن کسائی گرم‌تر و گیرنده‌تر و شورانگیزتر و هیجان‌آمیزتر است. در

مقابل لحن ناصر خسرو به نسبت نرم‌تر و آرام‌تر است و بیشتر از فلسفه و استدلال بهره می‌جوید.^۱

مدیحه سرائی کسائی: کسائی را برخی از محققان مداح سلطان محمود غزنوی شمرده‌اند. و این شاید درست نباشد که اگر او مدحی گفته برای آل سامان و وزرای آنان بوده است. چنانکه سوزنی سمرقندی گوید:

کرد عتبی با کسائی همچنان کردار خوب

ماند عتبی از کسائی تاقیامت زنده نسام

ولی این نکته را باید متذکر شد که اساساً کسائی را شاعر مدیحه‌سرا شمردن شاید روا نباشد. و هرچند که او در جوانی و اوایل عمر اشعاری در مدیحه برخی از بزرگان آل سامان سروده ولی بزودی از این کار روی برگردانیده است.

دیوان او اکنون در دست نیست تا با مطالعه آن حکمیتی از روی انصاف درباره وی بشود. ولی بطور کلی اشعار او چنانکه از نوشته دیگران و نیز نمونه‌هایی از آن که در دست است بر می‌آید بیشتر پند و اندرز و مدح و ستیبت خاندان پیغمبر بوده است و قبلاً چنین می‌پنداشتند که شاید یکی از علل رقابت و خرفروشی ناصر خسرو بر کسائی همین اشعار آمیخته با زهد و پند کسائی بوده است.

و همین از میان رفتن دیوان اشعار او سبب گردیده که چهره واقعی این شاعر آزاده با ایمان آن چنان که سزاوار است شناخته نگردد. در مجله یغما آمده است^۲: «آنچه از قرائن و روایات بر می‌آید او شاعر مدح پیشه نبوده و ذکر او بعنوان شاعری مدیحه‌پرداز خوارداشت اوست و دور از حقیقت است و گفته متأخرانیست که بدیوان او دسترس نداشته‌اند.

در این باره آنچه اعتماد را شاید گواهی نویسندگان کهن‌تر است

۱- رك مقاله دکتر ریاحی مندرج در مجله یغما

۲- شماره هشتم ابان ماه ۱۳۴۸.

که هنوز دیوان او را در دست داشته‌اند.
عوفی گوید اکثر اشعار او در زهد و وعظ است و در مناقب اهل بیت نبوت.

صاحب کتاب النقض گوید: از شعرای فارسیان که شاعری و معتقد بوده‌اند و متعصب هم اشارتی برود ببعضی. اولاً فردوسی طوسی... و فخر جاجرسی... و در کسائی خود خلافتی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب حضرت مصطفی (ص) و آل اوست.^۱

بر روی هم در باب مدیحه پردازی کسائی نظرهای مختلفی اظهار شده که میتوان مجموع آنها را در سخنهای زیر بیان کرد:
اول قول محمد عوفی است، مؤلف لباب‌الالباب که کسائی را مداح سلطان محمود غزنوی خوانده و ابیات زیر را در مدح آن پادشاه از او نقل کرده است:

گفت گوئی که کان گوهرستی کزو دایم کنسی گوهرفشانی
چو جانت از جود و رادی کردیزدان تو بی جان زنده بودن کی توانی
و بعد از عوفی تذکره نویسان دیگر این سخن را بی تحقیقی سند قرار داده و کسائی را مداح سلطان محمود خوانده‌اند. مانند امین احمد رازی در هفت اقلیم و آذر پیگدلی در آتشکده و رضا قلی‌خان هدایت در مجمع - الفصحا و مدرس خیابانی در ریحانة الادب. و نیز برخی از ایران شناسان اروپائی چون «ریپکا»^۲ و «ادوارد براون» و «هرمان اته»^۳ در آثاری که درباره زبان فارسی نوشته‌اند. و از محققان معاصر بدیع الزمان فروزان‌فر و سعید نفیسی رحمهما الله و برخی دیگر نیز چون دلیلی برخلاف آن نیافته‌اند همین نظر را ابراز کرده‌اند.

مرحوم سعید نفیسی می‌نویسد: کسائی این اشعار را در سالهای اول سلطنت محمود یعنی سال ۳۸۸ سروده که در آن وقت ۴۷ سال داشته

۱- النقض ج ۱ ص ۲۳۱ و رجوع شود به بحثی درباره مذهب کسائی صفحات بعد.

۲- تاریخ ادبیات ایران. ترجمه دکتر عیسی شهابی ص ۲۳۶.

۳- تاریخ ادبیات فارسی- ترجمه دکتر رضا زاده شفق. ۲۴۷

است و دو بیت دیگر را که بشماره ۱۲۸ در کتاب آمده «بجام اندرتو-
پنداری روانست الخ...» جزء آن قصیده میدانند.
اگر چه تذکره لباب‌الالباب از اسناد مهم زبان فارسی است و قول
عوفی در حد خود باید معتبر باشد ولی در این سخن به قرائنی جای تأمل
است و میتوان احتمال داد که شعر اگر هم از کسائی است در مدح ممدوحی
دیگر می باشد بدلا یلی چند:

نخست آنکه دوزان سلطنت محمود غزنوی از ۳۸۷ تا ۴۲۰ هجری
بوده است و در این سالهای نخست سلطنت او بعید می نماید که کسائی
و دیگر شعرا زبان بمدح او گشوده باشند و مدح او بیشتر در زمانی آغاز
شده که به تحکیم بهانی سلطنت خود پرداخته و دارای قدرتی گردیده است
و این زمان رسیدن بقدرت که محتمل است کسائی او را مدح گفته باشد
از سالهای ۴۰۰ هجری بعد بوده و در این هنگام کسائی بالغ بر شصت
سال داشته است و بطوریکه در اشعارش آمده مسلماً او از پنجاه سالگی بعد
گرد مدح و ستایش مخلوق نگردیده و از مداحی اظهار پشیمانی کرده است.
دیگر آنکه محمود غزنوی پادشاهی کرامی^۱ و بر مذهب اهل
سنت بوده^۲ و کسائی چنانکه بعداً بتفصیل گفته خواهد شد شیعه دوازده
امامی است و بعید است که در مدح او سخنی و شعری گفته باشد.

دیگر آنکه ارباب تذکره و سیر همه جا کسائی را در شمار شعرای
سامانیان ذکر کرده اند و سالهای جوانی و فعالیت او نیز با دوره سامانیان
و مدح آنان مناسب تر مینماید.

نظامی عروضی در مقاله دوم مجمع النوادر آنجا که ذکر شعرای آل
سامان را میکند از کسائی مروزی نیز نام می برد و او را در ردیف سخنورانی

۱- رك بحثی در شرح احوال و روزگار فرخی سیستانی تألیف استاد دکتر غلامحسین
یوسفی ص ۲۸۲ و ترجمه تاریخ یمنی اثر دانشمند ناصح جرفادقانی.

۲- نوشته اند محمود در آغاز بر مذهب حنفی بوده و بعدها بمذهب شافعی گروید ولی
این مطلب درست بنظر نمیرسد و ظاهراً وی بر مذهب حنفی بوده است رك همان مأخذ تألیف
استاد دکتر یوسفی ص ۲۸۹.

چون شهید بلخی و دقیقی و رودکی و ابوالعباس ربنجی و جویباری و خبازی و غیره می‌آورد ولی چون بذکر مداحان محمود و شعرای دوره غزنوی می‌پردازد با آنکه گروه کثیری را از شاعران آن دوره نام می‌برد ذکری از کسائی نمی‌کند. و با توجه باینکه مؤلف چهار مقاله در زمانی نزدیکتر از عوفی بعصر کسائی می‌زیسته سخن وی را بی‌اعتبار نباید دانست بالاتراز همه بطوری که از مضمون بعضی ابیات قصیده مشهور او بمطلع :

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمومنین

فضل حیدر شیر یزدان مرتضای پاکدین

استنباط میشود کسائی از سال ۳۸ هجری که مقارن روی کار آمدن محمود بوده اشعاری در مدیح خاندان اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام سروده و دیگران را نیز از مدح خلفا و «سکین» ها و «تکین» ها منع کرده است چگونه ممکنست خود زبان بمدح آنان گشوده باشد.

دوم قول سوزنی سمرقندیست در این شعر:

کرد عتبی با کسائی همچنان کردار نیک

ماند عتبی از کسائی تا قیامت زنده‌نام

که او را مداح ابوالحسن عتبی وزیر سامانیان دانسته است. و باز در جای دیگر همین مضمون را تکرار و نام کسائی را در ردیف شاعران دوره سامانی ذکر میکند و چنین می‌گوید:

باش ممدوح بسی ممدوح که ممدوحان بسی

زنده نامند از دقیقی و کسائی و شهید

شاید گفته شود ممکن است کسائی نخست بدرگاه سامانیان رفته و خاندان عتبی را مدح گفته و پس از ظهور محمود غزنوی روی بدربار او آورده باشد ولی با توضیحی که داده شد این مطلب مردود یا بسیار بعید است کسه

۱- عبدالله یا عبیدالله بن احمد بن حسین عتبی از وزرای سامانیان بود که در سال ۳۶۵

هجری بوزارت نوح بن منصور رسید و تا سال ۳۷۲ که بقتل رسید در این منصب باقی بود.

خاندان عتبی نظیر خاندان بلعمی از مردم ادب دوست و مشوق شاعران بودند.

کسائی در سنین کهولت و بعد از آن همه اظهار ندامت و انفعال روی
بدربار محمود غزنوی آورده و بمدح و ستایش او پردازد.

مهمتر از همه آنکه ناصر خسرو که سخنوران زمان را به گناه مداحی
شاهان و امیران بیاد نکوهش و ملالت میگیرد و میگوید:

بسنده است بازهد عمار و یاسر کند مدح محمود مر عنصری را
و در شان خویش می سراید:

من آنم که در پای خوکان نریزم مرین قیمتی لفظ در دری را
در معارضه ای که با کسائی داشته و خود و اشعار خود را مکرر براومزیت
نهاده است. اگر او را بصفت مداحی و ستایشگری شاهان می شناخت قطعاً
از این خطای او در نمی گذشت و بجای آن همه ایراد بیجا و مفاخرتهای
بی مورد باین مطلب لا اقل اشارتی میکرد.

سوم نظر خاورشناس آلمانی هرمان اته است که کسائی را مداح
بنی العباس و خلفای بغداد دانسته و در تاریخ ادبیات خود نوشته است
«کسائی در قصاید خود سلاطین سامانی و خلفای عباسی و سلطان محمود
را مدح گفته»^۱

همچنین خاورشناس دیگر پان ریپکا نیز عقیده ای مانند او دارد و
می نویسد: «ابتدا برای سامانیان و عباسیان و سلطان محمود که همگی
سنی مذهب بودند عود مجاملت مینواخت....»^۲

نادرستی و بی اساسی این مدعاها از کثرت وضوح بر هر محقق بصیری
پیدا است و رد آنها بهیچ گونه بحث و تفصیل حاجت ندارد. کافیهست تا
اشاره شود در اشعار نویافته ای که از حکیم کسائی نقل شده است^۳ حکیم
نه تنها خلفای عباسی را مدح نگفته بلکه صریحاً بدم و قدح و نکوهش

۱- تاریخ ادبیات هرمان اته ترجمه مرحوم دکتر رضا زاده شفق ص ۱۴۸. والسه
داخستانی هم مینویسد: کسائی «مداحی آل عباس نیز کرده؟» و شاید مأخذ قول هرمان اته و
ریپکا این قول بی مأخذ واله بوده است (والله اعلم).

۲- تاریخ ادبیات ریپکا ترجمه دکتر عیسی شهبانی ص ۲۳۶.

۳- ركه مجله یغما.

آنان پرداخته و خلفا را بجای «امیرالمومنین» «امیرالفاسقین» خوانده است
چند بیت زیر از آن قصیده است:

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
سیر شد منبر زمام و خوی سکین و تکیین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد وان زین العابدین
مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین
کان همه مقتول و مسمومند و معجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین

بحثی در باره مدیحه سرائی و مذهب کسائی

با مراجعه به تذکره ها و کتبی که شرح حال رجال را نگاشته اند دربادی
امر چنین بنظر میرسد که کسائی مروزی مانند صدها شاعر دیگر از جمله
سخنوران مدیحه سرا بوده و در ردیف سایر شاعرانیست که نام و آثار آنان
را شنیده و دیده ایم. ولی با تحقیق و مطالعه ای بیشتر در شرح حال و آثار
او و سخنهایی که محققان درباره وی گفته اند درمی یابیم که تذکره ها و
کتبی که بشرح حال و نقل آثار او پرداخته اند هیچ یک حق مطلب را
درباره او و فراخور حال او ادا نکرده و چنانکه باید او را شناخته اند
و بجز در یک دوسه مورد مانند کتاب (النقض که شرح آن بیاید) به بیان
واقع و حقیقت حال او نپرداخته اند. و این تصور اشتباه نسبت به وی یکی
از آنجا حاصل شده که چون در روزگار گذشته هر شاعری بدرباری وامیری
منتسب بود و برای یافتن نان پاره و جامگی و تأمین معاش وقت آنان
غالباً بمدح بزرگان رجال و متمکنان مصروف میشد، چنین می پنداشته اند
که ناچار کسائی نیز باید در زمره این دسته از سخنوران مداح باشد ولی
چنانکه گفته شد حقیقت امر چیز دیگری غیر از این بوده و کسائی اگر مدح
نیز گفته پیشه مداحی نداشته و بمدح شاهان و امیران و خلفای ستمکار
زمان نپرداخته است.

البته جای انکار نیست که حکیم کسائی نیز در آغاز کار و دوران جوانی مانند سایر سخنوران زمان اشعاری در مدح این و آن سرده و چنان - که دیدیم خاندان عتبی را مدح گفته و از آنان صلوات و جوایزی دریافت داشته است و برخی ابیات پراکنده نیز که از او بازمانده گواه این مدعاست و میرساند که شاعر اشعاری در مدح بعضی سروده و اگر قول عوفی را نیز درست بدانیم و چنین پنداریم که سلطان محمود غزنوی را نیز مدح گفته است باز دلیلی بر اینکه او شاعری با پیشه مداحی بوده است نمی باشد.

شاعر مدح پیشه یا درباری بکسی اطلاق میشود که وقت خود را تمام صرف گفتن اشعار برای مدح شاهان و درباریان بنماید و از این راه ارتزاق و امرار معاش کند چنان که رودکی مداح سامانیان و منتسب به دربار آنان بود و فرخی و عنصری و منوچهری و معزی و انوری و امثال آنان از شاعران درباری و مداح سلاطین غزنویان و سلجوقیان و غیره بودند. با این وصف کسائی و امثال او را که گاهی فرضاً مدح سلطان محمود یا دیگران را گفته اند نمیتوان شاعر مداح درباری خواند خاصه که سرانجام به ترك این کار گفته و طریق دیگری در پیش گرفته است. چنان که ناصر خسرو و حکیم سنائی نیز در آغاز حال کار و حال دیگری داشتند.

غرض از ذکر این نکته ها آنست تا دانسته شود اگر در اشعار کسائی و بنابر متابعت از سیره و سنت شاعران زمان نمونه هایی از اشعار مدحیه نیز پیدا شود این اشعار مربوط به آغاز کار و اوایل حال و دوران جوانی او بوده که شاعر بعدها از آن پشیمان شده و صریحاً اظهار تأسف و ندامت کرده است و خود را از این اعمال سزاوار نکوهش و ملامت دانسته . بالاتر از همه درباره کسائی سخن معتبر و مستند شیخ نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابیالحسین قزوینی رازیست مؤلف کتاب مهم و معتبر «بعض مثالب النواصب فی بعض فضائح الروافض» مشهور به «النقض» که در حدود سال ۵۶۰ هجری تألیف شده و از کتب بسیار معتبر میباشد و در آن نام بسیاری از شاعران شیعی مانند فردوسی و سنایی و قوامی -

رازی و کسائی ذکر گردیده است^۱.

مؤلف «النقض» که در زمان حیات او دیوان کسائی وجود داشته و بصورت ظاهر هنوز از میان نرفته بوده است می نویسد: «از شعرای فارسیان که شاعری و معتقد بوده اند و متعصب هم اشارتی برود ببعضی اولاً فردوسی طوسی..... و در کسائی خود خلافتی نیست که همه دیوان او مدایح و مناقب حضرت مصطفی ص و آل اوست.»

با این تصریح و تأکید مؤلف «النقض» بخوبی ثابت میشود که کسائی اولاً شیعی مذهب بوده ثانیاً اگر اشعاری در مدح و منقبت داشته آن مدایح و مناقب حضرت رسول اکرم و خاندان او بوده است نه دیگران و باز اگر در مدح برخی از بزرگان و رجال زمان اشعاری سروده باشد از بلندی جاه و علو مقام او آن چنان نمی کاهد و این کار در گذشته سیره و سنت همه شاعران پارسی زبان بوده که بشکرانه عنایت و احسان بزرگان و پیاس حمایتی که از آنان می شده زبان بمدح آنان می گشودند و گذشته از ارتزاق و اسرار معاش از این راه هم خود را می شناسانیدند و به نشر و حفظ آثار و اشعار خود می پرداختند و هم با تقرب بآنان از کتابخانه ها و کتابها و دیگر وسائل علمی که در گذشته منحصرأ در اختیار بزرگان و ملوک و رجال بود استفاده میکردند.

نکته دیگر که سزاوار است در اینجا گفته شود آنست که اساساً سنجیدن کارهای مردم آن روزگار با اوضاع و احوال این زمان که قریب هزار سال از آن گذشته امری خطا و دور از انصاف است. در آن دوران اختناق و استبداد هر ضعیفی در کنف حمایت مردی قوی و زورمند قرار داشت و حتی نظام بندگی و آقائی و برده فروشی و خواجهگی که از قرنهای پیش در عالم وجود داشت هنوز بر جهان حکومت میکرد و هر سخنوری ناگزیر از مدح شاه و وزیر یا اسیر و مهتری بود و خود کلمه «شاه» و «سلطان» اینچنین زشت و نفرت انگیز نبود و حدیث «السلطان العادل ظل الله...»

۱- این کتاب بهمت مرحوم میر جلال محدث ارسوی تصحیح شد رحمه الله علیه. و اخیراً نیز از طرف انجمن آثار ملی تجدید طبع گردید.

نیز که از پیغمبر اکرم ص مروی است مؤید این سخن بود.
خلاصه و زبده سخن آنکه اگر حکیم کسائی را از سخنوران مداح بخوانیم یا نخوانیم و نیز او را مداح غزنویان یا دیگران بدانیم یا ندانیم هیچ یک در اصل مطلب تغییری ایجاد نمی کند. و این نکته مسلم است که وی در اواخر عمر و حدود سنین پنجاه سالگی از مداحی خلق دست کشیده و روی بسوی حق آورده و بنا بقول عوفی و مولف «النقض» بسرودن اشعار زهد و پند و اندرز پرداخته و در مناقب خاندان پیغمبر و اهل بیت او شعر سروده است.

کسائی شاعر شیعی

کسائی مروزی را باید از سخنوران گرانمایه و بلند آوازه قرون گذشته دانست و او را هم سنگ شاعرانی چون رودکی و فرخی و عنصری و منوچهری و ناصر خسرو و امثال آنان و شاید برتر از برخی از آنان باید شناخت.

وی از شیعیان و معتقدان بخاندان عصمت و طهارت بود و آنچه نیز موجب جلوه و برجستگی خاص وی در میان سایر سخنوران گردیده یکی همین اعتقاد وی بمذهب تشیع و اخلاص اوست بخاندان پیغمبر اکرم «ص» که این نکته از پاره‌ای از اشعار بازمانده او استنباط میشود. بالاتر از همه سخن نویسندگانی معتمد و موثق درباره او موید این معنی است. مانند قول صاحب النقض که بصراحت و تفصیل عقاید و افکار و مذهب کسائی را بیان کرده و او را از جمله شاعران شیعی مذهب خوانده است و حدیث او در این باره از این پیش گذشت.

همچنین قول مؤلف لباب الالباب نیز که دیوان او را دیده بر این سخن گواهی امین است.

بی مناسبت نیست یادآوری شود که در قرنهای گذشته خاصه پیش از مغول و تیموریان در بیشتر شهرها و بلاد ایران غلبه با اهل سنت بوده است. و امرا و ملوک و درباریان نیز اکثر پیرو یکی از مذاهب اربعه اهل سنت بوده اند. و جز معدودی از شهرها مانند قم و کاشان و آبه و

سبزوار و تفرش و مازندران علویان و اهل تشیع آزادانه قادر بر زندگی نبودند و عامهٔ مردم بیشتر کمر به مخالفت با آنان می بستند و امرا و سلاطین را باعدام و انهدام یا سرکوب کردن آنان ترغیب و تحریک میکردند. مخصوصاً در دورهٔ سلجوقیان که تعصب مذهبی شدیدی وجود داشت. و علمای اهل سنت پادشاهان را بر علمای اهل تشیع می شورانیدند و بازار آنان بر می انگیزختند. و همین امر سبب شد که متنفذان شیعه در دستگاه سلجوقیان رخنه کنند و به برانداختن خواجه نظام الملک و خانه نشین کردن و کشتن او بپردازند.

صاحب النقض در این مورد می نویسد: «فرق مختلف در هر شهر باشند و هر جا هر طایفه غلبه دارد خطبه و سکه بنام خود کنند و احکام و فتوی بر مذهب خویش دهند و هرچه قوت آن طایفه را باشد که آن مذهب را دارند و پادشاه از ایشان باشد و غیر ایشان زبون باشند...» و باز در جای دیگر می نویسد: «شیعه را بنامهای مختلف مانند: رافضی. ترابی. مفوضه. حلولی و حشوی و قطعی و امامی میخوانند. و این همه ناسها از باب توهین و بی ارج کردن باشد. (رافضی از رفض باشد بمعنی ترك کردن چه اینها خلفای سه گانه را ترك کردند. ترابی بدان جهت گویند که منسوب با بوتراب باشند که از کنیه های امام علی علیه السلام است. و مفوضه گفته اند بدان سبب که گویند علی قسیم - الجنة والنار است. و افزوده اند در روز قیامت خداوند کار بهشت و دوزخ را بدو واگذار میکند. و حلولیه گویند روح خدا در پیغمبران و امامان حلول کند و در علی و فرزندانش آن حلول پایان پذیرد. و حشویه قائل به تجسم خدا هستند و قطعی گفته اند چون بدوازه امام قطع می کنند. و امامی نیز خوانند از آن جهت که معتقد بامامان هستند).

و همین امور سبب گردیده که در ادوار مختلف شاعران شیعی خوار و بیمقدار گردند و بدرگاه ملوک و امراء نیز کمتر راه یابند. و شعرشان از رونق و رواج بی بهره باشد و گمنام و ناکام زندگی کنند و دیوان شعر

غالب آنان بآب شسته شود یا از میان برود. چنانکه دیوان حکیم کسائی
مروزی و سید ذوالفقار شیروانی و قوامی رازی و سایر شاعران شیعی مذهب
امروز یا از میان رفته یا نسخه های کمی از آنان در دست است.

و این وضع با شدت و ضعف تا ظهور صفویه ادامه داشته تا از آن
پس مذهب شیعه مذهب رسمی ایران گردیده و اکثر سخنوران زبان بمدح
و منقبت خاندان پیغمبر یا ذکر مصائب اهل بیت گشوده اند. و اشعار آنان
نیز همواره سینه بسینه یا در صحیفه ها و اوراق ضبط شده است چنان که
دوازده بند محتشم کاشانی را بمطلع :

باز این چه شورش است که در خلق عالمست

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

تا با امروز در کتیبه ها و کتابها و در دیوار حسینیه ها و مساجد نگاشته اند
و غالب مردم ابیاتی از آن را بخاطر دارند.

البته در زمان صفویه و حتی حدود دو قرن پیش از آن مداحی
علی مرتضی و اولاد طاهرین او کاری چندان غیر عادی و شگفت انگیز
نبود ولی همان گونه که از این پیش اشاره شد در قرن چهارم و پنجم
هجری و بعهد پادشاهی غزنویان و سلجوقیان که تعصبات شدید مذهبی
در میان فرق مختلف وجود داشت سخن از مدح و منقبت علی و اولاد او
گفتن کاری ساده و آسان بنظر نمیرسید و مستلزم داشتن ایمانی کامل و
و شهامتی کم نظیر بود.

و این کسائی مروزیست که در چنین دورانی علی را زین الاصفیا
و فخر اولیاء و امام المتقین و رکن مسلمانی میدانند و او را فاضل تر از
همه کس بعد از نبی اکرم می شمارد و بیانگ بلند می سراید:
مدحت کن ویستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدوداد همه کار
آن کیست بدین حال که بوده است و که باشد

جز شیر خداوند جهان حیدر کسرار

علم همه عالم بعلی داد پیمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار

در آن روزگار تیرگی و تعصب که برخی از کوردلان بی ایمان برای علی و اولاد او قائل به هیچ گونه فضائل نبودند و گاهی برای دشنام و طعن و لعن او نیز محملی می تراشیدند سخن از تولای علی ع بمیان آوردن و او را برترین خلق خدا بعد از پیغمبر اکرم خواندن کار «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» بود. و بجز مردانی چون کسائی مروزی کمتر کسی قدرت داشت که در دوران اقتدار خلفای عباسی و اوج شکوه و جلال آنان کمر بکین حاکمان بغداد ببندد و از معتصم و مستعین و سایر خلفا بزشتی و تباهی یاد کند و با ذکر آیات قرآن کریم و بیان کلام الهی باثبات حقانیت علی و اولویت او بر دیگران پردازد.

جای تأسف بسیار است دیوانی که بقول صاحب النقص و مؤلف لباب الالباب همه مناقب خاندان علی و اولاد اوست امروزه از میان رفته است و از آن قصائد غرا و اشعار مطرا چیزی برای ما باقی نمانده. و در مدح این خاندان جز چند بیتی منقول در لباب الالباب و قصیده‌ای در مدح حیدر کرار اثری در دست نیست اگر چه از همین مختصر رایحه ایمان و اعتقاد شاعر بمشام جان اهل حقیقت میرسد. و آنچه موجب بقای ذکر او در این ایام و خلود نامش در این روزگار گردیده همین اعتقاد وی به علی و آل طاهرین اوست روانش شاد باد.

اشعار کسائی و سبک سخن او

اشعاری که از حکیم کسائی باقیمانده و امروز بدست ما رسیده است از قطعی و مشکوک و مردود مجموع آنها اندکی از چهارصد بیت کمتر است و شاید اگر استقصائی کامل بعمل آید تعداد آن بر این مقدار هم فزونی یابد. از این میان انتساب پاره‌ای از آنها بکسائی ناروا یا محل تأملست. ولی با این مقدار کم اشعار که از او در دست داریم به بلندی مقام و استادی او در سخنوری باید یقین و اقرار داشت و نیز توجه بسیار شاعران و سخنوران نامدار با اشعار او و استقبال و اقتفای از قصائدش میرساند که وی در زمان حیات و هم بعد از مرگ از شهرتی بسیار برخوردار بوده است.

داستان معارضه ناصر خسرو را با کسائی و استقبال از برخی قصاید و ذکر مکرر نامش را از این پیش خواندیم و دیدیم که چگونه شاعر آزاده بلند آوازه‌ای چون ناصر خسرو براو رشک می‌برد و دم از مفاخره و معارضه با او میزند و اشعار خود را برتر از گفتار او می‌شمارد.

همچنین سوزنی سمرقندی مکرر بدکر نام او پرداخته و از اشعار او در حق خاندان عتبی و از احسان و انعام این خاندان نسبت بدو یاد میکند.^۱ این قصیده مشهور او را که چند بیتی از آن در دست است و قبلاً نیز ذکر شد بمطلع:

بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز مانده از سوال
بیامدم بجهان تاجه گویم وجه خورم سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
بیشتر شاعران معاصر او و بعد از او استقبال کرده‌اند مانند: فرخی سیستانی و عنصری بلخی و غضائری رازی و قطران تبریزی و مسعود سعد سلمان و امیر معزی و ظهیر قاریابی و انوری و سعدی و غیره و غیره و برخی پیش از یک قصیده بدین وزن و قافیه سروده‌اند. مطلع قصیده فرخی در استقبال از آن قصیده چنین است:

همیشه گفتمی اندر جهان بحسن و جمال

چو یار من نبود وین حدیث بود محال^۲

غضائری رازی چنین سروده:

اگر کمال بجاه اندرست و جاه بعال مرابین که بینی مراد را بکمال^۳
عنصری در انتقاد از غضائری رازی بدین مطلع سروده:^۴
خدایگان خراسان و آفتاب کمال که وقف کرد براو کردگار عزوجل
قطران تبریزی در واقعه زلزله تبریز که بسال ۴۳۰ هجری رخ داده است سروده:

۱- ر.ک ص ۱۴ ۲- ر.ک ص ۲۱۷ دیوان فرخی

۳- ر.ک ص ۴۸۴ تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفاج ۱

۴- ر.ک دیوان عنصری ص ۱۲۳ بتصحیح دکتر یحیی قریب چاپ اول.

بود محال ترا داشتن امید محال ز عالمی که نماند هگرز بر یک حال^۱
مسعود سعد سلمان چنین گفته:

بعون ایزد شش روز رفته از شوال بر آمد از فلک دولت آفتاب زوال^۲
ظهیر قاریابی راست:

قدوم ماه محرم مبارکست بقال که باد بر فلک بحرو بر مبارک سال^۳
انوری در یکی از قصاید خود سروده است:

خدای خواست که گیرد زمانه عز و جلال

جمال داد جهان را بحدود خواجه کمال^۴

سعدی شیراز در یکی از قصاید خویش آورده:

توانگری نه بمالست پیش اهل کمال

که مال تالب گورست و بعد از آن اعمال

کسانی در این قصیده که شاید بسیاری از ابیات آن از میان رفته بر روزگار جوانی و عمر بباد رفته و نیروی از دست داده تأسف میخورد و خوشیها و شگفتیها و سوز و حالی را که از دوران شباب داشته بیاد می آورد و چنان گیرنده و دلنشین مکنونات ضمیر خویش را بیان میکند که خواندن آن در هر سنگین دلی تأثیر میگذارد و شاید همین لطف بیان و تأثیر شگرف سخن او سبب پیروی و استقبال از آن گردیده است.

در سایر اشعار کسانی نیز آثار رقت خیال و دقت فکر و باریکسی اندیشه و ابداع معانی و ایجاد مضامین بکر و بدیع بخوبی نمایانست. نگاهی باشعار او که در وصف طبیعت سروده و توصیف ابر و باران و ژاله و لاله و نرگس و نیلوفر و ارغوان و گلها و گیاهان و سبزه ها و درختان و بانگ و نوای پرندگان و جانوران کمال قدرت و مهارت او را در شاعری بخوبی نشان میدهد و چندان لطافت خیال و دقت اندیشه و تشبیهات

۱- دیوان قطران تبریزی بتصحیح محمد نخجوانی چاپ تبریز ۱۴۳

۲- دیوان مسعود سعد بتصحیح رشید یاسمی ص ۳۱۷

۳- دیوان ظهیر قاریابی بتصحیح هاشم رضی ص ۷۰

۴- دیوان انوری ج ۱ بتصحیح استاد مدرس رضوی.

تازه رنگارنگ و صنایع آسپخته با حسن بیان در اشعار او نمایانست که با گذشت قرن‌ها از زمان شاعر هنوز تازگی و لطف خود را از دست نداده بلکه روز بروز بر ارزش آن افزوده شده است.

گذشته از اینها کسائی در سرودن اشعار پندآمیز و ایراد موعظه و حکمت دستی بسیار قوی داشته و از تراوش ذوق لطیف خود چندان آثار بدیع و تعبيرات ظریف و دلکش پدید آورده که اشعار او مدت‌ها رونق بازار کلام سخنوری چون ناصر خسرو را از میان برده تا بجائی که وی ناچار شده مکرر بتعریف و تبلیغ اشعار خود پردازد و برقايت با او برخیزد و و سخنان خود را در مقایسه با گفته‌های کسائی دیبای رومی در مقابل پوشش ناقابل معمولی بخواند و بگوید:

که دیبای رومیست اشعار من اگر شعر فاضل کسائی کساست
یا:

با نو سخنان او که من گشت آن شهره مقالت کسائی

پاره‌ای از مختصات شعر کسائی

کسائی در بیان مناظر طبیعت و ادای سخن خود بیش از همه صنعت تشبیه را بکار می‌برد و در این شیوه بسیار قوی و زبردست است.^۱ و گاه یک منظره را بچند وجه بیان و برای آن تشبیهاتی جداگانه و مستقل ذکر میکند که هریک بجای خود دلپذیر و نشاط انگیز است.

گاه نیز در اشعار او استعارات دلپذیر و زیبا دیده میشود مانند این اشعار: بنفشه زار بپوشد روزگار بسرف درونه گشت چنار و زریه شد شنگرف که برف از ابر فرود آید ای عجب همه سال

از ابر من بچه معنی همی بریزد بسرف^۲

یا این ابیات:

نورد بودم تا ورد من مورد بسود

برای ورد مسرا ترك من همی پرورد

۱- صور خیال در شعر فارسی از دکتر شفیعی کدکنی ص ۴۳

۲ الخ- رك بيت ۹۷ اشعار کسائی

کنون گران شدم و سرد و نانورد شدم

از آن سبب که بخیمری همی بپوشم ورد

دیگر از خصوصیات طرز بیان او آنست که در توصیف چیزی باریک بین و نکته یاب است. اجزاء کوچک موصوف را جزء جزء و موبمو از نظر میگذراند و برای هر یک از اجزاء آن وصفی جداگانه و لایق میآورد. مثلاً آمدن روز و دیدن سپیده و گسترش آنرا در صفحه کبود آسمان و از پی آن طلوع آفتاب را که مقارن غروب ستارگان و ناپدید شدن سهیل می باشد چنین بیان میکند:

روز آمد و علامت مصقول برکشید^۱

و ز آسمان شمامه کافور شد پدید

گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش

تا جایگاه ناف بعمدا فرو درید

خورشید با سهیل غرومی کند همی

کز بامداد کلسه مصقول برکشید...

دیگر از مختصات شیوه گفتار او آنست که در بیان تشبیهات اساس کار را بر رنگ آمیزی و ذکر الوان مختلف قرار میدهد و در ترسیم مناظر از تناسب رنگها و مطابقت آنها استفاده میکند. بر صفحه سبز و زمردین باغ گلهای سرخ و زرد و بنفش شقایق و خیری و بنفشه را می نشانند و از پس ابرهای سیاه رخساره سپید ماه را نشان میدهد یا از شاخه های زیبای نارون و یاسمن و نسترن که در کنار هم روئیده اند آوای قمری و سارو و نارو را بگوش می رساند.

و این خصیصه گفتار و شیوه بیان او نه تنها در اشعار است که در وصف طبیعت سروده است بلکه در زهدیات و قطعات پندآمیز و اشعار موعظه نیز همین روش را بکار بسته است. پیری و عوارض آنرا از سپید شدن موی و سرفه و تنگی نفس به زرگری تشبیه میکند که بی کوره و دم بکار زرگری سرگرم است.

۱- بعضی نسخ: علامت منصور برکشید.

پیری مرا بزرگری افکندای شگفت بی‌گاه و دود زردم و همواره سرف سرف
 زرگر فرو نشاند کرف سیه بسیم من باز بر نشانم میم سره بکرف
 آنجا که سخن از استغنائی طبع بمیان می‌آورد و می‌خواهد انسان را از دراز
 کردن دست نیاز بسوی این و آن باز دارد راهی پر مخاطره و بی‌نهایت را
 نشان می‌دهد که مرد اگر طمع ورزد و در آن راه قدم نهد هرگز بجائی
 نمیرسد هرچند کفش آهنین برپای کرده باشد.

بشاهراه نیاز اندرون سفر مسگال که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت
 و گر خلاف کنی طمع را و هم بروی بدر از بمثل آهنین بود هملخت

.....

آنچه درباره شیوه گفتار و سبک سخن کسائی بیان شد اگر اغراق نگفته
 باشیم وقتی در شمار اندکی از بسیار تواند بود که توأم با نقل اشعار
 دلاویز و سخنان نفز شورانگیز او باشد. و گرنه وصف زیبائیهای کلام او
 این چنین ساده و آسان «بسخت راست نیاید»



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های ادبی

اشعار کسائی مروزی

و ایات پراکنده‌ای

که از او باز مانده

و اشعار
مرکز تحقیقات و پژوهش‌های
منسوب بدو

در وصف طبیعت

- باد صبا در آمد فردوس گشت صحرا
 و اراست بوستان را نیشان بفرش دیبا
 آمد نسیم سنبل با مشک و باقرنفل
 و آورد نامۀ گل باد صبا به صها
 آب کی بود بوده چون آینۀ زدوده
 صندل شده است سوده کرده همی مطرا
 نارو به نارون بر سارو به نسترن بر
 قمری به یاسمن بر بر داشتند آوا
 - ۵ - کهسار چون زمرد نقطه زده ز بسد
 در نعت اوشم عبدحیران شده است و شیدا
 ابر آمد از بیابان چون طیلسان رهبان
 برق از میانش تابان چون بسدین چلیپا
 آهو همی گرازد گردن همی لیسرازد
 گه سوی کوه تازد گه سوی باغ و صحرا
 باغ از حریر حله برگل زند مظلله
 مانند سبز کله بر تکیه گسساه دارا
 گلزار با تأسف خندید و بی تکلف
 چون پیش تخت یوسف رخساره زلیخا
 - ۱۰ - گل باز کرده دیده باران بر آن چکیده
 چون خوی فرود دیده بر عارض چودیا
 سرخ و سیاه شقایق هم ضد و هم موافق
 چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا
 سوسن لطیف و مشکین چون خوشه های پروین
 شاخ و ستاک نسربین چون برج نور و جوزا
 وان ارغوان بکشی با صد هزار خوشی
 بیجاده بدخشی بر ساخته به مینا

- یا قوت وار لاله بر برگ لاله ژاله
 کرده بدو حواله غواص در دریا
 ۱۵- وان نرگس منصور چون لؤلؤ منور
 زر اندرو مدور چون ماه بر ثریا
 عالم بهشت گشته عنبر سرشت گشته
 کاشانه زشت گشته صحرا چوروی حورا^۱
 آن سبزه خجسته از دست برف جسته
 آراسته نشسته چون صورت مهنا
 دایم که پر نگاری سیراب و آبداری
 چون نقش نوبهاری آزاده طبع و برنا
 این مشکبوی عالم وین نوبهار خرم
 بر ما چنان شد از غم چون گور تنگ و تنها
 ۲۰- بیزارم از پیاله و زارغوان و لاله
 ما و خروش ناله کنجی گرفته ساوا^۲
 هم نگذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو
 دل نااورم سوی تو اینک چک تبرا

در وصف طلوع آفتاب

روز آمد و علامت مصقول^۳ بر کشید
 وز آسمان شامسه کافور بر دمید
 گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش
 تا جایگاه ناف بعمدا فرو درید
 خورشید با سهیل عروسی کند همی
 کز بامداد کله مصقول^۴ بر کشید

۱- فرهنگ وقائی، در برخی از مآخذ: کهبایه دشت گشته، کرده نشاط بالا
 ۲- در لغت فارس امیدی ص ۴۹۲ و ترجمان البلاغه ص ۱۰۴ «کنجی گرفته تنها»
 ۳- در مجموعه مقالات اقبال آشتیانی: «منصور» ۴- منصور (همان مأخذ)

۲۵- در شد بیچتر ماه سنانهای آفتاب

ور چند جرم ماه سراندر سپر کشید
وان عکس آفتاب نگه کن علم علم
گوئی به لاجورد می سرخ برچکید
یا آتش شعاع ز مشرق فروختند
یا پرنیان لعل کسی باز گسترید
یا بر بنفشه زارگل نارسایه کرد
یا برگ لاله زار همی بر چکد بخوید
چون خوش بود نبید برین تیغ آفتاب
خاصه که عکس آن به نبید اندرون پدید

۳۰- جام کبود و سرخ نبید آر کاسمان

گوئی که جاسهای کبود است پر نبید
جام کبود و سرخ نبید و شعاع زرد
گوئی شقایقست و بنفشه است و شنبلیله
آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد
گوئی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید
و آن صافتی که چون بکف دست برنهی
کف از قدح ندانی نی از قدح نبید

در سخن و سخنوران اییاتی از آن قصیده نقل شده است و دو بیت زیر نیز
بدان افزوده گردیده است:

بگشای چشم و ژرف نگه کن به شنبلیله

تابان بسان گوهر اندر میان خوید

۳۵- برسان عاشقی که ز شرم رخان خویش

دیبای سبز را برخ خوش در کشید

ظاهراً چنین می نماید که این دو بیت مطلع قصیده یا شعر دیگری باشد از
حکیم کسائی که بهمان وزن و قافیه سروده شده و بعدها پاره ای ایات
آنها را با یکدیگر درهم آمیخته اند و برخی نیز از میان رفته است و احتمالات
دیگر نیز میتوان داد که از اطاله کلام صرف نظر میشود

نیلوفر کبود

۳۷- نیلوفر کبود نگه کن میان آب
 چون تیغ آبداده و یاقوت آبسردار
 همرنگ آسمان و بکردار آسمان
 زردیش بر میانسه چو ماه ده و چهار
 چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد
 و ز مطرف کبود ردا کرده و ازار

نعیم گل یا هدیه بهشت

۴- گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت
 مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
 ای گل فروش گل چه فروشی بجای سیم
 وز گل عزیز تر چه ستانی بسیم گل
 لؤلؤ سفته

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن
 چون اشک چشم عاشق گریان همی شده
 گوئی که پر یاز سپید است بزرگ او
 متقار بساز لؤلؤ ناسفته برچده

در وصف دست دوست

دستش از پرده برون آمد چون عاج سپید
 گفتی از میغ همی تیغ زند زهره و ماه
 ۴۵ پشت دستش بمثل چون شکم قاقم نرم
 چون دم قاقم کرده سر انگشت سیاه
 نرم نرمک ز پس پرده به چاکر نگر است^۱
 گفتی از میغ همی تیغ زند گوشه ماه^۲

در صفت رخسار یار

ای ز عکس رخ تو آینه ماه
 شاه حسنی و عاشقانت سپاه
 هر کجا بنگری دمسد نرگس
 هر کجا بگذری بسر آید ماه
 روی و موی تو نامۀ خویشست
 چه بود نامه جز سپید و سیاه
 ۵۰- بلب و چشم را حتی و بلا
 به رخ و زلف توبه‌ای و گناه
 دست ظالم ز سیم کوتاه به
 ای به رخ سیم زلف کن کوتاه

نرگس عاشق

نرگس نگر چگونه همی عاشقی کند
 بر چشمان آن صنم خلخی نسرّاد
 گوئی مگر کسی بشد از آب زعفران
 انگشت زرد کرد و بکافور بر نهساد
 اشک دیده من

دو دیده من و از دیده اشک دیده من
 میان دیده و مژگان ستاره وار پدید
 ۵۵- بجزع ماند یک بر دگر سپید و سیاه
 برشته کرده همه گرد جزع دروارید

خضاب کردن موی

از خضاب من و از موی سیه کردن من
 گرهمی رنج خوری بیش خورو رنج بسر
 غرضم زو نه جوانیست بترسم که زمن
 خرد پیران جویند و نیابند اثر

مرغک سرود سرای

سرودگوی شد آن مرغک سرود سرای
 چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
 همی چه گوید گوید که عاشقا شبگیر
 بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

در وصف باده سروده

۶۰- از بوی دزدیده کافور و عنبر
 وزو گونه برده عقیق یمانی
 بماند گل سرخ همواره تازه
 اگر قطره‌ای زو بگل بر چکانی
 عقیقی شرابی که در آبگینه
 درخشان شود چون سهیل یمانی
 شود گونه جام باده ز عکسش
 منور چو از نیلور او لعل کانی
 بظلمت سکندر گر او را بدیدی
 نکسردی طلب چشمه زندگانی

خوشه‌های رز و بانگ جزد

۶۵- آن خوشه‌های رز نگر آویخته سیاه
 گوئی همی شبه بزمرد در او زنند
 وان بانگ جزد بشنو در باغ نیمروز
 همچون سفال نو که بآتش فروبرند

در رثای یکی از بزرگان گوید

جنازه تو ندانم کدام حادثه بود
 که دیده‌ها همه مصقول کرد و رخ مجروح
 از آب دیده چو طوفان نوح شد همه سرو
 جنازه تو بر آن آب همچو گشتی نوح

ایات زیر از مواعظ کسائی است کسه در لغت فرس اسدی و برخی از تذکره‌ها آمده :

شکایت از طبع سازوار

ای طبع سازوار چه کردم تراچه بود^۱

بامن همی نسازی و دایم همی ژکی

۷۰- ایدون فروکشی بخوشی آن سی حرام

گوئی که شیرمام ز پستان همی مکی

نبرد نسل فرزانه

چرا این مردم دانا و زیرک سارو فرزانه

زیانشان مور را^۲ باشد دودرشان هست یکخانه

نباشد میل فرزانه بفرزند و بزنی هرگز

ببرد نسل این هردو نبرد نسل فرزانه

طبایع گریستون تن ستونرا هم پیوسیدین

نگردد آن ستون فانی کش از طاعت زنی فانه

کنون جوئی همی حیلست که گشتی بست و بی طاقت

ترا دیدم به برنائی فسار آهخته و لانه

۷۵- اگر ابروش چین آرد مزدگر روی من بیند^۳

که رخسارم پراز چین است چون رخسار پنهانه

در ترک حرص و آزگوبه

بشاهراه نیاز اندرون سفر مسگال

که مرد کوفته گردد بدان ره اندر سخت

وگر خلاف کنی طمع را و هم بروی

بدرد از بمثل آهنین بسود هملخت

۱- در فرهنگ سروری و وفائی: آن طبع سازگار چه کردی تراچه شد.

۲- در برخی مآخذ «زنان شان موله‌ها باشد» و: «زیان شان مول را باشد».

۳- در تعلیقات چهارمقاله: «نروک روی من بیند». و رجوع شود بمآخذ اشعار و اظهار

از کسائی قصیده‌ای ناتمام ولی بسیار با صلابت و پرشکوه بازمانده که در آن چنانکه اشاره شد بشرح حال و تأسف بر زندگانی و احوال خویش پرداخته و تاریخ ولادت خود را بحسب سال و ماه و روز معین ساخته است. در این قصیده که ظاهراً آنرا در پنجاه سالگی سروده از عمر بغفلت گذرانیده اظهار تأسف میکند و بر فر جوانی و صورت نیکو و حسن و جمال خویش دریغ میگوید و از اینکه تن را ضعیف و رخ را کبود و موی را سپید و دل را از حرص و آرزوی سیاه و تباہ می‌بیند و نهیب مرگ او را بوحشت انداخته است سخت اندوهناک و غمگین است و خود را پند میدهد که از خواب غفلت بیدار شو و از آرزوهای دراز و روی آوردن بمیل و مال دست بدار و تن مجروح و خسته خود را از زخم پنجه و چنگال حوادث زمان برهان. این قصیده همانست که مورد استقبال سخنوران بزرگ قرار گرفته و پیش از این بدان اشاره شد. آنچه از آن بما رسیده است ابیات زیر است:

دریغ فر جوانی

۸۰- بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
 بیاسدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
 سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
 ستور وار بدین سان گذاشتم همه عمر
 که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
 بکف چه دارم از این پنجه شمرده تمام
 شمار نامه با صد هزار گونه و بال
 من این شمار باخر چگونه وصل کنم
 که ابتد اش دروغست و انتهایش محال^۱

۱- در برخی از نسخه‌ها: خجال. رجوع فرمائید بحواشی و توضیحات شرح مربوط بکلمه «خجال».

درم خریده آرم ستم رسیده حرص
 نشانه حدثانم شکار ذل سؤال
 دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف
 دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
 ۸۵- کجاشد آن همه خوبی کجا شد آنهمه عشق
 کجا شد آنهمه نیرو کجا شد آنهمه حال
 سرم بگونه شیراست و دل بگونه قیر
 رخم بگونه نیلست و تن بگونه نال
 نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز
 چو کود کان بد آسوز را نهیب دوال
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
 ایا کسائی پنجاه پرتو پنجه گذارد
 بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 ۹- تو گریه مال و امل پیش از این نداری بیل
 جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال
 غیر از این قصیده لامیه ناتمام که در شکایت از پیری و دریغ بر فرجوانی
 از کسائی باقیمانده است اشعار بسیار دیگری نیز از وی در لغت فرس
 اسدی و سایر تذکرها و کتب ادبی نقل شده که میرساند شاعر به پیری
 رسیده و عمری دراز کرده است.
 ابیات زیر از آن جمله است:

زرگری در هنگام پیری

پیری سرا به زرگری افکند ای شگفت
 بی گاه و دود زردم و همواره سرف سرف

۱- در برخی مآخذ چاپی «زردم» آمده. در لغت فرس اسدی و فرهنگ رشیدی «زردم»

میباشد و شاید مناسب تر باشد. در فرهنگ وفائی «پرگاه و دود زردم»

زرگر فرو نشاند کرف سیه به سیم
من باز بر نشانم سیم سره بکسرف

سرد و نانورد شدم

نورد بودم تا ورد من مورد بسود
برای ورد مرا ترك من همی پرسورد
کنون گران شدم و سرد و نانورد شدم
از آن سبب که به خیری^۱ همی بپوشم ورد

جوانی رفت

۹۵ جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد^۲ بدرودم
بخواهم سوختن دانم که هم آنجا بپیهودم^۳
بمدحت کردن مخلوق روح خویش بشخوادم
نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستودم

روزگار پیری

بتفشه زار بپوشید روزگار بکسرف^۴
درونه گشت چنار و زریره^۵ شد شنگرف
که برف از ابر فرود آیدای عجب همه سال
از ابر من بچه معنی همی برآید بسرف
از این زمانه جافی و گردش شب و روز
شگرف گشت صبور و صبور گشت شگرف
۱۰۰ - گذشت روز جوانی و عهد نامه او
سپید شد که نه خطش سیاه ماند و نه حرف

۱ - مجموعه مقالات اقبال آشتیانی، در لغت فرس اسدی و مجمع الفرس: «که به چیزی

۲ - در لغت فرس، «نخواهد کرد» ۳ - در مجموعه الفرس: «که هم اینجا بپیهودم»

۴ - در برخی از مآخذ چاپ شده «زریر» ولی در لغت فرس اسدی و تعلیقات نفیسی

«زریره» در مجموعه الفرس: «چنار گشت دو تا وزریر شد شنگرف» و ک حواشی و توضیحات ذیل

کلمه «زریره»

غلاف و طرف رخم مشک بود و غالیه بود
 کنون شمامه کافور شد غلاف و طرف
 ایا کسائی کن از پای بتد ژرف چنین
 که بر طریق تو چاهی است سخت محکم و ژرف
خطر عمر

۱.۳ تا پیر نشد مرد نداند خطر عمر
 تامانده نشد مرغ نداند خطر بال
 از عمر نمانده است بر من مگر آمرغ (۸)
 در کیسه نمانده است بر من مگر آخال
 ای گمشده و خیره و سرگشته کسائی
 گوازه زده بر تو اسل ریمن* و محال

پشت فرو خفته

۱.۶ عمر چگونه جهد از دست خلق
 باد چگونه جهد از باد خشن^۱
 سرو بنان کنده و بستان خراب
 لاله ستان خشک و شکسته چمن
 بسته کف دست و کف پای شوغ
 پشت فرو خفته چو پشت شمس
 بار ولایت بنده از گاه خویش^۲
 نیز بدین شغل میاز^۳ و سدن

آمیای زمانه

۱۱. آس شدم زیر آمیسای زمانه
 نیسته خواهم شدن همی بکرانه

* در لغت نامه : زی من

- ۱- در لغت فارس بجای «بادخن» در بیت اول «بادخان» آمده و در فرهنگ تواس: باد چنان می جهد (رك حواشی و توضیحات. ایات این اشعار نیز همه بتوالی یکدیگر نیستند.
 ۲- در فرهنگ وفائی «از کف خویش» ۳- در صحاح: بیش بدین شغل متاز...

زاد همی ساز و شغل خویش همی پز

چند پزی شغل نای و شغل چمانه

اسدی طوسی این بیت را دوبار آورده نوبتی در صفحه ۴۵۱ شاهد از برای واژه «چمانه» که گذشت. و باز در صفحه ۴۴۷ مینویسد:

چغانه : نام پرده ایست از موسیقی. کسائی گفت:

زاد همی ساز و شغل خویش همی پز

چند پزی شغل نای و شغل چغانه

خضاب موی

من موی را نه از پی آن میکنم خضاب

تا باز نوجوان شوم و نوکنم گناه

مردم چو مو بماتم پیری سیه کنند

من موی را بمرگ جوانی کنم سیاه

چشمان ستاره بار

۱۱۴ سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع

سزد که او فگند^۲ طمع پیر دندان کرو

سزد که پروین بارد دو چشم من شب و روز

کنون کزین دو شب من شعاع برزد پرو

غریب نایدش از من غریوگر شب و روز

بناله رعد غریوانم و بصورت غـرو

بیت اول این اشعار در لغت فرس اسدی در ذیل واژه «فنو» (بفتح اول و

سکون دوم و سوم) بمعنی فریفته و غره بدینصورت نیز آمده:

سزد که بگسلم از یار سیم دندان طمع

سزد که او نکند طمع پیر دندان فنو

موی سپید و روی سیاه

۱۱۸ چون سر من سپید دید بتم گفت تشبیه شیب و سخت عجب

گفت موی سپید و روی سیاه همچو روز است در میانه شب

صناعت نقش و علوم شعر

۱۲۰ هر چند در صنعت نقش و علوم شعر

جز مر ترا روا نبود سر فراشتن

اوصاف خویشتن نتوانی بشعر گفت

تمثال خویشتن نتوانی نگاشتن

نسیم نیمه شبان

بنوبهار جهان تازه گشت و خرم گشت

درخت سبز علم گشت و خاک معلم گشت

نسیم نیم شبان جبرئیل گشت مگر

که بیخ و شاخ درختان خشک مریم گشت

باد بگل بر وزید

۱۲۴ دی بدریغ اندرون ماه بمیغ اندرون

رنگ به تیغ اندرون شاخ زد و آرمید

یاسمن لعل پوش سوسن گوهر فروش

بر زنج پیلگوش قطه زد و بشکلید

زاغ بیابان گزید خود به بیابان سزید

باد بگل بر وزید گل بگل اندر غزید

سرکش بر پشت رود باربدی زد سرود

وز می سوری درود سوی بنفشه رسید

ماه به مریخ آبستن

ولیکن گر روان دارد روانی

بزاید چون فراز لب رسانی

بجام اندرتو پنداری روانست

بماهی ماند آبستن به مریخ

خون بچه تاك

۱۳۰ ایخواجه مبارک بر خواجگان شفیق
فریاد رس که خون رهی ریخت جاثلیق
یکجام خون بچه تا کم فرست از آنک
هم بوی مشک دارد و هم گونه عقیق
تا ما پیاد خواجه دگر بار پر کنیم
از خون تازه اکحل و قیفال و باسلیق
مایه گازران

کوی وجوی از تو کوثر و فردوس دل و جامه ز تو سیاه و سپید
رخ تو هست مایه تو اگر مایه گازران بود خورشید
چنانکه قبلا نیز اشاره شد مؤلف تذکره لباب الالباب کسائی را مداح
سلطان محمود غزنوی خوانده و دو بیت زیر را در مدح آن پادشاه بدو
نسبت داده است که درباره این سخن پیشتر بحثی مستوفی شد

کان گوهر

۱۳۵ گفت گوئی که کان گوهرستی گزو دایم کنی گوهر فشانی
چو جانت از جود و رادی کرد یزدان تویی جان زنده بودن کی توانسی
آخرت به از دنیا است

آن جهان را بدین جهان مفسروش
گر سخندانی این سخن بنیـسـوش

کوچ بلوچ

اندر آن ناحیت بمعدن کوچ کوچگه^۱ داشتند کوچ و بلوچ
از دو بیت منقول اخیر و برخی ایات چنین بر می آید که حکیم کسائی
یک مثنوی نیز ببحر خفیف داشته است.

استاد شاعران جهان

۱۳۹ رود کی استاد شاعران جهان بود
صد یک از او توئی کسائی پرگست

خاک کف پای رود کی نسزی تو
هم بشوی گاو و هم بخائی برغست

چشم سیاهش

۱۴۱ قامت آن سرور وانش نگر آن لب شیرین و زبانش نگر
کشی آن چشم سیاهش ببین خوشی آن تنگ دهانش نگر

شبی از عمر (رباعی)

گر در عمری شبی بما پردازد این جان بلب رسیده را بنسوزد
لب برب او نهشته ناگه خورشید شمشیر کشیده بر سر ما تازد

پیغام فلک (رباعی)

۱۴۵ نارفته بشاهراه وصلت گامی نایافته از می وصلت کسامی
ناگاه شنیدم از فلک پیغامی کز خم زوال نوش بادت جایی

میوه صبر

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
آری دهد ولیک بعمر دگر دهد
من جمله عمر خود بصبری گذاشتم
عمری دگر بیايد تا صبر بر دهد

سپاه زنگ

۱۴۹ ابر سیه برآمد باران آن سفید
این چون بلور روشن و آن چون شبه پرنگ
گوئی سپاه روم هزیمت همی شود
اندر قفای روم نشسته سپاه زنگ
در کتاب النقص دو بیت زیر بی ذکر نام شاعر نقل شده:

۱۵۱ هیچ نپذیری چون ز آل نبی باشد مرد
زود بخروشی و گوئی نه صوابست خطاست
بی گمان گفتن تو باز نماید که ترا
بدل اندر غضب و دشمنی آل عباسست

و شاید بتوان احتمال داد که از کسائی مروزی و قسمتی از قصیده‌ای باشد که ناصر آنرا جواب گفته و دو بیت زیر از آنست:

سخن خوب ز حجت شنوار والائی

که سخنهایش سوی مردم والا است

گر سخنهای کسائی شده پیرند و ضعیف

سخن حجت با قوت و تازه و برناست

دو بیت زیر نیز بازمانده قصیده و اشعار گم شده ایست که محمد بن عمر رادویانی مؤلف ترجمان البلاغه آنرا بنام کسائی نقل کرده است:

جامه کتان و ماه

۱۵۳ تا توان خیش بستی بسر اندر پسرا

بر دلم گشت فزون از عدد ریشش ریش

ماهرو یا بسر خویش توان خیش میند

نشنیدی که کند ماه تبه جامه خمش

چنانکه در صفحات گذشته نیز مکرر اشاره شد کسائی از پیروان مذهب تشیع بوده و بخاندان علی علیه السلام و اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) اعتقادی راسخ و ایمانی کامل داشته است. و در اشعار خود آنان را می ستوده. و هم بدین سبب بوده که عوفی می نویسد: بیشتر اشعار کسائی در زهد و وعظ است و در مناقب اهل بیت نبوت.

و صاحب النقص می آورد «... همه دیوان او مدایح و مناقب

حضرت مصطفی (ص) و آل او است.»

اشعار زیر از آن جمله می باشد:

شیر خدا

۱۵۵ مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر

بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال که بوده است و که باشد

جز شیر خداوند جهان حیدر کرار

این دین هدی را بمثل دایره‌ای دان
پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار
علم همه عالم بعلی داد پیغمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل بگلزار
یکی از بهترین آثاری را که باید از کسائی مروزی در اینجا نقل
کنیم، قصیده فغیم و غرائیست که در مدح شاه ولایت امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب (ع) سروده است و با بیانی فصیح و دلنشین و ذکر
آیاتی از قرآن کریم حقانیت او را در جانشینی بلا فصل پیغمبر اکرم باثبات
رسانیده.

این قصیده نغز و استوار که در مجله یغما طبع و نشر شده از آثار
خوب زبان فارسی و گره‌گشای بسیاری از مشکلات ادبی محققان و دانشمندان
درباره کسائی می‌باشد و از جمله علت معارضه‌ای را که ناصر خسرو شاعر
پراوازه اسمعیلی با کسائی داشته روشن می‌سازد. و به بسیاری از احتمالات
و حدسیات بی‌اساس خاتمه می‌دهد. دیگر آنکه عقیده و مذهب کسائی را
نیز که در پس پرده پندار و ابهام پنهان بود و برخی او را اسمعیلی
می‌خواندند آشکار می‌کند. دیگر سخن عوفی را شاید که سست و متزلزل
می‌سازد. آنجا که کسائی را مداح سلطان محمود می‌خواند و نیز کسائی که
کسائی را مداح سلطان محمود یا خلفای عباسی خوانده‌اند.^۲

علاوه بر اینها این قصیده که ذیلاً نقل می‌شود: چنانکه در مجله
یغما آمده «بعنوان یکی از آثار ادبی قرن چهارم و نمونه‌ای از آثار گم
شده یک سخن‌سرای بزرگ می‌باشد که از نظر تحقیق در وضع فکری آن
روز ایران نیز شایان توجه است و شیوه تبلیغ در استدلال شیعیان آتروز
و نحوه اعتقاد و ایمان آنان را نشان می‌دهد»^۳

۲- تعلیقات لباب‌الالباب ص ۲۷۲

۱- رک محیط زندگانی رودکی .

۳- رک مقاله تحقیقی دکتر ریاحی در مجله یغما

و مقدمه همین مجموعه ص ۱۵

مولانا کسائی فرماید نور مرقدہ

- فہم کن گر مؤمنی فضل امیر المؤمنین
 فضل حیدر شیر یزدان مرتضای پاکدین
 فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تراوست
 فضل آن رکن مسلمانان امام المتقین
 ۱۶۰ فضل زین الاصفیا داماد فخر انبیا
 کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین
 ای نواصب گردانی فضل سر ذوالجلال
 آیت «قربی» نگہ کن وان «اصحاب الیمین»
 «قل تعالوا ندع» بر خوان و زندانی گوش دار
 لعنت یزدان بین از «نبتہل» تا «کاذبین»
 «لافتی الاعلی» بر خوان و تفسیرش بدان
 یا کہ گفت و یا کہ داند گفت جز «روح الامین»
 ۱۶۵ آن نبی وز انبیا کس نی بعلم او را نظیر
 وین ولی وز اولیا کس نی بفضل او را قرین
 آن چراغ عالم آمد وز ہمہ عالم بدیع
 وین امام است آمد وز ہمہ است گزین
 آن قوام علم و حکمت چون مبارک پی قوام
 وین معین دین و دنیا و زمازل بی معین
 از متابع گشتن او حوریابی با بہشت
 وز مخالف گشتن او ویل یابی با انیس
 ای بدست دیو ملعون سال و مہ گشتہ اسیر
 تکیہ کردہ برگمان برگشتہ از عین الیقین
 ۱۷۰ گرنجات خویش خواہی در سفینہ نوح شو
 چند باشی چون رہی تو بینوای دل رہین

- دامن اولاد حیدرگیر و از طوفان مترس
گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین
گرنیاسائی توهرگز روزه نگشائی بروز
وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین
پی تولا بر علی و آل او دوزخ تراست
خوار و بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
هر کسی کودل بنقص مرتضی معیوب کرد
نیست آنکس بر دل پیغمبر مکی مکین
۱۷۵ ای بکرسی بر نشسته آیه الکرسی بدست
نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین
گربتخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت خیز
مجدد کن کرسی گران را در نگارستان چین
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
سیر شد منبر ز نام و خوی سکین و تکین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد و آن زین العابدین
مرتضی و آل او باماچه کردند از جفا
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین
۱۸۰ کان همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیر الفاسقین
۱۸۱ ای کسائی هیچ مندیش از نواصب و زعدو
تا چنین گوئی مناقب دل چرا داری حزین

ابیات پراکنده کسائی

بجز اشعاری که تا کنون از کسائی نقل شد. در فرهنگهای فارسی و برخی از مآخذ نیز تک بیتهایی از او در دست است که مؤلفان ضمن معنی واژه‌ها و برای ذکر شاهد آورده‌اند.

اگرچه معنی پاره‌ای از این ابیات بسبب نداشتن قرینه‌ای بخوبی روشن نیست. و احتمال تصحیف و سهوهای نیز در ضبط این گونه ابیات می‌رود ولی چون قصد ما بر آنست که تمام اشعار منسوب بکسائی خواه قطعی یا مشکوک یا مردود. و درست یا نادرست و مغلوط اعم از یک بیت یا چند بیتی قطعه یا غزل یا قصیده آنچه پیدا شده و بدانها دسترس حاصل گردیده در این مجموعه فراهم آید، ذیلاً بدرج آنها مبادرت می‌شود و استقصای کامل را در این باره بدانش پژوهان و محققان تازه نفس باز می‌گذارد باشد که پیایمردی و کوششی و همت آنان این کار صورت کمال پذیرد.

اینک بنقل این ابیات که از فرهنگها و کتب لغت جمع‌آوری و التقاط شده است می‌پردازد. و متذکر می‌شود که در میان صاحبان این کتب و مآخذ اسدی طوسی در کتاب لغت خود که قدیم‌ترین همه آنها است بیش از همه با استشهاد از اشعار کسائی پرداخته^۱ و تعداد بسیاری از آنها را نقل کرده است و این ابتکار وی اساس کار و سرمشق سایر فرهنگ نویسان شده بطوری که آنچه از اشعار کسائی ذکر کرده‌اند شاید که منقول از آن کتابست یا اکثر آنها در کتاب لغت فرس دیده می‌شود و نیز این مطلب بخوبی میرساند که در قرن پنجم حکیم کسائی از شهرتی بسیار برخوردار بوده و اشعارش در میان سخنوران و عامه مردم اعتبار و رواج کامل داشته است.

اکنون از اشعار منقول او در لغت فرس آنچه را که قبلاً درج نشده با ذکر واژه‌ها و شرح معنی آنها می‌آورد:

۱- گفته‌اند تمام این اشعار لغت فرس را اسدی جمع نکرده. پس از وی برخی کسان شواهد و لغاتی بر آن افزوده‌اند. (ر. که مقدمه لغت‌نامه).

لغت فارس اسدی

گردنا: (بفتح اول و سوم و سکون دوم) سیخ کباب پزی که سرخ یا چیز دیگر بدان بریان کنند و بگردانند. کسائی گوید:

۱۸۲ دلی را کزهوی جستن چو سرخ اندر هوا بینی
به حاصل سرخ وار او را باتش اگردنا بینی
مانا = همانا. کسائی گوید:

۱۸۳ چندین حریر و حله که گسترده بردرخت
مانا که برزدند بقرقوب و شوشتر
بخار پشت: جوجه تیغی را گویند.

۱۸۴ بخار پشت نگه کن که از درشتی موی
پوستش نکند طمع پوستین پیرای
آرخ: (بفتح دوم) بتازی ثلول باشد و آن چیز است چون عدس
که از تن مردم برآید و دیر بماند (= زگیل)
۱۸۵ از راستی تو خشم خوری دانم بر بام چشم سخت بود آرخ
چخ: چخیدن باشد چون کوشیدن (= کوشش، خصومت، جنگ)
کسائی گفت:

۱۸۶ مارا بدان لب تو نیاز است درجهان
طعنه مزنی که با دولب من چرا چخی
سوخ: پیاز باشد. کسائی گفت

۱۸۷ می نیابم نان خشک و سوخ شب
تو همه حلوا کنی از من طلب
وسخ: (بفتح اول و دوم) شوخ و چرك. (جمع آن اوساخ)
کسائی گوید:

۱۸۸ فرزند من یتیم و سرافکنده گرد کوی
جامه و سخ گرفته و در خاک خاکسار
نورد: در خورنده و لایق (بفتح اول و دوم و سکون سوم)

۱۸۹ نانوردیم و خوار و این نه شگفت

که بر ورد خار نیست نسـورد

۱۹۰ فرد: یکی آن باشد که بازند. دیگر تنه درخت را گویند
کسائی گفت:

مردم اندر خور زمانه شده است فرد چون شاخ و شاخ همچون فرد

۱۹۱ آباد: جای آبادان باشد کسائی گوید:

مرا گفت بگیر این و بزی خرم و دلشاد اگر تنت خرابست بدینش بکن آباد^۱

بنیاد: بنای هر چیز باشد. کسائی گوید:

۱۹۲ مباح غمگین یک لفظ یادگیر لطیف

شگفت و کوتاه لکن قوی و با بنیاد

شاکار: بیگار باشد که مجرك (بفتح اول و دوم) خوانند.

کسائی گوید:

۱۹۳ نکنی طاعت و آنگه که کنی سست وضعیف

راست گوینی که همه سخره و شاکار کنی

وغیش: (بفتح اول) بسیار و انبوه بود از مال و بیشه و هر چه
گویند.

کسائی گوید:

۱۹۴ ای دریغا که سورد زار مرا^۲ ناگهان باز خورد برف و غیش

نفاغ: قدحی بزرگ باشد که بدان شراب خورند.

۱۹۵ دل شاددار و پند کسائی نگاه دار

یک چشم زد جدا مشواز رطل و از نفاغ

سناك: شاخ نوباشد که از بن ریاحین برآید و درخت تازه بود و

نازك. کسائی گفت:

۱۹۶ آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

میخ آن خیمه سناك سمن و نسرینا

هنگ: زور بود و آهنگ چیزی کردن. کسائی گوید:

۱- در صحاح الفرس: بدین آب کن آباد. ۲- وفائی: چشم زار ترا

- ۱۹۷ ای زدوده سایه توز آینه فرهنگ زنگ
بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ وهنگ
در فرهنگ وفایی آمده: «... رأی توز آینه ...»
- ۱۹۸ بال: بازو بود مردم را و مرغان را پر بود. کسائی گوید:
دل نرم کن باتش و از بازن مترس
کز تخم مردمانت برونست پروبال
خیم: رندش شکنجه بود ورودگان (آنچه از روده تراشند، فسعین)
۱۹۹ بگره ده دل و قلوه سپرز و خیم همه
وگر یتیم^۱ بدزدد بزنش و تاوان کس
فام: گونه باشد چنانکه لعل فام و در فام و مانند اینها.
کسائی گوید:
- ۲۰۰ نا کرده هیچ مشک همه ساله مشکبوی
نادیده هیچ لعل همه ساله لعل فام
بوگان: رحم بود یعنی زهدان. کسائی گوید:
۲۰۱ وزین همه که بگفتم نصیب روز بزرگ
غدود و زهره و سرگین و خون و بوگان کن
آذین: قبه ها باشد که در شهر بندند و شهر را بیارایند. کسائی
گوید:
- ۲۰۲ نوروز و جهان چون بت نوائین از لاله همه کوه بسته آذین^۲
نهین: (بکسر اول و فتح دوم و چهارم) سر دیگ و کوزه ها و تنور
و اوانی بود. کسائی گوید:
- ۲۰۳ بگشای راز عشق و نهفته مدار عشق
از سی چه فایده که بزیر نهین است^۳
گو: نعل (بضم اول و سکون دوم) باشد. مغاک نیز گویند^۴. کسائی گفت:

۱- فرهنگ وفائی - لغت فارس: زتیم

۲- در فرهنگ قواس: بنوروز... ز لاله بسته جمله کوه آذین

۳- در نسخه دیگر: از سی چه فایده است بزیر نهینا ۴- رک حواشی و توضیحات

۲.۴ چگونه سازم با او چگونه حرب کنم
 ضعیف کالبدم من نه کوهم و نوگوم
 بادروزه: آن بود که مردم مدام چیزی را بکار دارند...
 ۲.۵ یکی جامه وین باد روزه ز قوت
 دگر این همه بیشسی و بر سرپست
 و باز هموگوید:

۲.۶ تنی درست و هم قوت باد روزه فرد
 که به بهجت و بیغار کوثر و تسنیم
 شکافه: زخمه مطربان باشد. کسائی گوید:
 ۲.۷ پیری آغوش باز کرده فراخ تو همی کوش باشکافه غوش
 غنده: (بضم اول) عنکبوت بزرگ بود که مردم را بگزد.
 کسائی گوید:

۲.۸ می تندگرد سراو در تو غنده کنسون
 باز فرداش بین بر تن تو تار تنان
 پتیاره: بلا باشد و چیزی که دشمن دارند. کسائی گوید:
 ۲.۹ برگشت چرخ از من بیچاره واهنگ جنگ دارد پتیاره^۱
 درونه: کمان حلاجان بود. کسائی گوید:
 ۲.۱۰ سرو بودیم چند گاه بلند

گوژ گشتیم و چون درونه شدیم
 این شعر در مجمع الفرس ذیل معنی کلمه «درونه» چنین آمده:
 تیر بودیم در کمان یک چند
 کوژ گشتیم و چون درونه شدیم
 ویت بعد نیز که در لغت فرس اسدی آمده ظاهراً هردو از یک منظومه است
 یگون: یکسان بود. کسائی گفت:
 تو زنا مرده ای شگفتی کار (کذا)
 راست با مردگان یگونه شدیم

۱- در نسخه: که به زمنت بیچاره. رک شرح کلمه «بادروزه»

۲- در فرهنگ وفائی آمده است:

آهنگ جنگ دارد پتیاره چون کنم

برگشت چرخ بر من بیچاره چون کنم

پیخته: کسی بود که در جایی بماند که راهش نباشد الایسختی
کسائی گوید:

۲۱۳ کوفته را کوفتند و سوخته را سوخت

وین تن پیخته را بقهـر پیخت

فریه: (بفتح اول) نفرین باشد. کسائی گوید:

۲۱۴ زهای کسائی احسنت گوی و چونین گوی

بسفلگان بر فریه کن و فسران کن

پیمانه: قفیز و کیله و هرچه بدین ماند. کسائی گوید:

۲۱۵ چو پیمانه تن مردم همیشه عمر پیماید

بیاید نیز پیمودن^۱ همان یک روز پیمانه

باز کسائی گوید:

۲۱۶ آنچه به خروار ترا داده اند باتونه پیمانه بجانه^۲ قفیز

انگشته: و مدری (بروزن شعری) و پنج انگشت، افزاری باشد که

برزگران دانه و کاه را بدان بیاد دهند تا از هم جدا شود. کسائی گفت:

۲۱۷ ازگواز^۳ و تش و انگشته بهمان وفلان

با تبرزین و دبوسی و رکاب و کمری

لوسانه: چاپلوسی کردن بود. کسائی گوید:

۲۱۸ اجل چون دام کرده گیر پوشیده بخاک اندر

صیاد از دور نک دانه برهنه کرده لوسانه

زواله: کمان گروهه و مهره کمان گروهه بود و غالوک نیز گویند

کسائی گوید:

۲۱۹ زواله اش چوشدی از کمان گروهه برون

ز حلق مرغ بساعت فروچکیدی گل^۴

دسته: یاور بود کسائی گوید:

۱- لغت نامه. در لغت فرس: زیر نمودن رک حواشی

۲- لغت نامه. در لغت فرس: زیر نمودن رک حواشی

۳- در مجمع الفرس و در فرهنگ رشیدی: ازگرازو...

۴- در لغت نامه «خون» «گل» نیز کنایه از خونست.

۲۲۰ گوئی که به پیرانه سرازسی بکشم دست

آن باید کز مرگ نشان یابی و دسته^۲

پرسته: بمعنی پرستیدن بود. کسائی گوید:

۲۲۱ ای آنکه ترا پیشه پرستیدن مخلوق

چون خویشتنی را چه بری پیش پرسته

نشکرده: دست افزار کفش دوز و موزه دوز بود. کسائی گوید:

۲۲۲ امروز باسلیق مرا ترسا بگشود با مداد به نشکرده

غیر از اشعاری که نقل شد در لغت فرس اسدی ایات پراکنده دیگری نیز آمده است که بعداً ضمن اشاره به برخی فرهنگها و ذکر بعضی واژه‌ها بنقل آنها خواهد پرداخت.

۲۲۷ و نیز در لغت فرس پنج بیت دیگر در ذکر شاهد برای معنی لغات

«نورده» (= ضمان و قبالة و سجل)، «بلایه» (= زن نایکار و بدفعل)،

«مکیاز» (= مخنث و بی‌ریش) و «مشخته» (= حلوائیست)، و «شندف»

(= دهل و طبل) آمده است که از درج آنها صرف‌نظر شد.

مجمع الفرس

بعد از اسدی طوسی باید بذکر مجمع الفرس سروری پرداخت که پیش از سی‌ویک نوبت نام کسائی در آن دیده شد و مؤلف سی و دو بیت از اشعار او را نقل کرده است. بیت زیر را دوبار آورده:

۲۲۸ دل شاددار و پند کسائی نگاه دار

یک چشم زد جدا مشو از رطل و از نفاغ

نوبتی شاهد برای کلمه «نفاغ» برون چراغ و بمعنی قدحی باشد که با آن شراب نوشند. و نوبت دیگر شاهد از برای واژه «تفاغ» بهمان وزن و همان معنی. ولی پندارم لفظ دوم تحریفی از کلمه اول یا بالعکس و ظاهراً اشتباه کاتب یا دیگری باشد که فرهنگ نویسان متوجه نشده بمتابعت از یکدیگر و بهمان صورت ضبط کرده‌اند. و البته در کتب لغت بدین معنی بهر دو صورت آمده است.

دیگر در بیان معنی «نورده» و «هملخت» و ذکر شاهد برای آنها بجای یک بیت هر بار تمام قطعه را که مشتمل بر دو بیت میباشد نقل کرده از این سی و دو بیت نوزده بیت آنها از لغت فرس اسدی یا لباب - الالباب یا دیگر کتب نقل گردید که قبلا بدانها اشاره شد. ولی مابقی ابیات را اگرچه برخی از آنها در لغت فرس و فرهنگهای دیگر نیز درج شده است. با واژه‌ها و معانی آنها از این فرهنگ نقل می‌کند. این بیتها عبارتست از:

تاخته: دوانیده را گویند. دیگر تار ریمان که تاییده باشد. مثالش استاد کسائی فرماید:

زهول تاختن و کینه آختنش مرا همی گداخته همچون کناغ تاخته تن
پلشت: آلوده و ناپاک. استاد کسائی فرماید:

۲۳۰. بادل پاک مرا جامه ناپاک سزااست

بد مرا آنرا که دل و جامه پلید است و پلشت

بادفره: دیگر در معنی «بادفره» (بسکون دال و فتح فا و رای مهمله) چوبکی باشد که دسته‌ای بدان بسته باشند و کود کان آنرا تاب دهند تا در گردش در آید و آوازی از آن آید و آنرا فرفره نیز گویند. استاد کسائی گوید:

۲۳۱. که نعمهای او اچو چرخ روان همه خواست و باد و باد فره

چکری: دیگر در معنی چکری (بضم چ و سکون کاف) مینویسد، ریاس باشد. استاد کسائی گوید:

۲۳۲. [خوانچه] ^۲تجاج باید و سربریان سود ندارد مرا سفرجل و چکری

کارپز: بمعنی راه آب روان باشد در زیر زمین. مثالش حکیم کسائی فرماید:

۱- فرهنگ وفائی: که بغمهای او

۲- تصحیح قیاسی: در ماخذ: خواجه و این کلمه گذشته از اینکه معنی ندارد وزن را نیز

ناقص میکند.

۲۳۳ سزد که دو رخ^۱ کاربزاب دیده کنی

که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز

نهاد : رسم باشد مثالش کسائی گوید:

۲۳۴ خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد

که گاه مردم از او غمگنند و گاهی شاد

چو ك : مرغیست که خود را از درخت سرنگون آویزد و چندان

بانگ کند که از خلق او خون آید. استاد کسائی فرماید:

۲۳۵ گوی بهی چو من ز غم عشق زرد گشت

وز شاخ همچو چو ك بیاویخت خویشتن

دره: (بفتح اول و رای مشدد و مخفف) دره کوه و شکم و شکمبه.

استاد کسائی فرماید :

۲۳۶ دره من شده است از نعمت چون زنخدان خصم پر غدره.

سامان : سامان بمعنی قرار و آرام. استاد کسائی فرماید :

۲۳۷ کسی که سایه جبار آسمان شکند

چگونه باشد در روز محشرش سامان (؟)

ولی این بیت در فرهنگ رشیدی و جهانگیری در معنی واژه «سامه

و شاهی از برای آن آمده است. صاحب فرهنگ جهانگیری مینویسد:

سامه «بامیم مفتوح و اخفاء هاء» چهار معنی دارد اول عهد و سوگند باشد.

حکیم کسائی فرماید:

کسی که سامه چهار آسمان شکند چگونه باشد در روز محشرش سامان

در فرهنگ رشیدی و حواشی برهان قاطع نیز بهمین صورت ضبط

شده ولی معلوم نگردید «چهار آسمان» کنایه از کیست و مراد و مقصود

شاعر چیست^۲!

لاد: این واژه در فرهنگ جهانگیری و رشیدی نیز آمده و صاحب

مجمع الفرس مینویسد لاد هشت معنی دارد. یکی دیوار است و دیگری

۱- در مصاح الفرس: دوزخ !!

۲- ظاهراً صحیح آن را در فرهنگ قواس می بینیم که نوشته است: سامه جبار آسمان

لادن باشد. حکیم کسائی فرموده:

۲۳۸ از عبیر و عنبر و از مشک و لادو داربوی

در سرا یستان خود اندر خزان میدار بوی

نکوه: اسر بنکوهش کردن است. مثالش حکیم کسائی فرماید:

۲۳۹ بنکوهش مکن درونها ریش خویشتن را نکوه از همه پیش^۱

هر آینه: در معنی این واژه «سروری» مینویسد یعنی ناچار ولابد.

مثالش حکیم کسائی فرماید:

۲۴۰ با درفش ار تو پنجه خواهی زد باز گردد بتو هرآینه بسسد^۱

صاحب فرهنگ جهانگیری نیز که مقارن مجمع الفرس یا شاید

اندکی پیش از آن کتاب خود را نوشته است در موارد بسیار اشعار حکیم

کسائی را ضمن ایراد شاهد برای پاره‌ای لغات نقل کرده است که آن

اشعار قبلاً در تذکره‌ها و کتب لغتی که از این پیش یاد شده بدین

مجموعه منتقل گردید، همچنین عبدالرشید تتوی نیز در فرهنگ رشیدی

مکرراً از کسائی نام برده و در ذیل معنی واژه‌های: بشکلید، دبوس،

غزید، کرف، آمرغ، چوک، لاد، دره، اشعاری را بعنوان شاهد و مثال

آورده، که تمام آنها قبلاً نقل گردید.

دیگر از مآخذی که در آن ابیاتی از اشعار کسائی نقل شده است

فرهنگ معتبر وفاتی می‌باشد که سال ۱۳۳۹ ه. ق نوشته شده پیش از

مجمع الفرس سروری و فرهنگ جهانگیری و رشیدی. و نسخه‌ای مخطوط

و گرانها از آن در کتابخانه ملک مضبوط است.^۲

مؤلف این فرهنگ ارزنده و نفیس که بعد از لغت فرس اسدی و

مجموعه الفرس از جهت قدمت و شاید اهمیت، بر سایر فرهنگهایی که ذکر

شد مزیت دارد بیش از چهل و اند بیت از اشعار کسائی را نقل کرده.

هرچند بیشتر آنها ضمن نقل اشعار کسائی از لغت فرس اسدی و فرهنگ

جهانگیری و سروری و غیره ذکر شده ولی پاره‌ای ابیات جدید نیز در

۱- این دو بیت ظاهراً از مثنوی گمشده شاعر است که بحر خفیف سروده رک ص ۴۲

۲- شماره ۴۰۲

لابلای آنها دیده شد که ذیلا بدرج آنها می پردازد:

این اییات که شاهی از برای معنی واژه‌های: «نوف» و مشغله و «خشینه» و «کوزره» و «آوری» می باشد شرح آنها بدین قرار است:

نوف: صدا بود که در کوه باز افتد. کسائی گفته:

۲۴۱ از تک اسب و بانگ و نعره مرد

کوه پرنوف شد هـوا پرگرد
(این بیت در لغت نامه دهخدا بنقل از فرهنگ اسدی به عنصری نسبت داده شده.)

مشغله: فریاد و بانگ و آشوب است عرب نیز مشغله گوید: کسائی گفته:

۲۴۲ از خویشتن بجاسه نیکو فریفته یا در زمان همیشه در جنگ و مشغله
کوزره - مرغی که بود است که در آب می باشد. کسائی گفته:

۲۴۳ باز شکار جوی هزیمت شد آشکارا

از کبر ننگرد بسوی کبک و کسوزره
خشینه: مرغابی و هر چیز سیاه بود که بکبودی زند. کسائی گفت:

۲۴۴ کوهسار خشینه را بهار پرده گه فرستد لباس حورالعین
آوری: یقین درست باشد و «آور» یقین است. کسائی گفت:

۲۴۵ هرچه کردی نیک و بد فردا به پیشت آورند

بی شک ای مسکین اگر در دل نداری «آوری»
علاوه بر اشعار مذکور در این فرهنگ برای واژه‌های: باد فره، پتیاره، تاخته، کاشانه، کرف، بادخن، دن از مصدر دنیدن، سامه، سامان، خیم، وغیش، وغیره نیز اشعاری بعنوان مثال و شاهد ذکر شده که با آنچه در فرهنگها و مأخذ دیگر آمده است کم و بیش اختلافی دارد. و این خود بمنزله نسخه بدلیست که در تصحیح و اصلاح اشعار سودمند و مؤثر تواند بود.

مجموعه الفرس

فرهنگ دیگری که بنقل اشعار حکیم کسائی پرداخته و مورد

مطالعه قرار گرفت فرهنگ مجموعه الفرس میباشد. از ابوالعلا عبدالمؤمن جاروتی معروف به صفی کمال که ظاهراً پیش از قرن هشتم تألیف شده و استاد دکتر عزیزالله جوینی چند سال پیش به تصحیح و تنقیح و طبع آن پرداخته است. این فرهنگ نیز هفت بیت از اشعار حکیم کسائی را بشاهد آورده که پنج بیت آن قبلاً ذیل معنی کلمات : نرد . بشکلید . شاکار . شنگرف . بیهود . نقل شده است. دو بیت دیگر آن بشرح زیر است.

الجبخت : (بفتح ج و سکون خ و ت) طمع بود . کسائی گوید :

۲۴۶ جز این داشتم امید و جز این داشتم الجبخت

ندانستم از او دورگوازه ز نسدم بختنت

آگنج : امعای گوسفند باشد. آگنده کرده بگوشت یا چیزی کسائی گفت :

۲۴۷ عصب و گرده برون کن وزو [زونیج]^۱ نورد

جگر بیازن و آگنج^{۱۷۲} را بسامان کس

این تک بیتها نیز از اشعار کسائی در لغت فرس و فرهنگ وفائی

و ترجمان البلاغه و المعجم و ماخذ دیگر آمده.

شعر غزل

۲۴۸ ای آنکه جز از شعر غزل^۲ شعر نخوانی

هرگز نکنی سیردل از تنبل و ترفند

لاله و خوید

۲۴۹ لاله بغنجان سرخ کرد همه روی

از حسد خوید برکشید سر از خوید^۳

نان و خوراک بی چربی

۲۵۰ نان سیاه و خوردی بی چربی

وانگاه به به بود این هسردو

۱- در نسخه : زویج . ولی در برهان قاطع این کلمه «زونیج» ضبط شده .

در لغت نامه و نسخه بدل آن آمده : عصب و گرده برون کن تو زود و برهم نه . و در نسخه ای :

برهم کوب) ۲- در فرهنگ قواس : جنس غزل

۳- در لغت فرس : از حسد خوید برکشید از آن خوید، در مجمع الفرس : از حسدش

خوید برکشید از آن میل!

مرده و میراث خوار

۲۵۱ دانم که هیچ کس نکند مرثیت مرا
دانم که مرده بردل میراث خوار خوار
نقش دوست در دل

۲۵۲ میانه دل من صورت تو بیخ زده است
چو مهرکش نتوان باز کردن از دیوار
قطره باران

۲۵۳ آن قطره بباران بارغوان بر
چون خوی بینا گوش نیکوان بر
چنین می نماید که حکیم کسائی با استقبال از قصیده مشهور رود کی بمطلع
سرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لابل چراغ تابان بود
قصیده ای سروده که بیت زیر از آن در لغت فرس و فرهنگ وفائی بازمانده
است.

۲۵۴ بوقت دولت سامانیان و بلعیسان
چنین نبود جهان با نهاد و سامان بود
بیت زیر را نیز برخی از محققان بکسائی نسبت داده اند و ظاهراً چنین است
و از وی می باشد.

۲۵۵ زیبا بود از مرو بنیازد بکسائی
چونان که سمرقند با استاد سمرقند

هزار آوا

۲۵۶ هزار آوا همی برگل سرایسند
بسان عاشقی بر روی دلدار

صاح الفرس

دیگر از فرهنگهایی که در تدوین اشعار کسائی مورد مطالعه قرار
گرفت، فرهنگ معتبر صاحب الفرس بود از محمد بن هندوشاه نخجوانی، که

در قرن هشتم تألیف شده و بیش از هفتاد بیت از اشعار کسائی را درج کرده است. و چندین بیت نیز بنقل از فرهنگ وفائی در ذیل نسخه مصحح و طبع شده آمده قسمتی از این اشعار قبلا نقل گردیده. آنچه تا کنون ذکر نشده است بیت‌های زیر می باشد.

آس: آسیای گردان باشد و نرم شدن دانه در زیر سنگ. کسائی گفت:
 ۲۵۷ آسمان آس مان کند هزمان آسمان آسیای گسردانست
 آغاز: اول هرچه باشد کسائی گفت:

۲۵۸ که کشتی پیامد پیرنوساز (کذا) دگر کرده نهاد و دیگر آغاز
 باز: چند معنی دارد... سیوم گشاده باشد گویند در باز کرد یعنی
 در را بگشود کسائی گفت بیت

۲۵۹ آن کس که برامیرد و مرگ باز کرد بر خویشتن نگر نتواند فراز کرد؟
 آمرغ: (بضم دوم) قدر و محل باشد کسائی گفت:

۲۶۰ نداند دل آمرغ پیوند دوست بدانکه که بادوست کارش نکوست
 منجوق: ماهیچه علم باشد. کسائی گفت

۲۶۱ زمنجوق زرین درفش کیان هواگشته تیه زروی جهان
 پساك: تاجی باشد از اسپر غم که از گله‌ها کنند. کسائی گفت:

۲۶۲ چونکه یکی تاج و پساك ملوك باز یکی كوفته آسیاست
 و باز همو گفته است:

۲۶۳ پساك ملوكانه بر سر نهاد كف دست مردی هم آنکه گشاد
 شتاك: = ستاك. شاخ نوباشد که از بن درخت روید. کسائی گفت:

۲۶۴ شاخ و شتاك نسرین چون برج ثور و جوزا
 (پردخت کرده دل را از بهر آن نگارا)^۲

ناك: لفظی است که بر مشابیهت دلالت کند. گویند هوسناك، خندم
 ناك و اندیشه ناك و غیر آن^۳. کسائی گفت:

۱- این بیت در فرهنگ قواس یا تغییری مختصر به ابوشکور بلخی منسوب است.

۲- شاید که مصراع دوم جزئی از اشعار کسائی باشد، ولی مصراع اول تکرار است.

۳- رك توضیح و ازوها شرح كلمه ناك.

- ۲۶۵ کافور تو بالوس بود مشک تو با ناک
بالوس تو کافور کنی دائم مغشوش
ریغال: براء مهمله و بروایتی معجمه، قدح باشد. کسائی گفت:
- ۲۶۶ شکفت لاله تور ریغال بشکفان که همی
بدورا لاله بکف بر نهاده به ریغال
چمان: چمنده بود. یعنی آنکه بنار رود. کسائی گفته:
- ۲۶۷ چمان سرو از چمن برخواهد آمد
فغان از مردو زن بر خواهد آمد
انگله: بند باشد که برگریبان پیراهن وقبا نهند. کسائی گفت
- ۲۶۸ زان جامه یاد کن که پیوشی بروز مرگ
کورانه بادبان و نه گوی و نه انگله
پاره: دو معنی دارد. اول رشوت باشد... کسائی گفت:
- ۲۶۹ یک داوری بسر نبرد هرگز تاجان بنزد او نبری پاره^۲
فنو: فریفته و غره باشد... کسائی گفت:
- ۲۷۰ وفاش عاریتی، غیب و عار او فانی
بعیب [و] عاریتی چیز بر چرا فنوم؟
مای: جای جادوان چون بابل و غیر آن. (پادشاهی بهند). کسائی گفت:

چنان مگوی ولیکن چنان نمای بخلق
که مای از تو بترسد پسند و هندو یمان
شکوخ: آن باشد که پای به چیزی در افتد و مردم بسر در آیند. گویند
فلان بشکوخید، یعنی بسر در آمد. کسائی گفت. و بروایتی دیگر رود کی گفت

۱- لغت نامه: در صحاح: زیش.

۲- این بیت در صحاح الفرس طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب چنین آمده:

یک داوری سر بزد هر کو تاجان بزد اویزی پاره

تصحیح متن از استاد دکتر علی رواقی است که در حاشیه کتاب خود نوشته و آنرا از راه لطف
برسم امانت در اختیار این جانب گذاشتند. بجای «یک» کلمه «نک» نیز مناسب است. تا پس
و پیش شعر چه باشد؟

۲۷۱ چون بگردد پای او از پایدان خود شکوخته^۱ نماند همچنان
دو بیت زیر نیز در لغت نامه ذیل واژه «پلشت» و شاهد از برای
آن بنام کسائی آمده است. ولی ذکر از مأخذ آن نشده است.

۲۷۲ بادو کژدم نکرد زشتی هیچ بادل من چرا شد ایدون زشت
زشت خوی^۲ پلید کرد مرا هر کرا خوبلید هست پلشت

فرهنگ قواس

فرهنگ قواس از جمله کتابهای لغتی است که در اواخر قرن هفتم
یا اوایل قرن هشتم تألیف شده مؤلف آن فخرالدین مبارک شاه غزنویست
در این فرهنگ نیز ابیات بسیاری بنام کسائی درج شده است که غالب
آنها پیش از این نوشته شده. اشعاری که تا کنون نقل نشده بشرح زیر است :
کیرخ : بفتح سوم رحل را گویند که بروی کتابها نهند و بخوانند.
۲۷۴ آنکه نداند همی سرود زیاسین کیرخ و گلدانش خسروانی بین
دنگ : (بروزن سنگ) دیوانه و بیهوش. این بیت از کسائی شاهد
این معنی آمده است :

۲۷۵ درین کارگه مرد هشیار جوی نه دنگ و دژ آگاه و بسیارگوی
وغیش : بسیار و فراوان بود. کسائی گفته است :

۲۷۶ آرزو خواستم کسائسی را تاش قارون کنی بحر و غیش (کذا)
بلک : (بفتح اول و دوم) تاجی باشد که از گلها بافند. کسائی گوید :
۲۷۷ همچو یکی تاج و یلک سلوک بادیکی کوفته آسیاست (کذا)
صورت نسبت بهتر این بیت را در فرهنگ جعفری و صحاح الفرس می بینیم
(رک بیت ۲۶۲)

ناگفته نماند که مؤلف فرهنگ قواس اشعار دیگری را بجز ابیات
مذکور به کسائی نسبت داده که صحت گفتار وی مورد تردید است و در
سایر فرهنگها بنام شعرای دیگر ضبط شده^۳. این اشعار که شواهدی از

۱- لغت فرس : آشکوخته بماند. ۲- در مأخذ : زشت خوئی.

۳- مصحح کتاب دکتر نذیر احمد نیز در مقدمه مفصل کتاب بدین معنی متعرض
شده و توضیحاتی لایق داده است.

برای واژه‌های زیر می‌باشد عبارتند از :

- کندا : (بفتح و ضم اول) حکیم و فیلسوف و دانا و منجم
 ۲۷۸ پیلان ترا رفتن بادرست و تن کوه دندان نهنگ و دل و اندیشه کندا
 کمرا : (بفتح اول) جای گوسپندانست . کسائی گفته است :
 ۲۷۹ با سهم تو آنرا که حاسد تست پیرایه کمند است و خلد کمرا
 غارجی : و غارجی و غارج صبوحی باشد . کسائی گوید :
 ۲۸۰ ای خوش نبید غارجی با دوستان یکدله
 گیتی بآرام اندرون مجلس بیانگ و ولوله
 دشنگی : (بفتح اول و دوم) - روزگار و عالم . کسائی گفته
 ۲۸۱ دشنگی بشوخی و شنگی خویش ربود آن بت شنک را از برم
 هج : بکسر اول ، نصب نیزه و علم . کسائی گفته است :
 ۲۸۲ گردون علم نصرت بر بام توهج کرد
 بینی سخط خویش بکوس و علم اندر
 نخستوانه : بفتح و ضم اول ، لباس پشمینه‌ای که درویشان و فقیران
 دارند . و از او مویها و پشمها آویخته است . کسائی گفته است :
 ۲۸۳ نگر ز سنگ چه مایه بهست گوهر سرخ
 ز نخستوانه چه مایه بهست شوستری
 شغا : ترکش و نیم‌لنگ (- قربان) را گویند . کسائی گفته است :
 ۲۸۴ بوقت کار زار از خصم ورزد نام و ننگ او
 فلک از گردن آویزد شغا و نیم لنگ او
 غنجار : سرخی کسائی گفته است :
 ۲۸۵ ز خون رخ بغنجار اندود خور زگرد اندر آورد چادر بسر
 ایوان : صفا ، اتاق نشستگاه بود . کسائی گفته است :
 ۲۸۶ ای منظره و کاخ برآورده بخورشید
 تا گنبد گردان بکشیده سر ایوان
 تحفة الاحباب - در تحفة الاحباب که بنام مؤلف آن «به فرهنگ -

اوبهی» معروف است نیز ابیات پراکنده‌ای از کسائی نقل شده از جمله اشعار زیر است که تا کنون نوشته نشده است.

۲۸۷ ساو: باج و خراج و دیگر خرده زر که آتش ندیده باشد. کسائی گوید:

هم از زرساو و هم از بسته نیز هم از درو یا قوت و هرگونه چیز
باشگونه: مقلوب بود و آن بازگردانیدن باشد. کسائی گوید:

۲۸۸ تیز بودیم و کندگونه شدیم راست بودیم و باشگونه شدیم
نمونه: ... نمودار چیزی را نیز گویند، شاعر گوید^۱:

۲۸۹ خوب اگر سوی مانگه نکنی گوسکن شو که ما نمونه شدیم
بظن قوی این دو بیت اخیر و نیز بیت شماره ۲۱۲ از یک غزل یا
قطعه کسائیست

در لغت نامه فرس اسدی که نخستین بار «پاول هرن» آنرا تصحیح کرد و بعدها دکتر دبیر سیاقی بتصحیح و تجدید طبع آن پرداخت این ابیات بنام کسائی دیده شد.

۲۹۰ جهان جای بتلخست تهی بهر [ه] و پردخت

جزین بود مرا طمع و جزین بودم الجخت
این بیت شاهد از برای واژه «الجخت» آمده بمعنی چشم داشت و انتظار. شاید تحریفی از بیت ۲۴۶ است. و هم محتملست این شعریتی دیگر باشد که همان مضمون را شاعر در جای دیگری بصورتی دیگر گفته است

چنانکه در قرون بعد می‌بینیم که شاعر مصراعی از بیت و شعر خود را در دو جا و بصورت‌های مختلف آورده^۲.

۱- مؤلف تعداد بسیاری از اشعار کسائی را که سراینده آنرا نشناخته بر صدر آن عبارت «شاعر گوید» نوشته است.

۲- سعدی مصراع: «آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم» را یک بار در غزلی بدین وزن و قافیه مطلع ساخته جای دیگر در مقطع غزلی گوید
خرم آن روز که بازائی و سعدی گوید آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم.

۲۹۱ تاب : رنج و سختی باشد. کسائی گفت :

از بهر که بایدت بدین سان شو و گیر^۱

وز بهر چه بایدت بدین سان تف و تاب^۲

تینگوی : نان دان باشد که از سبده بافته باشند و سبده چوبی. کسائی

گفت :

۲۹۲ بجوش گردن [باران و]^۳ زیر با کن از وی

نمک بسای و گذر بر تینگوی نان کن

چغ : چخیدن باشد چون کوشیدن. کسائی گفت :

۲۹۳ طعنه مزن که باد و لب من چرا چغی^۴

اندیشه نیک ساز که یاقوت نشکنی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

۱- نسخه بدل : شب و گیر ۲- یعنی تب و تاب ، گرمی و حرارت و سوختن.

۳- تصحیح قیاسی : در نسخه مصحح : بالان رک حواشی و توضیحات.

۴- رک بیت ۱۸۶ و توضیح بیت ۲۹ درباره شعر : جهان جای بتلخست...

اشعار منسوب به کسائی

غیر از اشعاری که تاکنون نقل شده و بموجب قرائن و اسنادی بکسائی منسوبست برخی از محققان و ارباب تذکره اشعار دیگری را نیز به کسائی نسبت داده‌اند که صحت انتساب پاره‌ای از آنها محل تأملست و پاره‌ای دیگر را بهیچ‌جه نمیتوان پذیرفت که از کسائی باشد. هم‌اکنون به برخی از این گونه اشعار تا آنجا که برما روشن شده اشارتی می‌رود باشد که حق مطلب اندکی بیشتر ادا گردد.

این اشعار نخست دو رباعی زیر است که در صفحه ۳ و ۴ نقل شده
گر در عمری شبی ببا پردازد این جان بلب رسیده را بنوازد
لب بر لب او نهشته ناگه خورشید شمشیر کشیده بر سر ما تازد

نا رفته بشاه‌راه وصلت گامی نایافته از می‌وصالت جامی
ناگاه شنیدم از فلک پیغامی کز خم زوال نوش بادت جامی
این دو رباعی که در تعلیقات لب‌الالباب آمده و مرحوم سعید نفیسی آنها را به کسائی نسبت می‌دهد، بنظر می‌رسد که هیچ یک از کسائی نباشد اگرچه آن مرحوم در مورد یکی از آنها می‌نویسد «این رباعی به‌رود کی هم نسبت داده شده» ولی گمان می‌رود از رود کی هم نباشد که جوهر شعر با شعر رود کی و کسائی و سخنورانی مانند آنها نمی‌ماند.

دیگر دو بیتی است که عوفی از قول کسائی در مدح سلطان محمود نقل کرده^۱ که بنا با احتمال نباید از سخنها کسائی باشد. یا اگر هم از سخنها اوست شاید که در مدح سلطان محمود نیست. و این دو بیت قبلاً در این کتاب نقل شده.

۱- رک ص ۳۹ این کتاب و توضیحاتی مربوط بان در مآخذ اشعار.

۲- رک ص ۱۲ و شرح مربوط بان.

همچنین دربارهٔ صحت انتساب پاره‌ای ابیات به کسانی برخی تردید کرده یا احتمالاتی داده‌اند. چنانکه بعضی ابیات در برخی از کتب و تذکرها به کسانی نسبت داده شده ولی در کتاب یا فرهنگ و مآخذ دیگری سرایندهٔ آنرا شاعر دیگری ذکر کرده‌اند. از آن جمله ژیلبر لازار می‌نویسد «این بیت»:

«اگر ابروش چین آرد سزدگر روی من بیند

«که رخسارم پراز چین است چون رخسار پنهانه»^۱

از ابوشکور بلخی است»^۲ یا بیت شماره ۹۷:

بنفشه زار بپوشید روزگار به برف درونه گشت چنار و زرینه شد شنگرف
در فرهنگ وفائی بابوشکور نسبت داده شده. و بیت‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ «میوهٔ صبر» به «دقیقی» منسوبست. و بیت‌های ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۹۴ و ۲۳۴ و ۲۶۶ و ۲۷۱ برود کی نسبت داده شده.^۳

همچنین بیت‌های ۱۳۷ و ۲۴۱ را مؤلف تحفة الاحباب از عنصری خوانده است. در فرهنگ قواس بطوری که قبلاً نیز اشاره شد نه بیت (بیت‌های ۲۷۸ تا ۲۸۶) به ترتیب به منجیک و معروفی و فرخی و اسدی طوسی و دقیقی منسوبست و غیره و غیره.

البته همه جا با ادعا و اظهار مؤلفان این فرهنگها بضرر قاطع نمیتوان در این باره اظهار نظر کرد و این اشعار را از کسانی ندانست ولی آنچه مسلم است مندرجات این کتابها و انتساب اشعار بسخنوران دیگری غیر از کسانی نیز موجب ایجاد خدشه و شبهه میشود و موضوع مالکیت کسانی را نسبت باین گونه ابیات مخدوش و مشکوک می‌سازد.

سوم قصیده‌ایست در مدح مولای متقیان بمطلع:

ای امیر المؤمنین شاه جهان داور توئی وی امام المتقین داماد پیغمبر توئی
و در پایان قصیده و مقطع آن آمده است

ای زهول عرض منکر دستگیر مؤمنان پایمرد «حمزه کوچک» بمحشر در توئی
که بنا بمندرجات مجله یغما در مجموعه‌ای مورخ سال ۹۴۵ هجری بنام

«کسائی علیه الرحمه» ذکر شده است.^۱ و این قصیده چنانکه تفصیل مطلب در آن مجله و همان مقاله آمده است، از کسائی مروزی نیست و سراینده آن شاعریست بنام «حمزه کوچک» که قرن‌ها بعد از کسائی میزیسته است.

بافت کلام و شیوه ادای سخن و ذکر نام یا تخلص شاعر نیز بخوبی حکایت میکند که شعر از کسائی نمی‌باشد چنانکه با توجه بدان حاجت هیچگونه استدلال نیست.

دیگر از اقسام اشعاری که انتساب آنها به کسائی بهیچوجه روا نیست قصیده‌ای بلند و شصت‌بیتی است در اثبات عقل و نفس و برخی مواعظ و حکم و سراسر مشحون از مضامین فلسفی بمطلع:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند

یا هر دوان نهفته براین گوی اغبرنسد

که برخی از محققان فاضل که یکی از آن میان مرحوم حاج سید نصرالله تقوی است آنرا به کسائی نسبت داده‌اند^۲ و گفته‌اند ناصر خسرو قصیده مشهور فلسفی خود را بمطلع:

بالای هفت چرخ مدور دوگوهرند کز نور هردو عالم و آدم منورند
باستقبال از آن سروده است.

ولی بالختی تأمل چنان که قبلاً نیز گفته شد بخوبی آشکار میشود که این اشعار نه در شیوه گفتار و نه در طرز افکار و نه در بیان و ایراد دلائل، بسخنهای کسائی که نمونه‌هایی از آنرا در دست داریم نمی‌ماند. بلکه هردو قصیده از حیث مضمون و بیان اندیشه فلسفی و سبک گفتار باشعار ناصر خسرو و معتقدان بعقاید اسمعیلیه بیشتر مانده است.

اتفاقاً فاضل فقید مرحوم حاج سید نصرالله تقوی رحمه الله علیه نیز

۱- رک مجله یغما شماره هشتم آذرماه ۱۳۴۸ ص ۴۴۷

۲- دیوان ناصر خسرو تصحیح مرحوم حاج سید نصرالله تقوی ذیل ص ۱۲۰ و ۱۱۷

رجوع شود به ناصر خسرو و کسائی ص ۹۰۸ همین کتاب.

همان گونه که از این پیش رفت^۱ بدین مطلب توجه داشته و تصریح کرده است که «بنظر من این هردو قصیده از ناصر خسرو است... که باسلوب شعر او شبیه تر است ولی چون درپاره‌ای از نسخ قصیده اول را بکسائی نسبت داده‌اند و قصیده دوم را در مقام جواب از ناصر خسرو دانسته‌اند بهمین ترتیب استنساخ شد.»

و می‌بینیم که فاضل مرحوم رحمة‌اله علیه بر اثر شدت امانت و مراعات مندرجات نسخه ناچار شده است از بیان حقیقتی که خود نیز بدان ایمان داشته چشم‌پوشد یا آنرا بگونه دیگری بیان کند.

و ظاهراً این تردید برای وی از آنجا حاصل شده که در تذکره خلاصة الاشعار و زیدة الافکار کاتب آنجا که بنقل اشعار ناصر خسرو پرداخته چون بدین قصیده رسیده بر صدر آن بخط نسخ نوشته است: «این قصیده را حکیم کسائی گفته و بناصر فرستاده»^۲.

ولی با ملاحظه قرائنی چنین می‌نماید که این عبارت، اگر هم بخط کاتب و از قول تقی‌الدین کاشی باشد. بعداً نوشته شده.

صرف نظر از شیوه بیان و سبک کلام و طرز افکار که خود دلیلی کافی برای اثبات اسناد آن اشعار بناصر خسرو می‌باشد بطوری که استاد دکتر صفا نوشته است^۳ «وجود بیت ذیل:

ای حجت‌زمین خراسان بسی‌نماند تا اهل‌جهل روز و شب خویش بشمرند
و این بیت

تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست

آنکو بگویدش که دو گوهر چه گوهرند

که در آخر قصیده آمده بتمام معنی نسبت قصیده را بناصر خسرو اثبات می‌کند و حتی می‌توان گفت که قصیده دوم ناصر خسرو دنباله قصیده اول

۱- همان مأخذ و همان صفحات ۲- رجوع فرمایند به خلاصة الاشعار و زیدة الافکار

تقی‌الدین کاشی مشهور به «میرتذکره» نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی مضبوط به شماره ۶۳۶ نسخه‌های خطی.

۳- تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۹۹

اوست. شاید علت انتساب قصیده نخستین به کسائی آن باشد که این هردو بیک وزن و قافیه است. و در نظر اول تصور استقبال در یکی از آن دو میرود و چون ناصر خسرو در قصاید خود از کسائی بسیار نام برده و او را با خود مقایسه نموده و گاه فراتر از خویش دانسته است^۱ چنین تصور کرده اند که قصیده دوم را ناصر خسرو با استقبال از قصیده نخستین که آن را از کسائی پنداشته اند سروده است.

ولی مرحوم سعید نفیسی (شاید بدین سبب که کسائی را اسمعیلی خوانده) می نویسد: این قصیده از امهات قصاید کسائی است. و قصیده ایست حکیمانه که در آن بروش اسمعیلیه حکمت را طرح کرده و چون ناصر خسرو نیز آنرا استقبال کرده است برخی از اشعار آنرا بخطا در دیوان ناصر خسرو ضبط کرده اند. و در آخر نیز بجای: «تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست» چنین آورده: تحقیق شد که جان کسائی غلام است....^۲

اینک هردو قصیده برای تنسیم کلام و تکمیل فایده بهمان گونه که در دیوان ناصر خسرو مصحح مرحوم تقوی آمده است^۳ در اینجا نقل می شود.

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

ابن قصیده کسائی مروزی راست

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند

یا هردو ان نهفته درین گوی اغبرند

عالم چرا که نیست سخنگوی و جانور

گرجان و عقل هردو بدین عالم اندرند

ور در جهان نیند علی حال غایبنند

ور غایبند برتن ما چون که حاضرند

وانگه کزین مزاج مهیا جدا شوند

چیزان یانه چیز عرض وار بگذرنند

۲- تعلیقات لباب الالباب ص ۶۶۱-

۱- رک مندرجات مطالب صفحه ۹

۳- دیوان ناصر خسرو ص ۱۱۷، ۱۲

گرچیز نیستند برون از مزاج تن
امروز نیز لاشی و مجهول و ابترند

ور لاشیند فعل نیاید ز چیز نه
وین هردو در تن تو بافعال ظاهرند

آنکو جدا کند بخرد جوهر از عسرس
داند که این دو چیز لطیفند و جوهرند

زیرا بدین دو جسم طبیعی تمام شد
کز آب و باد و خاک و زافلاک برترند

اهل تمیز و عقل ازین دامگاه صعب
غافل نیند گرچه بدین دامگاه درند

گیتی چو چشم و صورت ایشان درو بصر
عالم درخت برور و ایشان براو برند

درهای حکمتند حکیمان روزگار

وینها که چون خرنده همه از پس درند

اینها که چون ستور نگویند نیستشان ۳۰۵

زور و توان آنکه برین چرخ بنگرند

این آفروشه ایست دوزاغست خوالگرش^۱

هر دو قرین یکدگر و نیک در خورند

وین خیمه کبود نبینند و این دو سرخ
کایشان هماره از پس دیگر همی پرند

دانند عاقلان جهان کاین کیوتسرا

آب و خورش همی همه از عمر ما خورند

چندین هزار خلق که خوردند این دو مرغ
پس چون که هردو گرسنگانند ولاغرند

۱- خوالگر یا خوالیگر بمعنی مطبخ و طبخ. آفروشه بمعنی حلوائی که از آرد سازند

و نزد اهل ایران نان خورش بود.

تا کی مرین سیاه کبوتر کی آن سپید
 ۳۱۰ چون بگذرند پر همسا بر بگسترند
 تا چند بنگرند و بگردند گرد مس
 این شهره شمعها که برین سبز منظرند
 این هفتگانه شمع براین منظر ای پسر
 از کردگار ما بسوی ما پیمبرند
 گویند ما بصورت خویش این همه همی
 کایشان همه خدای جهان را مسخرند
 زیرا که ظاهر است مرا کاین ستارگان
 نزوات خویش زرد و سپید و معصفرند^۱
 گوید همی قیاس که درهای روزیند
 ۳۱۵ اینها دو دستهای جهاندار اکبرند
 تا خاک را خدای بدین دستهای خویش
 ایدون^۲ کند که خلق براو رغبت آورند
 سحر است این حلال که ایشان همی کنند
 زیرا بخاک مرده همی زنده پرورند
 روزی و عمر خلق بتقدیر ایسرزدی
 این دستها همی بنویسند و بسترند
 تقدیرگر شدند چو تقدیر یافتند
 زان سو مقدرند و زین سو مقدرند
 ۳۲۰ چون نیست حال ایشان یکسان و یک نهاد
 گاهی بسوی مغرب و گاهی بخواورند
 لازم شده است کون برایشان و هم فساد
 گرچه بیودش اندر آغاز دفترند

۱- معصفر در فارسی بروزن مسلسل و در عربی بروزن «معتبر» سرخ و زرد شده. کلمه‌ای است ساخته شده از عصف (بروزن عنصر) بمعنی گل کاجیره که دارای ماده‌ایست که رنگ سرخ و زرد از آن بدست آید.
 ۲- ایدون- چنین این چنین

گرچه نه غایبند باشخاص غایبند
 ورچه نه ایدرنند^۱ بافعال ایدرنند
 آنها که نشنوند سخن زبسن پیمبران
 نزدیک اهل حکمت و توحید کافرنند
 برخواب و خورد فتنه شدستند خرس وار
 تا چندگه چنو بخورند و فرو سرند
 ۳۲۵ هر صبح را زبهر صبحی طلب کنند
 زیرا ندیم رود و می و لعل و ساغرند
 اینها نیند سوی خرد بهتسراز ستور
 هرچند بر ستور خداوند و مهترند
 زینها بجمله دست بکش همچو من از آنک
 بر صورت من و تو و بر سیرت خرنند
 گر سر زمرد معدن مغز است و آن عقل
 اینها همه بسوی^۲ خردمند بی سرنند
 هنگام خیر سست چون سال خزانند
 هنگام شر سخت چو سد سکندرند
 ۳۳ اندر رکوع خم ندهد پای و پشتشان
 لیکن پیش میر بکردار چنبرند
 گر رسم و خوی دیو گرفتند لاجرم
 همواره پیش دیو بداندیش چا کرنند
 ورگاو و خر شدند پلنگان روزگار
 همواره شان بدین و بدنیا همی درند
 ور گاو گشت امت اسلام لاجسرم
 گرگ و پلنگ و شیر خداوند منبرند
 گرگ و پلنگ گرسنه میش و بره برند
 وینها ضیاع و ملک یتیمان همی برند

۳۳۵ اینها که دست خویش چونشپیل^۱ کرده اند
 اندر میان خلق مزکی و داورنسد
 بی رشوه تلخ و بیمزه چون زهرو حنظلند
 با رشوه خوب و شیرین چون سغزو شکرند
 ای هوشیار مرد چگوئی که آن گسروه
 هرگز سزای نعمت و فردوس و کوثرند
 از راه این نقایه^۲ رسته کور و کربتاب
 زیرا که این رسته همه کورند و هم کنند
 این راه باستور رها کن که عاقلان
 اندر جهان دینی بر راه دیگرند
 ۳۴. آن عاقلان که هر سر دین را بعلم خویش
 بر تختگاه عقل و بصر تاج و افسرنسد
 آن عاقلان که اهل خرد را بباغ دین
 بار درخت احمد مختار و حیدر نسد
 آن عاقلان که زیر قدم روز عزو فخر
 جز فرق مشتری و سر ماه نسپرنسد
 گیتی همه بیابان ویشان رونده رود
 مردم همه مغیلان ویشان صنوبر نسد
 آن عاقلان کز آفت دیوان بفضلشان
 این بیکرانه والہ گو پاره^۳ منکر نسد
 ۳۴۵ آفات دیو را بفضایل عزایمند
 و اعراض علم را بمعانی جواهرند
 بر موج بحر فتنه و طوفان جو رو جهل
 چون باد خوش وزنده و کشتی ولنگرند

۱- نشپیل و نشپیل = قلاب ماهیگیری

۲- نقایه = هر چیزی که بسبب فساد و بی قیمتی دور انداخته شود ناسره.

۳- گوپاره = کله کاو، گاو میش

ای حجت زمین خراسان بسی نماند
تا اهل جهل روز و شب خویش بشمرند

همچون تونیستند اگر چند این خران
زیر درخت دین همه باتو برابرند

تومغز نغز و میوه خوشبو همی خوری
ویشان سفال^۱ بی مزه و برگ میچرنند

در آشیان چرخ دو سرغان زیر کند
کندر هوا و روی زمین دانه میخورند^۲

پرواز چون کنند ازین داسگسه بسرون
که قاف را گرفته بچنگسال میبرند

نی مشتری نه زهره نه مریخ و نه زحل
نی آفتاب روشن و نه ماه انورند
تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست
آنکو بگویدش که دو گوهر چه گوهرند
این قصیده را

ناصر خسرو در جواب حکیم کسائی گفته

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند
کز نور هر دو عالم و آدم منورند

اندر مشیمه عدم از نطفه وجود
هر دو مصورند ولی نا مصورند

محسوس نیستند و نگنجند در حسواس
نایند در نظر که نه مظلّم نه انورند

پروردگان دایمه قدسند در قدم
گوهر نیند اگر چه باوصاف گوهرند

۱- سفال- پوست گردو و بادام و هسته

۲- در نسخه خطی خلاصه الاشعار مضبوط در کتابخانه مجلس این چهار بیت اخیر
نیامده است.

زین سوی آفرینش وز انسوی کائنات
بیرون اندرون زمانه مجاورند

اندر جهان نیند هم ایشان و هم جهان
درمانند و در تن ما روح پرورند

۳۶. گویند هردو هردو جهانند ازین قبل
در هفت کشورند و نه در هفت کشورند

این روح قدس آمد و آن روح جبرئیل
یعنی فرشتگان پرانند و بی پرند

بی بال در نشیمن سفلی گشاده پسر
بی پر بر آشیانه علوی همی پرند

با گرم و سرد عالم و خشک و تر زمان
چون خاک و باد هم نفس آب و آذرند

در گنج خانه ازل و مخزن ابد
هر دونه جوهرند ولی نام جوهرند

۳۶۵ وز نور تا بظلمت و از اوج تا حضیض
از باختر بخاور و از بحر تا برنند

هستند و نیستند و نهانند و آشکار
زان بی تواند و باتو درین خانه اندرند

هم عالمند و آدم و هم دوزخ و بهشت
هم حاضرند و غایب و هم زهر و شکرند

در عالم دوم که بود کارگاه شهبان
ویران کنندگان بنا و بناگرند

روزی دهان پنج حواس و چهار طبع
خوالیگران نه فلک و هفت اخترند

۳۷. وز مشرفان دهند بگرد سر ایشان
زان پنج اندرون و زان پنج بر درند

در پیش هردو هردو دکان دار آسمان
 استاده اند هرچه فروشند می خرنند
 وان پادشاه ده سرورش روی و هفت چشم
 با چار خصمشان یکی خانه اندر نرسد
 جوهر نیند و جوهر از ایشان برد عرض
 محور نهاده عرضند و نه محور نرسد
 خوانند بر تو نامه اسرار بی حسسروف
 داند کرده های تو بی آنکه بنگرند
 ۳۷۵ پیدا از آن شدند که گشتند نا پدید
 زان بی تن و سزند که اندر تن و سرنند
 وین در صفت بود که نگنجد در جهان
 وانگاه در تن و سرما هردو ضمیرند
 آن جایگاه بهر ترا ساختند جای
 ورنه کدام جای که از جای برترند
 سوی تو آمدند زجائی که جای نیست
 آنجا فرشته اند و بدین جا پیمبرند
 بالای مدرج ملکوتند در صفات
 چون ذات ذوالجلال نه عنصرتنه جوهرند
 ۳۸۰ با آنکه هست هردو جهان ملک این و آن
 نفس ترا اگر تو بخواهی مسخرند
 گفتارشان بدان و بگفتار کارکن
 تا از خدای عزوجل وحیت آورند
 بنگر بسایرات فلک را که بر قلمسک
 ایشان ز حضرت ملک العرش لشکرند
 بی دانشان اگرچه نکوهش کنندشان
 آخر مدبران سپهر مدورند
 چندین هزار دیده و گوش از برای چیست
 زیشان سخن مگوی که هم کور و هم کردند

- ۳۸۵ گوئی مرا که گوهر دیوان ز آتش است
 دیوان این زمان همه از گل مخمرند
 جز آدمی نژاد ز آدم در این جهان
 وینها ز آمدند چسرا جملگی خسرند
 دعوی کنند گرچه براهیم زاده ایسم
 چون ژرف بنگری همه شاگرد آزرند
 در بزمگاه مالک ساقی زمانه اند
 این ابلهان که در طلب جام کوثرند
 خویشی کجاست بینم کانهجا برادران
 از بهر لقمه ای همه خصم برادرند
 ۳۹۰ بعد از هزار سال همانی که اولت
 زین در در آورند و از آن در برون برند
 اینها که آمدند چه دیدند از آن جهان
 رفتند و ما رویم و بیایند و بگذرند
 وینها که خفته اند درین خاک دیرها
 از یک نشستن پدرانند و مسادرند
 وینها که هست شان با بی بکر دوستی
 گر دوستند چونکه همه خصم حیدرند
 وین منیان که سیرتشان بغض حیدر است
 حقا که دشمنان ابوبکر و عمرند
 ۳۹۵ گر عاقلی زهر دو جماعت سخن مگوی
 بگذارشان بهم که نه افلح نه قنبرند
 هان تا از آن گروه نباشی که در جهان
 چون گاو میخورند و چو گرگان همی درند
 یا کافری بقاعده یا مؤمنی بحسب
 همسایگان من نه مسلمان نه کافرند
 ۳۹۸ ناصر غلام و چاکران کسی که این بگفت
 جان و خرد رونده براین چرخ اخضرند

حواشی و توضیحات

معنی واژه ها و شرح برخی از اشعار

آخال = ۱۰۴: خس و خاشاک، چیزهای بیفایده، آشغال.^۱

آختن = ۲۲۹: برکشیدن. برآوردن و رك آهیختن، و آهیخته به

آذین = ۲۰۲: زیب و زینت و آئینه بندی شهر.

آژخ = ۱۸۵: زگیل. (رك بیت ۱۸۵)

آس = ۱۱۰: آسیا که با آن غلات و حبوبات را نرم و خرد کنند.

آس کردن = خرد و نرم کردن، در بیت ۲۵۷، آسمان کند یعنی خرد و نرم کند مارا.

آشکو خیدن و شکو خیدن = سکندری رفتن، از سر پنجه پای ناگهان لغزیدن

: ۲۷۱

آفرین = ۱۶۰: در پهلوی آفرین بسکون فا، بمعنی تحسین، ستایش

و شکر و سپاس و تهنیت و آمرزش خواهی و خوشی و خیر و سعادت و برکت. در اینجا معانی اخیر یعنی خوشی و خیر و سعادت و برکت مراد است.

آگنج = ۲۴۷: (بفتح دوم) روده و امعای گوسفند که او را با برنج و

گوشت پر کرده باشند و بعربی «عصیب» - پرو آکنده و انباشته خوانند (برهان قاطع). پرو آکنده. و گویا معنی دوم مراد باشد.

آمرغ = ۱۰۴: اندك، مقداری، کمی. قدر و محل در بیت ۲۶۰

مقصود آنست که دل آنگاه که از وصال دوست برخوردار است قدر این پیوند و وصال را نمیداند.

آوری = ۲۴۵: یقین (بروزن داوری)

آهیخته = آهیخته = ۷۴: از مصدر آهیختن بمعنی برکشیدن و بیرون

آوردن و رها کردن.

۱- ارقامی که در کنار واژه ها یا احیاناً ضمن توضیحات آمده است، شماره بیت های کتاب است.

ارغوان = ۲۰ : معرب از جوان، گلی است بسیار سرخ مایل به بنفش
 اصحاب الیمین = ۱۶۱ : یاران دست راست یا بهشتیان که
 نامه اعمالشان بدست راستشان داده میشود، یا در دست راست عرصات محشر
 میایستند. (فرهنگ نظام). به نقل صاحب تفسیر ابوالفتح رازی
 اصحاب الیمین آنانند که آغاز عمرگناه کرده اند ولی بعد توفیق توبه بآنان
 دست داده باشد. در اینجا اشارت است به آیه شریفه :

«و اما ان كان من اصحاب الیمین، فسلام لك من اصحاب الیمین»
 «و اما اگر باشد از یاوران دست راست، پس سلام مرا ترا از یاران
 دست راست» آیات ۹۰ و ۹۱ سوره واقعه

اکحل = ورید = ۱۳۲ : رگ میانی دست.

الجفت = ۲۴۶ : بفتح اول و سوم، امید و چشم داشت.

امام المتقین = ۱۶۰ : پیشوای پرهیزگاران، بیشتر لقب امام یا
 پیغمبر باشد (لغ نامه) و در اینجا مراد امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
 علیه الصلوٰة والسلام است.

امیر المؤمنین : ۱۵۹ = یعنی پیشوا و سرور مؤمنان. در نزد اهل
 تشیع این لقب فقط مخصوص حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است
 ولی اهل سنت بتقریب تمام خلفای اسلام را اعم از راشدین و بنی امیه و
 بنی العباس بدین لقب خوانده اند و برای این نامگذاری یعنی تسمیه خلفا
 به امیر المؤمنین نیز سببی ذکر شده که برای اجتناب از اطناب از نقل آن
 صرف نظر میشود. (علاقه مندان به مقدمه ابن خلدون ترجمه مرحوم پروین
 گنابادی و یا به لغت نامه ذیل همین کلمه رجوع فرمایند) و گفته اند اولین
 بار عمر بدین لقب خوانده شد (خلیفه دوم مسلمین) و پیش از او ابوبکر
 را (خلیفه رسول الله) و عمر را (خلیفه خلیفه رسول الله) میگفتند.

انگشته : بروزن خرپشته، نام افزاریست. رك بيت ۲۱۷.

انگله : ۲۶۸ - تکه کلاه. گوی پیراهن و جامه.

این = ۱۶۸ : ناله و آواز سوزناك.

ایدون = ۷۰ : (در پهلوی ایتون) چنین، این چنین، اکنون، حال

ازار = ۳۹ : وازاره: فوطه، زیر جامه و دستار. لك

ب

بابزن = ۱۹۸ : بسکون سوم ، سیخ کباب (چوبی یا آهنی). این بیت در فرهنگ اسدی و مأخذ دیگر بهمین صورت ضبط شده. یعنی دلت را باتش سختیها و مشکلات زمانه خوشنود کن و از جور زمانه مهراس و در برابر مشکلات پایداری و ایستادگی کن. زیرا تواز زمره مردمان معمولی نیستی، خلقت تواز تخمه و نژادی دیگر است و تو عنصر دیگری هستی بالاتر و والاتر از مردم معمولی زمان.

بادخن = ۱۰۶ : در لغت فارس اسدی و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ وفائی (بادخون) و (بادخان) و (بادخوان) آمده. بهر سه وجه صحیح است. بمعنی خانه بادگیردار و بادگیر (بادخون) یا (بادخوان) نیز باید با واو معدوله خوانده شود.

بادروزه = ۲۰۵ و ۲۰۶ : چیزی که هر روز بکار آید. هرروزه. قوت هرروزه. بیت ۲۰۶ در لغت نامه ذیل کلمه باد روزه «به ار بمنت و» و «که به بجنّت و» آمده و وجه اخیر مناسبتر از همه بنظر رسید. یعنی انسان تنی سالم و درست و قوت روزانه‌ای داشته باشد بهتر است از اینکه در بهشت باشد و منت و سرزنش کوثر و تسنیم و نعمتهای آنجا را تحمل کند. که گفته‌اند: بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلّی که بار منت خود به که بار منت خلق. و اشعار و مضامین بسیار دیگر که در استغناء طبع و علو همت سروده‌اند. نظیر مضمون بیت ۲۰۵ و بلغت نامه رجوع شود.

بادفرو = ۲۳۱ : فرفره. ظاهراً «نعمها» بقاعده زبان پارسی مانند : منازلها و اسرارها بکار رفته‌گویا در بیوفائی و بی اعتباری دنیا میگوید که نعمتها همه خواب و باد و افسانه است.

باربدی = ۱۲۷ : بعلاوه یاء نسبت. باربد از نوازندگان و بربط سرایان مشهور عهد خسرو پرویز بود که الحانی بسیار ساخته، ۳-۴ آهنگ بدو نسبت میدهند.

باسلیق - ۱۳۲: سیاه رگی که در زیر پوست قرار دارد و با چشم دیده میشود.

بال - ۱۹۸: در پرندگان پر است و در انسان مراد دست است.
 بام چشم - ۱۸۵: پلک چشم که به عربی (جفن) گویند (به فتح اول و سکون دوم جمع آن جفون و اجفان).

بدخشی: ۱۳ - منسوب به بدخش یا بدخشان، ولایتی است در شرق افغانستان که معادن لعل آن از قدیم مشهور بوده است. سعدی فرماید:

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی
 فرخی که از معاصران حکیم کسائی است، در قصیده داغگاه چنین فرماید:
 نسترن لؤلوی بیضا دارد اندر مرسله

ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار.

برچده: ۴۳ - برچیده - لؤلؤ ناسفته - مروارید سوراخ نشده، کنایه از قطره‌های بارانست بر روی گلبرگهای پیلگوش.
 برسری: ۲۰۵ - بعلاوه، باضافه، بار کمی که بر سر باری زیاد گذارند و سر باری خوانند.

برغست: ۱۴۰ - و فرغست و ورغست (بفتح اول و سوم) گیاه، نوعی گیاه مخصوص باکله‌های آبی و سفید و سرخ.

بسد: ۵ - (بضم اول و فتح و تشدید دوم) مرجان (اصل در پهلوی «وست» بر همان وزن بسد)

بسته: ۲۸۷ - حریر منقش، پرنیان، زرساو، کنایه از زر خالص
 بشکلید: ۱۲۵ - بشکلیدن، خراشیدن و شکافتن و دریدن با ناخن یا سرانگشت یا موزن یا چیز دیگری. در مصحاح الفرص «بشکفید» نقل شده.

بلایه: ۲۲۴ - زن بدکار و بدفعل.
 بناگوش: (مركب از دو كلمه بن و گوش، الف در آن برای اتصال است) شقیقه و پس گوش. (بیت ۲۵۳)

بوگان : ۲۰۱ = زهدان ، رحم . اگرچه ایات دیگر آن در دست نیست از قرائنی میتوان احتمال داد که شاید بیت‌های ۱۹۹ و ۲۴۷ و ۲۰۱ و ۲۱۴ همه از یک قصیده طنزآمیز باشد که شاعر در مقام سرزنش و طعن و تعریض به توانگران (که از اتفاق در راه خدا دریغ میکنند سروده است و میگوید: جگر را بدور افکن و روده و اسعای گوسفند را بگیر و آنها را از گوشت و برنج و چربی آکنده ساز و بان سامان و سرو صورتی بده (بیت ۲۴۷) - دل و قلوه و جگر و خیم گوسفند را بگره ده، ولی اگر یتیمی گرسنه (برای سدجوع) کمی از آن بدزدد او را بزن و از وی مطالبه غرامت و تاوان کن (بیت ۱۹۹). و از آنچه گفتم غده‌ها و زهره‌ها و سرگین و خون و بوگان گوسفند را (مقصود چیزهائی است که بکار نمی‌آید) در راه خدا و برای ذخیره روز قیاست بده. (که درست عکس مضمون آیه شریفه ۹۲ از سوره آل عمرانست. لن تنالوا البر ...) (بیت ۲۰۱) و زآن پس رك توضیح واژه «فریه» (بیت ۲۱۴). و نیز رك بیت ۲۸۲.

بیازن : ۲۴۷ : ظاهراً بیازن از مصدر اوژنیدن بمعنی افکندن و انداختن باشد.

مرآتیه کتب عربیه

بیجاده : ۱۳ = نوعی از سنگهای قیمتی شبیه یاقوت، کهربا.
 بیخ : ۲۵۲ = ریشه و درخت (بیخ زدن بمعنی ریشه کردن).
 بیرم : ۱۹۶ = (بفتح اول و سوم) نوعی پارچه نخی نازك. در این شعر مراد بالیدن و رشد بی اندازه شاخه‌های سمن و نسترن و گلهاست
 بیغار : ۲۰۶ = (بفتح و کسر اول) طعنه و سرزنش، همچنین است (بیغاره)

بیهودن : ۹۵ = بفتح و کسر اول رك پیهودن.

پ

پایدان : ۲۷۱ = کفش
 پیاره : ۲۰۹ = بلا و هر چیز که دشمن دارند.
 پدرود = ویدرود : ۹۵ = وداع کردن، ترك گفتن. (په)
 پرسته : ۲۲۱ = (بروزن شکسته) پرستیدن بود. ای که همواره

پیشه تو پرستیدن مخلوقست. چرا به پرستش و اطاعت فردی چون خود می پردازی؟ و بندگی مخلوق را میکنی؟

پرگست = و پر کس: ۱۳۹ = (په) بمعنی هرگز، حاشا و معاذالله
 پرو: ۱۱۵ = ستاره پروین. معنی بیت ۱۱۴: سزاوار است که از
 این پس از یار سیم دندان طمع ببرم. سزاوار است که پیر دندان پوشیده
 طمع را بدور افکند و هوس یار سیم دندان نکند. این بیت در نسخه ها
 «سزد که او نکند» ضبط شده، مؤلف پیشاهنگان شعر فارسی نظر می دهد
 که: شاید «او فکند» بوده = طمع افکندن = طمع بریدن، اکنون که این
 دو زلف سیاه چون شب من روی بسپیدی نهاده، و سپیدی موی چون
 پروین در سیاهی شب پرتو افکنده اگر شب و روز از دو چشم قطرات
 اشک مانند ستاره پروین فرو ریزد سزاوار است.

و اگر همواره مانند رعد خروشان غریو و فریادمیکنم و از ضعف
 مانند نائی میان تهی شده ام. در پیش او غریب و عجیب نیست.
 پرنیان: ۲۷ = حریرچینی منقش. پرنیان لعل کنایت از سرخی آفتابست.
 پساك: ۲۶۲ = تاجی بوده از گلهای و ریاحین که شاهان روز عید
 بسر میزدند. چون بمعنی «زیرا» و برای تعلیل است. اگر شعر تحریف
 نشده باشد میتوان گفت یعنی، تخت و تاج و پساك ملوك كوفته و آس
 شده آسیای زمان است. (به مضمون بیت ۲۵۷ نگاه کنید).

پلشت: ۲۳. (بفتح اول و دوم) آلوده و چرکین و ناپاك. توضیح
 شعر: اگر مرا دل پاکست از ناپاکی جامه باکی نیست و سزااست که
 ناپاك باشد. بدا بحال کسی که دل و جامه (صورت و سیرتش) بد باشد.
 در این معنی خسروی گفته:

اگر شوخ بر جامه من بود چه باشد دلم از طمع هست پاك
 در لغت نامه دو بیت دیگر از کسائی در ذیل توضیح معنی پلشت ذکر شده
 که در جای خود آمد است. (رک بیت ۲۷۲)

پوستین پیرای: ۱۸۴ = (اسم فاعل مرکب مرخم) پوستین پیراینده
 پوستین دوز.

پهنانه : ۷۵ - بوزینه و سیمون را گویند (چون رویش پهن است)
 پیخته : ۲۱۳ - (بروزن سردسته) کسی که راه بجائی نبرد مگر
 بسختی .

پیلگوش : ۱۲۵ - گلی است از نوع سوسن دارای برگهائی پهن که
 آنرا آسمان گون و پیلغوش نیز خوانند،

پیمودن و پیمانیه : ۲۱۵ - مصراع دوم این بیت «نباید زیر پیمودن
 «باید زیر ننمودن ...» و غیره ضبط شده که هیچ یک معنی موجهی نداشت.
 شاید «باید نیز پیمودن ...» باشد که قیاساً تصحیح شد اگر این حدس
 درست باشد ظاهراً معنی چنین میشود: چون هرچه از عمر میگذرد تن
 ضعیف و رنجور و آدمی بمرگ نزدیک میشود (ومن نعمه ننکسه) باید که
 پیمانهای پیمود و عمر را بیاده گساری و خوشی و نشاط صرف کرد (رك
 مضمون بیتهای ۱۹۱ و ۱۹۵ و ابیات مشابه

پیمودن : ۹۵ - نیم سوخته شدن و گداختن بر اثر تابش آفتاب.

ت

تاخته : ۲۲۹ - ریسمان تائییده .

تاوان : ۱۹۹ - غرامت، جریمه، وجه خسارت. (رك توضیح واژه بوگان).
 تبرا : ۲۱ - یزاری جستن . در اصل «تبرؤ» بوده (بر وزن تصرف).
 این شعر بدین صورت نیز ضبط شده: هم نگذاریم بکویت، هم ننگرم پرویت،
 دل ناورم بسویت... (رك لغ کلمه تبرا).

تینگوی : رك بیت ۲۹۲

تماج : ۲۳۲ - ترکیست نوعی آش که از آرد سازند.

ترسا : ۲۲۲ - خدا ترس، ترسنده و زاهد نصرانی. اینجا بمعنی
 حجام و رگزن. در قدیم کار طبیبی و معالجات ورگزنی بیشتر با نصرانیان
 و ترسایان بود. خاندان بختیشوع در زمان هارون الرشید معروف بودند.
 چنانکه در چهارمقاله نظامی عروضی نیز (حکایت . ۱۱۹۱ مقاله چهارم)
 این مطلب آمده. شاعر گوید:

آمد آن رگزن مسیح پرست تیغ الماس گون گرفته بدست

ترافند: ۲۴۸ - (پهلوی) بیهوده و محال و مکرو حيله .
 تسليم: ۱۷۳ - گردن نهادن، اسلام پذيرفتن، سپردن و واگذار کردن.
 تسنيم: ۱۷۳ - بالا به آوردن و خرپشته کردن. تسنيم قبور يعنی
 بلند کردن آنها ولی در اینجا مراد چشمه‌ايست در بهشت که بالای
 غرفه‌ها روانست و آبش از بلندی فرو ریزد و ناظر است بدین آیه شریفه:
 «ومزاجه من تسنيم عیناً يشرب بها المقربون» (و مزاجش ا
 چشمه کوثر، چشمه‌ايست که می‌آشامند از آن نزديکان) سوره ۸۳ .
 آیات ۲۷ و ۲۸ .

تش: ۲۱۷ - تیشه درودگری (بفتح اول).

تفاغ: ۱۹۵ - قدح شراب.

تکين: ۱۷۷ - ياتگين، لفظی است ترکی بمعنى زیبا و خوش -
 ترکیب و شجاع و در ترکیب نامهای ترکی آید. مانند: آلتکين،
 سبکتگين، بگتگين و در شعر:

(سیر شد منبر زنام و خوی سکين و تکين) ظاهراً مراد این است
 که ذکر عنوان و لقب تگين در کلمات آلتگين و سبکتگين و غيره دیگر
 کافيست و بیش از این نام شاه غزنوی و اجداد او را نباید برد.

تنان: ۲۰۸ - تننده، اسم فاعل از، صدر تنیدن. تار بافتن عنكبوت،
 تايیدن. معنى شعر: امروز عنكبوت بر در سراو خانه انسان تار می‌تند .
 فردا که بمیرد بر تن و جسد او در میان گور خواهد تنید.

تنيل: ۲۴۸ - (بضم اول و سوم) حيلت و مکر.

تولا: ۱۷۳ - محبت و دوستی (تولائیان گروهی که بدوستی و
 محبت علی (ع) و خاندان او تظاهر می‌کردند. در مقابل تبرا و تبرائیان
 که این گروه اخیر در زمان شاه اسماعیل صفوی پیدا شدند و علی (ع) را
 می‌ستودند و از خلفای قبل از او تبرا می‌جستند «سبک شناسی بهار ج ۳»
 املاي این کلمه مانند تمنا و تماشا و کلماتی نظیر اینها: در اصل با «ياء»
 بوده است ولی در فارسی تحولی یافته و تغییر کرده و با «الف» نوشته
 میشود.

تیغ زدن: ۴۶ = پرتوافکندن، تیغ کشیدن و تیغ زدن کنایه از بیرون آمدن آفتابست و «تیغ» قله کوه را نیز گویند. (رک بیت ۱۲۴).
 رسید تیغ بکف صبح بر سرم دلدار که آفتاب کشیده است تیغ سربردار و «تیغ کشیدن» در این بیت بدو معنی و دارای ایهام است.
 تیغ آفتاب: ۲۹ = طلوع آفتاب.
 تیم = کاروانسرای بزرگ (اینجا ظاهراً مراد خانه و سرای باشد)
 (رک ذیل بیت ۱۹۹)

ث

ثریا: ۱۵ = بروزن معما (مصغر ثروی) شش ستاره است بر کوهان ثور که بفارسی آنرا پروین گویند و در اشعار فارسی سخت معروف است و منزلی است از منازل قمر.
 ثور: ۱۲ = در لغت بمعنی گاو و نام برج دوم از بروج دوازده گانه است.

ج

جاثلیق: ۱۳۰ = معرب کاتولیک، بهتر ترسایان در بلاد اسلام و ایران، درجات روحانیت در کیش نصاری به ترتیب اهمیت عبارت است از بطریق (معرب پتراک) مأخوذ از یونانی، بزرگ مذهب جمع = بطارقه جاثلیق که شرح آن گذشت.
 مطران - این لفظ هم عربی محض نیست. مقامیست فروتر از جاثلیق و برتر از اسقف.

اسقف - معرب اسکوبا، لفظی است یونانی، حاکم ترسایان و مقامی است بعد از مطران.

قسیس - معرب کشیش، بزرگ و دانشمند ترسایان.
 شماس - کشیشی که موی سر خود را تراشیده و تازه کار باشد. و در بیت ۱۳۰ مراد از جاثلیق حجام و طبیب نصرانی است. (رک معنی ترسا).

جبرئیل: ۱۲۳ = در وی سه قرائت است، جبریل (بروزن تمثیل) و جبرئیل (بروزن اردبیل) و جبرائیل (بروزن زهرآگین) فرشته مقرب خدا و

سأمر رسانیدن وحی به پیامبر (ص). در قرآن مجید بالقب روح و روح -
الامین خوانده شده است. در این شعر شاعر نسیم نیمه شب را که بر اثر
وزیدن آن درختان خشک آبستن و بارور و سبز میشوند به جبرئیل تشبیه
کرده است. که در سریم دمیده و اشاره است به آیه شریفه در قرآن کریم.

جبار آسمان : ۲۳۷ = بنظر میرسد مقصود «خدا» ست که قادر -
علی الاطلاق و فعال مایرید است و شاید مراد از پیمان روز محشر اشاره
بآیه ۶۰ از سوره «یس» باشد.

جزد = و جزد : ۶۵ = جانوری است کوچک شبیه ملخ و برنگ سبز
که دگر رمای بسیار و هنگام ظهر در صحراها و سبزهزارها بانگی دراز کند
و مردم غالباً بانگ و آوای او را میشنوند و او را بسبب هم رنگ بودن
با گیاهان نمی بینند و به جرواسک مشهور است.

جزع : ۵۵ = سنگی است سیاه و سفید با خالهای زرد و سرخ، آنرا
جزع یمانی و مهره یمانی نیز گویند.

جوزا : ۱۲ = دو پیکر، (توأمان) یکی از صور منطقة البروج، برج
سوم پس از ثور.

ج

جخ : ۱۸۶ = از چخیدن. کوشش و ستیز.
چک : ۲۱ = قباله باشد و بتازی «صک» گویند. (لغت فرس اسدی)
بمعنی برات. فرهنگ جعفری

چشم زد : ۱۹۵ = مصدر مرکب مرخم، معنی چشم زدن، لحظه.
یعنی پند کسائی را بشتو، و یک لحظه ساغر می را از دست فروگذار.
چغانه : ۱۱۱ = یکی از آلات موسیقی است از دسته ذوی الاوتار.
تاکی در اندیشه آماده کردن کار نای و چنگ و چغانه هستی و وسائل
عیش و طرب را تهیه میکنی. در اندیشه زاد مرگ و رفتن باش. حاصل
معنی این بیت بر عکس بیت ۱۹۵ و ۲۰۷ است.

چکری : ۲۳۲ = (بروزن صبحی) : ریباس.

چلیپا: ۶ = در آرامی صلیبا، معرب صلیب. داری که حضرت عیسی را بدو آویختند.

چمانه: ۱۱۱ = (بفتح چ). صراحی، پیاله و ظرف شراب.

چمن: ۱۰۷ = زمین سبز و خرم. راه باشد در میان باغ (لغت فرس اسدی).

چوك: ۲۳۳ = مرغیست که خود را از درخت آویزد و حق حق کند چندان که از بینی یا حلق او قطره‌ای خون آید. بدین جهت او را شباویز یا سرغ حق گویند.

ح

حدثان: ۸۳ = پیشامدها، حوادث. «نشانه حدثانم» یعنی آماج و هدف تیر حوادث شده‌ام.

حور: ۱۸۶ = زن سیاه چشم، زن بهشتی. این کلمه در عربی جمع (حورا) است بر وزن «سودا و صفرا» و مؤنث «احور» است بمعنی زن سپید پوست که سیاهی چشم و سویی او بسیار باشد. ولی در فارسی آنرا مفرد بکار برند. و در جمع الف و نونی بدان افزایند و حوران گویند. و گاه یائی در مفرد آن افزایند و حوری گویند. سعدی گوید:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

حورالعین: ۲۴۴ (جمع حوراء و عیناء) زنان سپید پوست فراخ چشم که این ترکیب نیز در فارسی بمعنی مفرد استعمال شود. (رك. فرهنگ معین. لسان التنزیل. گلستان سعدی).

حوراء: ۱۶ = شرح آن گذشت. این کلمه در صحاح الفرس «حوران» آمده که درست نیست.

خ

خاکسار: ۱۸۸ = گردآلود، ذلیل و پست و خوار، افتاده و فروتن

خالیدن: ۱۴۰ = و خاویدن، جویدن و بدندان نرم کردن، بخائی بمعنی بجوئی.

خجال : ۸۲ - بمعنی خجالت و ترسندگی. ولی با مراجعه بکتابهای لغت عربی و فارسی کلمه خجال در هیچ مأخذی دیده نشده. و درقصیده لامیه سخنورانی چون: فرخی - عنصری - قطران - ظهیر - غضایری - سعدی مسعود سعد و غیره نیز چندان که جستجو نمود بکار نرفته است. و همین عدم ضبط آن در کتابهای لغت و فرهنگها نشانه عدم استعمال آن است. بی گمان صحیح آن «محال» است که تعریف شده یا اشتباهی در چیدن حروف مطبوعه رخ داده است. در پاسداران سخن نیز محال ضبط شده است
خشینه : ۲۴۴ - (بفتح اول) مرغابی و هر چیز سیاه. در بهار خاك سیاه کوهساران را (طبیعت) گاهی لباس سبز و الوان زنان سیاه چشم می پوشاند.

خطر : ۱۰۳ - ارزش و بلندی و قدر. خطر عمر - ارزش و قدر عمر.

خستوانه : (بفتح و ضم اول پشیمنه لباس درویشان و فقیران.

خلخی نژاد : ۵۲ - خلخ بروزن فرخ، قرلخ - خرق، شهری بوده در ترکستان که مردم آن به زیبایی مشهور بوده اند. خلخی نژاد: یعنی کسی که از نژاد مردم خلخ باشد. زیبا و خوب روی.

خلد برین : ۱۷۳ - (بضم اول و سکون دوم) بهشت برین، بهشت اعلی. خلد در عربی به معنی دوام و همیشگی و نام بهشت اول از بهشت بهشت میباشد. نام هشت بهشت به ترتیب عبارتست از: خلد برین - دار السلام - دارالقرار - جنت عدن - جنة المأوی - جنة النعیم - علیین - فردوس.
خورد : ۲۵۰ - خوردنی - طعام. نان سیاه و خوردنی و طعاسی بی چربی، آن هم ماه بماه...

خوی : ۱۰۲۲ - باواو معدوله. عرق و رطوبتی که از بدن خارج شود.

خوید : ۲۸ - (بروزن بید)، فصیل، غله سبز که هنوز نرسیده باشد از حسد خوید برکشید سراز خوید یعنی از سبزه های دیگر بالاتر آمد، از آنها بلندتر شد (بیت ۲۴۹)

خیم : ۱۹۹ - آنچه از روده و شکنجه تراشند.

خبری = وخیرو: ۹۴ = (پهلوی) گل شب بو یا همیشه بهار.
 خیش: ۱۵۳ = بمعنی کتان. گویند مهتاب پیارچه کتان بتابد آنرا
 فاسد و تباه کند.
 سعدی گوید:

اگر بریزد کتان چه غم خورد مهتاب اگر چراغ بمیزد صبا چه غم دار
 داربوی: ۲۳۸ = چوب عود، شاخه عود. (یکی از معانی «دار»
 درخت است).

دبوس: ۲۱۷ = به فتح اول به معنی گرز و عمود آهنی و چوبدستی
 ستهبر که سر آن کلفت و گره دار باشد. این کلمه در فارسی بی تشدید است
 درفش: ۲۴۰ = ابزار کار کفشگران و موزه داران. درین معنی
 عنصری گفته است: ...ببازچه پنجه وزن بر درفش.

درونه: ۹۷ و ۲۱۰ = کمانی و خمیده. و مقصود از چنار قد کشیده
 و برافراشته است که خمیده شده و رخساره سرخ چون شنگرف او زرد رنگ
 سرخ رنگ و استعاره است برای سرخی روی. یعنی بنفشه زار مویهای مرا
 برف پیری پوشانیده و سرو قامتیم دوتا گشت و سرخی چون شنگرف رخسارم
 چون زویر بزرگی مبدل شد و در مصرع دوم بیت بعد «از ابر من بچه
 معنی همی برآید برف» ابر استعاره است از مویهای سیاه رخساره و محاسن
 او که مانند ابری تیره و سیاه بوده و اکنون روی به سپیدی نهاده و چون
 برف شده است.

دره: ۲۳۶ = شکم و شکنجه گوسفند. نعمت (بفتح دوم و سوم) =
 نعمتهای تو جمع نعمت + ت ضمیر

دسته: ۲۲۰ = دستخط. خط نوشته. و اینکه اسدی آنرا «یاور»
 معنی کرده در اینجا درست نیست. علامه دهخدا در لغت نامه می آورد
 مراد از این شعر همانست که حافظ در این بیت میگوید:

ساقیا عشرت امروز بفردا بفرکن یا زدیوان قضا خط امانی بمن آر
 (مراد مصرع دوم است)

معنی شعر: میگوئی هروقت پیر شدم، در سر پیری از میخوارگی

دست برمیدارم و توبه میکنم باید که از مرگ و دیوان قضا خط امانی بیایی و یقین کنی که مرگ سروقت نمی آید و حال آنکه صد جوان مرد و یکی پیر نشد (و کسی نمی داند چه وقت خواهد مرد (قرآن کریم).

دم : ۹۱ = (پهلوی) در فارسی به معانی بسیار آمده است « رک فرهنگ معین ». در اینجا مراد آلتی است که آهنگران بوسیله آن در آتش دسند تا آنرا بیشتر برافروزند.

دن : ۹۰ = از مصدر دندن. شادمانی و نشاط.

دوال : ۸۷ = (پهلوی) تازیانه چرمی، شلاق.

ر

رادی : ۱۳۶ = جوانمردی، (یاء آخر آن مصدریست).

راهب : ۳۹ = عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه نشین، جمع آن رهبان. (بضم اول)

ردا : ۳۹ = (بکسر اول) رداء در فارسی همزه آخر آنرا حذف کنند. جبهه - بالاپوش، جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند. جمع آن اردیه.

رطل : ۱۹۵ = پیاله شراب، پیمانه بزرگی که با آن شراب نوشند.

رکاب : ۲۱۷ = نوعی حلقه طناب که پاها را در آن کنند، گویا در اینجا مراد مرکب است که از نشانه های بزرگی و حشمت و قدرت است البته رکاب خود به معنی شتر سواری نیز هست.

رنگک : ۱۲۴ = شکار، بزکوهی

روان : ۱۲۸ = بمعنی جان و بمعنی رونده و جاری. معنی بیت : شراب در میان جام و نزد باده خوار مانند جان و روان است. ولی اگر روان جاری و روان باشد.

روح الامین : ۱۶۴ = لقب جبرائیل است و در قرآن مجید «نزلت به روح الامین» هم آمده. کلمه روح خود جداگانه به معنی جبرئیل باشد. چنانکه در سوره قدر آیه «تنزل الملائكة والروح...».

روز بزرگک : ۲۰۱ = مراد روز قیامت است. و ظاهراً مأخوذ از قرآن کریم و ترجمه «یوم عظیم» است. و پیاموزانید ایمان آوردن بوی و

پیغامبران و بفرشتگان و بکتابها و بروز بزرگ. (هدایة المتعلمین به تصحیح دکتر جلال متینی).

محمد بن وصیف در مدح یعقوب گفته است:
 فخر کند عمار «روز بزرگ» که من همانم که یعقوب کشت.
 رهبان: ۶- جمع راهب (رک. به راهب).
 رهی: ۱۷۰- غلام و بنده و چاکر.
 رهین: ۱۷۰- ضامن، گرو گذاشته، دل رهین دل در گرو گذاشته.
 فرخی گوید:

کدام کس که نه او را بطبع گشت رهی
 کدام دل که نه او را به مهر گشت رهین
 ربمن: ۱۰۵- بکسر میم، حیلہ گر و محتال و مکار. چنانکه اشاره
 شده در مأخذ دیگر «زی من» نقل شده که معنی روشنی ندارد.
 ریغال: ۲۶۶- در فصل بهار و گل لاله قدح شراب را مانند گل
 لاله پرکن و بشکفان ... این بیت در لغت نامه برود کی منسوبست
 مرکز تحقیقات و پژوهش‌های ادبی

زبره: ۹۷- واحد و معرب زبر است و آن گیاهیست با گلها و
 و برگهای زرد مایل بسپیدی که با آن جامه رنگ کنند. در برخی از مأخذ
 بجای آن «زریته» آمده، منسوب به «زر» رک ص ۶۸
 زلیخا: ۹- طبق روایات نام زن عزیز مصر بود که فریفته یوسف
 شد.

زواله: ۲۱۹- کمان گروه و مهره کمان. (رک ذیل معنی غالوک
 زونج= بفتح اول و ثانی و سکون سوم. روده های گوسفند که با
 گوشت و پیه پر کرده قاق کنند و در وقت حاجت پزند و خورند.
 زه: ۲۱۴- آفرین.

زهره: ۲۰۱- کیسه صفرا، زرداب. (بفتح اول)
 زیان: ۷۱- به معنی زیستن و زندگی کردن. زیانشان مور را باشد
 یعنی زندگی کردن آنان مانند موران است که دارای حرص و طمع هستند

و همواره در اندیشه جمع کردن دانه و مال هستند.
 زیربا: «با» در «جوجه با» و «شوربا» و «ناربا» و غیره بمعنی آش.
 «زیربا» آش زیره گوشت کردن و ران را بجوشان و از او زیربائی و خوراکی
 درست کن. و نمک بسای و در او بریز و نان را از سبد بیاور
 زین الاصفیا: ۱۶۱ - زینت پاکان و برگزیدگان (اصفیا جمع صفی).

ژ

ژکی: ۶۹ - ژکیدن - در زیر لب دم بسته از روی خشم و غضب
 سخن گفتن، غرولند کردن.

س

سارو: ۴ - پرندۀ ایست سیاه رنگ که مانند طوطی سخن میگوید
 در هندوستان فراوان است (ف. معین).
 سامان: ۲۳۷ - قرار و آرام.
 ساهه: ۲۳۷ - عهد و پیمان. کسی که عهد و پیمان خود را که با
 خدا بسته می شکند در روز جزا چگونه آرامش خاطر داشته باشد؟
 سناك: ۱۲ - ۱۹۶ - شاخه تازه و نورسیده.
 سرف: ۹۱ - سرفه، درد گلو و سینه که بسبب سرفه بهم رسد.
 سرکش: ۱۲۷ - نام یکی از موسیقی دانان معروف عهد خسرو -
 پرویز پادشاه ساسانی. و نام مرغیست خوش آواز ظاهراً اینجا معنی اخیر
 مراد است.
 سرگین: ۲۰۱ - لفظی است پهلوی و معرب آن «سرقین» است.
 پهن، فضله و مدفوع چارپایان.
 سرود: ۲۷۴ - قصه و افسانه
 سره: ۹۲ - رایج، خوب و بی عیب، ناسره: نارواج و ناخالص و
 معیوب (معرب آن سرق).
 سفته: ۴۳ - سوراخ شده، لؤلؤ ناسفته: مروارید سوراخ نشده.
 سفرجل: ۲۳۲ - گلابی.

سفینه : ۱۷۰ = در اینجا بمعنی کشتی است و جمع آن سفاین میباشد مانند مدینه و مدائن و مراد از سفینه نوح اشاره بحديث زیر است که در کتب معتبر آمده:

مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركب فیها نجا و من تخلف غرق «حدیث نبوی معروف به سفینه» (نهج الفصاحه ش «۲۷۱۱»).
یعنی: پیامبر (ص) فرمود: اهل بیت من مانند کشتی نوح هستند هر که سوار بر آن کشتی شود از طوفان حوادث رهایی یابد و هر که تخلف ورزد غرقه و هلاک شود. ابیات حکیم فردوسی هم در شاهنامه ناظر به همین حدیث است. آنجا که گوید:

خردمند کشتی چو دریا نهاد بر انگیخته موج از او تند باد
محمد بدو اندرون باعلی همان نور چشم نبی و ولی
سکین : ۱۷۷ = اگر ضبط نسخه درست باشد شاید مخفف «سبکین» و مراد «سبکتگین» باشد که نام پدر محمود غزنوی است و گاه نام محمود نیز جوده است. یعنی در سابق نام پدر را ذکر و اراده پسر میکردند. چنانکه سعدی «حسن میمندی» میگوید، نام پدر را ذکر میکند و «احمد ابن حسن میمندی» یعنی پسر را اراده میکند.^۱

همچنین ناصر بخارائی نیز در هدایت نامه آورده:

در آمد به تعجیل از در حسن بگفتا که با شاه دارم سخن
و مرادش در این بیت از «حسن» احمد بن حسن میمندی است.
سعدی در یکی از غزلیاتش در بیت زیر از بکار بردن لفظ «سبکتگین» اراده سلطان محمود، شاه غزنوی را کرده است.
ای که نصیحتم کنی کز پی نیکوان مرو
در نظر سبکتگین عیب ایاز میکنی؟

سگال : ۷۶ = اندیشه، سگال = اندیشه مکن.

۱- و هم محتملست در نسخه خطی «سبکین» بوده و درست خوانده نشده باشد.

۲- رک مقاله تحقیقی «تسمیه پسر بنام پدر» از مؤلف در مجله دانشکده ادبیات

سوخ: ۱۸۷ - پیاز.

موده: ۳ = سائیده شده، نرم، (رك معنى كلمه مطرا)

صوری: ۱۲۷ = گل سرخ، سرخ، گل محمدی، می صوری = شراب سرخ

سهیل: ۲۴ = از ستارگان ثابت و تابناك قدر اول كه در اواخر

گرما طلوع كند و چون میوه ها در آن هنگام رسیده اند گویند سبب رسیدن میوه ها میشود. «سیبی كه سهیلش نزند رنگ ندارد»

این ستاره چون در یمن كاملاً مشهود است به سهیل یمانی معروف

است. در بیت ۶۲ باده را در روشنی و صفا به ماه و خورشید و ستاره سهیل

یمانی تشبیه کرده است و شعرا در این باب مبالغاتی کرده اند و گویند

خشتی را كه از سرخم برگیرند در روشنی از مهر و ماه برترند.

يك دو خشت از سرخم جوش می افكند بچرخ

نام بنهاد منجم بغلط مهر و مهرش

خاقانی می گوید:

می آفتاب زرفشان، جام بلورین آسمان

مشرق كف ساقیش دان، مغرب لب یار آمده

ش

شاكار: ۱۹۳ = بیگاری، کاری بی مزد.

شبگیر: ۵۹ = هنگام سحر، صبح زود.

شبه: ۱۴۹ = (بفتح اول و دوم) معرب آن «شبق» سنگی است سیاه

و براق و کمی قیمتی.

شتاك: ۲۶۴ = ستاك رك ستاك

شخوده: ۹۶ = شخودن بمعنی خراشیدن و بناخن كندن و آزردن.

شعر: ۲۳ = موی. (اعم از موی انسان یا حیوان) نوعی پارچه

ابریشمین نازك و اعلی كه در كنار و حاشیه لباس یا دامن دوزند قرطه

شعر كبود یعنی نیم تنه نازك ابریشمی.

شقایق: ۱۱ = گل لاله، لاله سرخ، لاله حمراء و آنرا لاله نعمانی

نیز گفته و نوشته اند:

این کلمه نامی است که پادشاه حیره «نعمان بن منذر» بدین گل داده. گلبرگهای آن سرخ برنگ خون و در وسط آن سیاهیست. است که داغ نامیده میشود. شقایق یا گل لاله در زبان و ادبیات فارسی موجب سروده شدن اشعار دلکنشی شده است. که از این بیت غبار همدانی، که بکنایه در وصف آن سروده نمیتوان گذشت:

بپای لاله کدامین شهید مدفون است

که از لحد بدر افتاده گوشه کفنش

شکوخ: ۲۷۱: شکوختن یعنی بسر در آمدن. ر ك آشکوخیدن.

شکافه: ۲۰۷ = زخمه مطربان، مضراب و چوبی که بدان ساز

نوازند.

شمامه: ۱۰۱: بفارسی آنرا دستنبوگویند. از خانواده خربزه، گلوله ایست بشکل گوی مرکب از خوشبوها که در دست گیرند. شمامه کافور در بیت کنایه از آفتاب است

شمار: حساب. شمار نامه... یعنی حساب دفتری و نامه ای پراز

رنج و عذاب (بیت ۸۵-۸۶). تکوین مردم سدی

شمن: ۱۰۸ = بت پرست است.

شنبلید: ۳۱ = گلی است زرد رنگ و خوشبوی با برگهای کوچک

شندف: ۲۲۷ = دهل و طبل (بفتح اول و سوم).

شنگرف: ۹۷ = معرب آن شنجرف. ماده ایست سرخ رنگ و مراد از

زریزه و شنگرف رنگ سرخ روی شاعر است که زرد شده.

شوشتر: ۲۸۳ و ۱۸۳ = نام شهر است. در قدیم دیبای آن معروف

بوده. شوشتری دیبای منسوب بدانجای راگویند.

شوغ: ۱۰۸ = شوخ، چرک و پینه.

شیب: ۱۱۸ = (بکسر و بفتح اول) پیری و سپیدی سوی.

شیدا: ۵ = آشفته و دیوانه و شیفته. در این بیت رنگ سبزه های

کوهساران بزمرد تشبیه شده که گلهای سرخ (بسان مرجان) چون نقطه ای بر روی آنها جلوه میکند.

ص

صبا: ۲ - (بفتح اول) باد است خنک و لطیف که از جانب شمال شرقی وزد. در ادبیات غالباً بجای پیک سخنوران و پیغامبر عاشقان بمعشوقان است. حافظ فرماید:

صبا بلفظ بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان توداده‌ای مارا
بادی را که از جانب مغرب وزد «دبور» نامند. مقابل صبا.

صحرا: ۷ - دشت هموار، بیابان بی آب و علف. جمع آن صحاری است ولی این کلمه در زبان فارسی بنا بقاعده و سنت زبان تغییری در معنی آن راه یافته و بمعنی جای نزه و باصفا و محل گردش و تفریح شده است.
سعدی فرماید:

بیا که فصل بهار است تا من و تو بهم بدیگران نگذاریم باغ و صحرا را
صناعت: ۱۲۰ - حرفه و پیشه و هنر، صناعت نقش - هنر نقاشی.
این دو بیت در مقام تفاخر سروده شده. شاعر میگوید با آنکه در هنر نقش کردن و سخنوری کسی جز تو سزاوار نیست که عرض و جود کند (و تو از همه در این فنون برتر و بالاتری) ولی باز هم قادر بتوصیف و نقش کردن تمثال خود نیستی. (صناعت بکسر اول).

صندل: ۳ - مغرب «سندل» در سانسکریت چندل یا چندن بوده. درختیست کوچک که بیشتر در هندوستان میروید. چوب آن برنگهای مختلف. سرخ، سپید و یا لیموئی و معطر میباشد.
«آدمی را آدمیت لازم است چوب صندل بوندارد هیزم است»
برای توضیح شعر رك ذیل کلمه «مطرا».

صها: ۲ - بروزن حمراء مؤنث «اصهب» است ولی در فارسی همزه آخر آن بتلفظ نیاید. بمعنی شراب انگوری، می. سرخ و سفید.

ط

طیلسان: ۶ - (بفتح اول و سوم) مغرب تالشان، جامه‌ای گشاد و بلند که بدوش اندازند: جمع آن طیالس و طیالسه است.

ع

عصیب : ۲۴۷ = نوعی طعام که از روده آکنده از شش و دل ترتیب دهند. (نفیسی).

علم : ۱۲۲ = با نقش و نگار درفش و رایت یعنی مانند علم - برکشید و بالا آمد. (رک کن ذیل کلمه معلم).

عنبر : ۲۳۸ = ماده ایست چرب و خوشبو و کدر و خاکستری رنگ و از نوعی ماهی بدست می آید که سابق آنرا «گاوبجری» یا «گاوعنبر» میخواندند. ناصر خسرو گوید:

«نگوئی گاوبجری را چرا تبخال شد عنبر
گیا در ناف آهوشک اذفر^۱ بی ثمر دارد»

سعدی فرماید:

«گر بی هنر بمال کند فخر بر حکیم
کو. خرش شمارد اگر گاو عنبر است».

عین الیقین : ۱۶۹ = یکی از مراتب سه گانه یقین است. یقین دارای سه مرحله است. علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین.

علم الیقین عبارتست از دریافتن کیفیت و ماهیت چیزی چنانکه در آن شکی نباشد و آن بشرط برهان باشد.

عین الیقین - نفس یقین است و حق الیقین بنعت اعیان، علم الیقین برای ارباب علوم است و عین الیقین برای اصحاب عقول و حق الیقین برای اصحاب معرفت. (مأخوذ از لغت نامه)

«عین الیقین مرحله دوم یقین است و آن چنانست که سالک به سبب صفای باطنی که یافته است بکشف بسیاری از رموز و اسرار جهان موفق شود. این علم بدون مطالعه و توجه به کتاب و نوشته دست میدهد زیرا که بزعم صوفیان، سالک در طی مقامات و احوال می تواند بجائی برسد که دیگران با خواندن کتب و مطالعه صحف و هزاران رنج و مشقت بدان نمی رسند. عین الیقین و مثالش آن است که کسی بمشاهده جرم آفتاب

در وجود آن یقین کند. و در علم الیقین شخص از مشاهده شعاع و ادراک حرارت یقین بوجود آفتاب حاصل کند. و حق الیقین آن است که به تلاشی و اضمحلال نور بصر در نور آفتاب بوجود آن یقین کند. و نیز این مراحل سه گانه یقین را تشبیه کرده اند بدانستن اینکه خوردن زهر باعث کشته شدن میشود یا آنکه کسی ببیند که دیگری زهر خورد و مرد یا آنکه خود زهر را بخورد و بمیرد.

غ

غارچی: ۲۸۰ = رك بتوضیح ماقبل بیت.

غالوک: ۲۱۹ = مهره کمان گروهه. چنان که در ذیل صفحه ۵۳ اشاره شده در نسخه ای «فرو چکیدن خون» آمده (رك لغت نامه ذیل کلمه حلق) یعنی تیرش چون از کمان خارج می شد به هدف اصابت میکرد و اگر هدف پرنده ای بود در ساعت از گلویش قطره خونی می چکید و جان میداد غدره: ۲۳۶ = (بروزن پرده) غداره و پیکان نیزه. توضیح: شکم من از نعمتهای تو پرو سیر است، همان گونه که زنخدان دشمنت پراز نیزه های تست. یعنی بردوستان لطف و بردشمنان قهرت بسیار است. در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم بردوست مبارکیم و بردشمن شوم غلود: ۲۰۱ = جمع غده، چیز است شبیه گوشت که در میان گوشت باشد ولی آنرا نخورند و دور اندازند. دشیپیل.

غرو: ۱۱۶ = نای میان تهی، کنایه از لاغری و ضعیفی است. (بر وزن سرو).

غریو: ۱۱۶ = بانگ و فریاد و زاری و شور و غوغا.

غریوان: ۱۱۶ = غریو کننده، فریاد و غوغا برآورنده.

غزیدن: ۱۲۶ = رفتن و خزیدن و نشسته رفتن «گل بگل اندر غزید» یعنی بر اثر وزیدن باد گلها باز شدند. و شاخه ها و گلبرگها درهم فرو رفت.

غلایف: ۱۰۱ = پوشش چیزی، آنچه روی آنرا پوشاند «غلایف و طرف رخم» کنایه از آن است که مویهای صورت و محاسن من در جوانی

سیاه و مانند مشک بود و اکنون که پیر شده‌ام آن سوییها و اطراف صورتم مانند کافور سپید شده است.

غنجار : ۲۴۹ = (بفتح اول) سرخاب، گلگونه. (رک بمعنی کلمه خوید) و در بیت ۲۸۴: کثرت خون کشتگان روی خورشید را سرخ کرد و خورشید از گردوغبار چادری پسر آورده بود و دیده نمی‌شد.
غنده : ۲۰۸ = (بضم اول) عنکبوت.

غوش : ۲۰۷ = چوبی است سخت که از آن زخمه رباب و غیر آن سازند، جایی از آلات موسیقی ذوات‌الاولتار (= سیم دار) که روده یا سیم را بدان بندند. پیش و پس این شعر معلوم نیست. ظاهراً معنی آن است که پیری سخت فرا رسیده تو بر زخمه تار و مضراب و کولک کردن سیم تار پرداز و بعیش و شادی بکوش. (نظیر مضمون ۱۹۵ و ۲۰۳).

غواص : ۱۴ = شناگر. کسانی که در آب فرو روند برای یافتن مروارید یا چیزهای دیگر



فام : ۲۰۰ = گونه رنگ. (با آنکه مشک نیاورده همواره بوی مشک میدهد. و با آنکه هیچ لعل ندیده همیشه سرخ و یاقوت گونست).
فانه : ۷۳ = چوبی که یکسر آنرا بدیوار شکسته استوار کنند و سر دیگر آنرا بر زمین محکم نمایند تا مانع فرو ریختن دیوار شود. شمع، شمعک. و چوبی که برای بستن دروازه در پشت در نهند. و چوبی که در میان شکاف چوبهای دیگر نهند تا زودتر شکافته شود. در اینجا معنی اول مراد است. نه معنی دوم یا سوم.

فراخ : ۲۰۷ = بسیار و فراوان و بیش از حد و اندازه.

فراز : ۲۵۹ = در زبان پهلوی «افراز» بمعنی بالا و بلندی و بازو بسته. از اضداد است در اینجا معنی اخیر مراد است. یعنی: آن کس که مرگ و زندگانی امیر (و همه موجودات) در دست اوست. و اکنون اجل را بسروقت امیر فرستاده است، نگاه کن بین آیا نمی‌تواند در مرگ رابرروی خود ببندد و از مرگ خود جلوگیری کند؟ و میتوان در مصراع دوم کلمه

«نگر» را «مگر» خواند. ولی نسخه «نگر» است.

فرد: ۲۰۶ = یگانه و بی نظیر. گویا معنی چنین است: انسان اگر تندرست و سالم باشد و روزی وقوت مناسب یومیه را داشته باشد، بهتر است که در بهشت باشد. و سرزنش کوثر و تسنیم را تحمل کند.

فردوس: ۱۳۳ = معرب پارادئز و لغتی مادی است، بعدها تبدیل به پردیس شد که پالیز و قالیز نیز از آن است. بمعنی محوطه محصور و مدور. باغ و بوستان و بهشت. جمع آن فرادیس است (ف. معین) و نام یکی از بهشت‌های هشتگانه. رجوع فرمائید بلغت «خلد» و معنی آن.

فریه: ۲۱۴ = (بکسر و فتح اول) نفرین. آفرین و احسنت‌ای کسائی بگوی و چونین بگوی بر سفلگان و ناکسان نفرین فراوان کن.
فرو: ۱۱۷ = فریفته و مغرور (بروزن قند).

ق

قائم: ۴۵ = (بضم سوم) جانوریست پستاندار و گوشت‌خوار. پوستش بغایت نرم و گرم است و رنگ آن غالباً سفیدی می‌گراید. ولی رنگ دمش همواره سیاه است.

قرطه: ۲۳ = (بضم اول) معرب کرتک و کرته، جامه یک‌لا، نیم تنه.

قورقوب: ۱۸۳ = بضم اول، شهری بوده بین بصره و اهواز و واسط. که در آن پارچه‌های خوب می‌بافتند.

قرنفل: بیت ۲ - گیاهی است دارای گل‌های سرخ و زیبا.

قشیز: ۲۱۶ - پیمانه.

قلوه: ۱۹۹ = بحر بی کلیه در فارسی گرده (بضم اول) این کلمه در نسخه «غلبه» آمده. که بدین معنی در کتب لغت دیده نشد. و این کلمه غلبه محرف «عکه» است که بمعنی زاغ صحرائی باشد بدین جهت در بعضی نسخ بجای «دل و قلوه» «دل و عکه» آمده.

قل تعالواندع: ۱۶۳ = اشاره است به آیه شریفه «فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم قل تعالواندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و

نَسَائِكُمْ وَ انْفُسَنَا وَ انْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» «آل عمران ۶۱».

قوام : ۱۶۷ = (بفتح اول) اصل هر چیزی و مایه زیست و اعتدال و عدل و راستی . و بکسر اول آنچه یا آنکه امری بدان قائم باشد ، پایه و ستون.

ذ

کاريز : ۲۳۳ = قنات، آب روان در زیر زمین . (تشبیه دوگونه که بر اثر ریزش اشک و اندوه نحیف و لاغر شده بدیوار کاريز که کم کم فرو میریزد) .

کافور : ۶۰ = ماده ایست جامد و سفید رنگ و خوشبو . کلمه ایست که از سانسکریت گرفته شده . (اقفور - قفور - کفرا - کافور) .

کرف : ۹۱ = بوزن قفل . شبه ، سنگی است سیاه و براق (رك) . بمعنی این واژه در ردیف حرف شین) .

کرو : ۱۱۴ = دندان میان تهی و پوسیده (بوزن سرو) . رك بشرح کلمه «پرو» .

کشی : ۱۴۲ = (بفتح اول) با تخفیف و تشدید بمعنی خوشی و نیکوئی
کله : ۸ = بکسر اول و دوم و تشدید لام خیمه ای که از پارچه نازك دوزند، پشه بند، حجله عروس .

کمر : ۲۱۷ = آنچه زینت دهند و بر میان بندند . از چرم یا ابریشم یا سیم یا زر و غیره . و بطوری که از اشعار زبان فارسی برمی آید کمر نیز مانند کلاه و تاج، از نشانه ها و لوازم بزرگی و سلطنت و مقام و فرمانروائی بوده . فردوسی گوید :

بمردی رسد بر کشد سربماه کمر جوید و تاج و تخت و کلاه

کمرآ : (بفتح اول و سکون دوم) ۲۷۹ = بمعنی آغل و جای گوسپند و ظاهراً مقصود شاعر آنست که خطاب بممدوح خویش گوید : با شکوه و مهابتی که توداری حسودان و دشمنانت را آغل بمثابه بهشت است و بند و کمند زینت و آرایش .

کنده: ۲۷۸ = حکیم و دانا و ستاره شناس. (بفتح اول)
 کناغ: ۲۲۹ = بروزن سراغ بمعنی تار ریمان و تار ابریشم و تار عنکبوت.

کولر: ۱۳۳ = نام نهري یا چشمه ایست در بهشت. در این شعر صنعت لف و نشر و تشبیه است. جامه سیاه شعار خطبا و عباسیان بوده.
 کوچ: ۱۳۸ = در ترکی بمعنی رحلت و مهاجرت و طایفه و دودمان در لفظ فارسی قدیم بمعنی دزد و راهزن بوده که معرب آن «قفص» است و این طایفه راهزنان در حوالی بلوچستان و جنوب کرمان مسکن و رفت و آمد داشتند.

در این شعر لفظ کوچ بهر سه معنی بکار رفته است. «در لغت فارس اسدی آمده است که کوچ جغد بوده و کوف نیز گویند بترکی بایغوش. کسائی گوید: اندر آن جایگه...»
 کوزره: ۲۴۳ = مرغکی است کبود رنگ که بیشتر در آب می باشد. کودره نیز ضبط شده است.

کوز: ۲۱۰ = گوز و کوز. خمیده و منعنی.
 کوفته: ۲۱۳ = خسته و فرسوده، کوفتن و کوبیدن بمعنی خرد کردن و سائیدن و آسیب رساندن و نواختن طبل و مانند آن آمده و کوفته نوعی طعام است. در اینجا معنی اول مراد است.

کیرخ: ۲۷۴ = کیرخ یا گیرخ (بروزن میخک) رحل. در این بیت معنی درست است ولی مصراع دوم مغشوش بنظر میرسد، شایسته تحریف شده. یعنی کسی که افسانه و اساطیر را از آیات قرآن باز نمی شناسد (و باصطلاح دوغ و دوشاب بنزد او یکیست) تمام وسائل زندگانش خوب و شاهانه است. (... طوق زرین همه در گردن خرمی بینم) یسا فلک بمردم نادان دهد زبام مراد...
 گ

گازر: ۱۳۴ = رختشوی، آنکه جامه ها را سپید و تمیز کند و در برابر آفتاب افکند تا خشک شود.

گاه: ۹۱ = کوره، بوته‌ای که زرگران طلا و نقره در آن گدازند.
فرخی گوید

شهان ز خدمت او از عوار پاك شدند بر آن مثال كه سيم گداخته در گاه
گراز: ۲۱۷ = بیل بزرگ که با آن زمین را برای کشاورزی صاف
کنند.

گردنا: ۱۸۰ = سیخ کباب. (بفتح اول و سوم)
گواز: ۲۱۷ = (بفتح اول) چوبدستی که ستوران را بدان رانند و
گراز نیز بهمان معنی است.

گو: ۲۰۴ = بفتح اول نه بضم. ظاهراً اینجا بمعنی دلاور و پهلوان
است نه بمعنی مغالک در فرهنگ قواس مصرع دوم: ضعیف کالبدم نه
گوم و نه گریزم؟

گوازه: ۱۰۵ = (باتشدید و بی تشدید) طعنه و سرزنش. مصرع دوم
در لغت فارس و لغت نامه «ریمن و محتال» آمده در صحاح «زی من و محتال»
گوهر سرخ: ۳۸۳ = مراد لعل است.

لاد: ۲۳۸ = لادن. نام گلیست خوشبو

لافتی الاغلی: ۱۶۴ = اشارتست باین شعر «لا سیف الاذوالفقار...»
و لافتی الاغلی که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیده آمده، در بخش
فضیلت سیاست علی (ع) و گوید در روز جنگ احد شنیده شد.
لانه: ۷۴ = تنبل، بیکار، کاهل.

لوس: ۲۶۵ = باری که بکافور زنند تا وزنش زیاد شود غش کافور
لوسانه: ۲۱۸ = چاپلوسی کردن. مصرع دوم این بیت در صحاح
چنین است: «صبا از دور یک دانه برهنه کرده لوسانه». که کلمه صبا و
یک مناسب نیست.

م

مروان: ۱۷۸ = مقصود مروان بن حکم می باشد که در سال ۶۴
ه. ق. به خلافت رسید و مدت ۱ سال خلافت کرد و سلسله آن مروان را که
طبقه دیگری از بنی امیه است تأسیس کرد. که به مروانیان یا آل مروان

معروف شدند و تا سال ۱۳۲ که سال انقراض بنی امیه است خلافت آنان ادامه داشت.

مریخ : ۱۲۹ = از سیارات هفتگانه منظومه شمسی است. بفارسی آنرا «بهرام» گویند. بعقیده قدما «نحس اصغر» است و مظهر جنگ و خونریزی (توضیح آنکه از سیارات هفتگانه زهره و مشتری به ترتیب سعد اصغر و سعد اکبر و مریخ و زحل به ترتیب نحس اصغر و نحس اکبر خوانده شده اند و از تقارن آنها با یکدیگر حالات مختلف سعد و نحس کواکب حاصل میشود). طبیعت ستاره مریخ بعقیده قدما گرم و آتش زاست.

معنی شعر: شراب در میان جام، از لطافت و صفا بجان و روان میماند. ولی اگر روان جاری و روان باشد و جریان داشته باشد (تشبیه مشروط است). این باده در روشنی و صافی مانند ماهتابست که به مریخ آبتن است یعنی درگرمزائی و آتش طبعی ستاره مریخ است. و در روشنائی و صفا مانند ماه، و اگر آنرا بلب نزدیک کنی و از آن بنوشی بچه خود را میزاید و وضع حمل میکند. یعنی گرما و حرارتش در تن و بدن ظاهر میشود.

مستعین : ۱۷۹ = المستعین بالله دوازدهمین خلیفه عباسی فرزند سوم معتصم که از سال ۲۵۲ تا ۲۵۵ ه. ق. خلافت کرد.

مشخته : ۲۲۷ = حلوائیست. (بفتح اول و دوم)

مشعبه : ۵ = اسم مفعول از شعبده. (شعبده معرب شعوده به فتحح اول و سوم و در فارسی معمولاً بضم اول استعمال میشود) به معنی تردستی نیرنگ، حقه بازی.

مشغله : ۲۴۲ = فریاد و بانگ. (بفتح اول و سوم).

مصقول : ۲۲ = صیقل زده، زنگ زدوده و جلا داده، سرخ در این

جا و بیت شماره ۳۴ معنی اخیر، یعنی «سرخ» مراد است.

ناگفته نماند که این معنی برای این کلمه از فرهنگهای موجود

فوت شده است. استاد دکتر رواقی با ذکر شواهدی عدیده از آثار پیشینیان

آنرا بدست آورده است. رک به مقاله تحقیقی ممتهی که از وی در مجله

دانشکده ادبیات شماره ۱ و ۲ سال ۲۳ صفحه ۱۲۸ به چاپ رسیده است.

مصور: ۱۵ = نقاشی شده، دارای تصویر، آن نرگس رنگ آمیزی شده که مانند مرواریدی روشن و تابانست، در میان آن حلقه زرینی تعبیه شده بمشابه ماه در میان خوشه پروین. نرگس دارای گلبرگهائی سفیداست و در وسط آن معمولاً حلقه‌ای زرد رنگ دیده میشود که زیبایی خاصی باین گل میدهد. در بعضی انواع نرگس خودگل نیز زرد رنگ است.

مطرا: ۳ = تازه و باصفا و نمدار. آب مانند آئینه زدوده و صیقلی شفاف و براق شده و در سپیدی مانند صندل سائیده شده است که بمی آمیخته و تازه و مصفا باشد. فرخی گوید:

آب همرنگ صندل سوده‌است خاک همبوی عنبر اشهب
مطرف: ۳۹ = جامه وردائی که از خز دوخته باشند (بضم و کسر اول و فتح سوم).

مظله: ۸ = چتر و سایه بان، چادر بزرگ خیمه. (بفتح اول و دوم و لام مشدد).

معتصم: ۱۷۹ = المعتصم بالله برادر مأمون هشتمین خلیفه عباسی که بعد از مأمون از سال ۲۱۸ تا سال ۲۲۷ هجری خلافت داشت.

معلم: ۱۲۲ = (بروزن مفرد) منقش و مخطوط
سعدی گوید: چگونه بینی این دیبای معلم براین کلب لایعلم.
عروس زشت زیبا چون توان بود وگر برخود کند دیبای معلم
در نوبهار... درخت سبز چون رایت و علم بر کشیده برافراشته شد
و خاک سیاه از وجود گلهای رنگارنگ پر نقش و نگار گشت. در بیت دوم «نسیم نیمه شبان» به جبرئیل یا دم «روح القدس» تشبیه شده است که با وزیدن آن شاخه‌های درختان چون سریم عذرا بارور و آبستن شکوفه‌ها گردیده‌اند.

منجوق: ۲۶۱ = رك بيت ۲۶۱. «زرین» صفت از برای درفش کیانست.

مکیاز: ۲۲۷ = مخنت. (بروزن مقیاس).
مکین: ۱۷۴ = جایگزین، مکان گرفته، آنچه در مکانی جای گیرد

مورد: ۱۹۴ = (بروزن دوخت) درختچه ایست با برگهائی بسیار سبز شفاف و معطر (زار پسوند جای و مکان است یعنی سرزمین و جای پراز مورد، و شاید کنایه است از جوانی و رخساره باطراوت شاعر یا سامان زندگی و آسایش و راحت خاطر او) نظیر معنی این بیت که در مرصاد - العباد آمده است:

(بارید بباغ ما تگرگی وز گلبن مسا نماند برگی

مورد: ۹۳ = سرخ (بروزن محمد)

مهنا: ۱۷ = دور از رنج و زحمت (ف. معین).

مینا: ۱۳ = شیشه، آبگینه الوان.

ن

نارو: ۴ = پرنده ایست خوش آواز مانند بلبل.

نارون: ۴ = درختی است زیبا و چتری. و معنی نار - آتش + ون = بن). درخت آتش مراد درخت انار.

نالك: ۲۶۵ = آنچه در آن غش داخل کرده باشند. مشک و عنبر و غشوش. سنائی گوید:

گیر کی بگذار و دین حق بجو از بهر آنک

نالك را نتوان بجای مشک اذفر داشتن.

و آن معنی که صاحب صحاح برای نالك ذکر کرده در اینجا مناسب نیست
نبهال: ۱۶۳ = یعنی نفرین کنیم (جمع از معاریف نصارای نجران که با پیامبر (ص) بمخالفت برخاسته بودند قرار گذاشتند با او به مباحله (نفرین کردن) پردازند. در روز ۴ ماه رجب از سال دهم هجرت روزی آن قوم با عشیره و کسان خود از شهر مدینه بیرون رفتند و در انتظار پیامبر اکرم بودند که از دور دیدند وی با دخترش فاطمه و علی (ع) و دو فرزندش حسنین از دور پیدا شدند و با آرامی و سادگی پیش آمدند. این صفا و صداقت آنان را بوحشت انداخت و حاضر بمباحله نشدند و یا یکدیگر بمصالحه پرداختند).

نبید: ۳۰ = معرب نبید. شراب، فشرده انگور و سایر میوه ها.

نرد : ۱۹۰ = تنه درخت.

نشکرده : ۲۲۲ = دست افزار کفش دوزان. آلتی است شبیه کارد که با آن چرم را ببرند و نازك کنند. نشکرده و نشگرده هردو بمعنی شفره و از میل است که ابزار کار کفش دوزان باشد. علامه دهخدا در لغت نامه این معنی را نیز نادرست خوانده و نوشته است نشکرده بمعنی «نیشتر حجام». یعنی ترسا صاحبگاهان رگ مرا زده و خون از من رفته است. بقیه شعر در دست نیست، ولی گویا شاعر قصد دارد همان تقاضائی را بکند که در شعر «خون بچه تارك» کرده است (رک شعر ۱۳).

نقاغ : ۱۹۵ = قدح شراب. (رک. تفاغ).

نکوه : ۲۳۹ = از مصدر نکوهیدن سرزنش کردن.

نگارستان چین : ۱۷۶ = نگارستان، کارگاه و جای نقاشی، نگارستان چین بنابر مشهور جائی بوده در چین پر از تصاویر و نقش و نگار زیبا و دلپذیر. و نگارخانه نیز خوانده شده.

نواصب : ۱۶۲ = جمع ناصبی. آنانکه علی و خاندان او را دشمن دارند. پیروان علی اهل سنت را در مقام تحقیر «ناصبی» میخواندند و اهل سنت و جماعت نیز شیعیان را رافضی میگفتند.

نورد : ۹۳ = (بفتح اول و دوم) لایق درخور. تاگل رخسار من سرخ و شاداب بود لایق و درخور دوست بودم و مورد توجه او قرار داشتم. ولی اکنون دیگر افسرده و نا درخور شده‌ام. زیرا آن گل رخسار را بزرگی وضعیفی پیری پوشانیده‌ام. و در بیت ۱۸۹ نا نورد بمعنی نادر خور است. نا لایق و نادر خوریم و جای شگفتی نیست، از آنکه خار در کنار گل نازیبا و نادر خور است.

نوف : ۲۴۱ = انعکاس صوت (رک بیت ۲۴۱).

نهنن : ۲۰۳ = سرپوش دیگ و ظروف و تنور.

نیز : ۱۰۹ = دیگر. در صحاح الفرس بجای این کلمه «بیش» آمده که آن هم نزدیک بدین معنی است.

نیوشیدن : ۱۳۷ = گوش کردن و شنیدن. این کلمه نیز پهلویست

و غالباً در ترکیب با سخن و کلمه مناسب آن آید. نظیر سخن نوش.
 نیشان : ۱ = نام ماه هفتم از ماههای رومی است که مقارن باماه
 دوم بهار است. بارانی که در این هنگام می بارد به باران نیشان معروفست
 و برای آن خواصی ذکر کرده اند. دوازده ماه رومی که نام برخی از آنها
 در اشعار و آثار ادبی ما آمده است در این دو بیت که از کتاب نصاب
 گرفته شده درجست.

دوتشرین و دو کانون و پس آنکه شباط و آزر و نیشان ایار است
 حزیران و تموز و آب و ایلول نگهدارش که از من یادگار است
 ۲ نیسته : ۱۱۰ = نیست، نابود و معدوم.

و

وبال : ۸۳ = (بفتح اول) سختی و رنج و گناه.
 ورد : ۱۸۹ و ۹۳ = گل، گل سرخ. درخت گل خاردار.
 و غیش : ۱۹۴ = بسیار و انبوه و فراوان (و بیت ۲۷۶) (بروزن
 شریف).

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ویل : ۱۶۸ = وعید و عذاب.

ه

هج : ۲۸۲ = نصب و پیاداشتن علم و نیزه. (بکسر اول)
 هرزمان : ۲۵۷ = هرزمان.

هملخت : ۷۷ = (بفتح اول و سوم) تخت کفش، نوعی پای افزار
 چوبی. (اگر از روی طمع مخالفت کنی و در طریق خواستها و نیازمندیها
 قدم برداری هرگز بجائی نمیرسی و اگر کفش آهنین هم پیاداشته باشی
 پاره میشود).

هنگ : ۱۹۷ = زور و دانش

ی

یازیدن : میاز. ۱۰۹ = آهنگ کردن، میل کردن، روی بسوی چیز
 آوردن. در صحاح الفرس بجای میاز «مناز» نقل شده.
 یزید : ۱۷۸ = یزید بن معاویه بن ابی سفیان، دومین خلیفه بنی-

امیه. عاری از علم و فضیلت و مشهور به فسق و فجور. سنکرتین خلفا و مردم روزگار. مدت سه سال ونیم بعد از پدرش خلافت کرد. در سال اول فرزند پیغمبر را شهید کرد. در سال دوم مدینه را تاراج کرد. و در سال سوم به مکه حمله کرد.

یگونه : ۲۱۲ = یکسان و یگانه، در آندراج. یگانه، معنی شعر معلوم نیست گویا مصراع اول تحریف شده. در لغت نامه نیز بنقل از لغت فرس اسدی همچنین آمده، ظاهراً بیت‌های ۲۱۰ تا ۲۱۳ از یک منظومه می باشد.

یلک : ۲۷۷ (بر وزن فلک) نوعی از کلاهست ملوک و سلاطین را. برای معنی شعر رک بیت ۲۶۲ و شرح واژه «پساک».



مرکز تحقیقات کتب و اسناد

روش کار

و

ذکر مآخذ اشعار*

سبب تألیف این کتاب - بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی و باز-
گشائی دانشگاهها چنان که میدانیم تغییراتی کم و بیش در برنامه دروس
دانشکدهها حاصل شد و حذف و اضافاتی در آنها رخ داد. از آن جمله
درس کسائی مrozی و فرخی سیستانی بعنوان درسی دو واحدی در برنامه
دروس دانشکده منظور و تدریس آن باین جانب محول گردید. ولی با
اظهار تأسف متنی بدون و منقح که مناسب حال دانشجویان باشد در دست
نبود. تنها منتخبی از اشعار فرخی از چندین سال پیش تهیه و زیور طبع
یافته بود که آن هم پس از مدتی کوتاه تمام و در بازار نایاب شد.

در مورد تحقیق و تدریس اشعار کسائی، کار بمراتب از این هم
مشکل تر بود. چه اگر از فرخی دیوانی در دست است و میتوان از آن
اشعاری را انتخاب کرد. از کسائی مrozی جز اشعار کمی که برخی نیز
بصورت ایات پراکنده در فرهنگها و کتب لغت بازمانده. بظاهر چیزی
در دست نیست. بدین ترتیب برای انجام وظیفه مدتها با مشکلاتی
مواجه بود و سه نیم سال با تکثیر پاره‌ای اشعار و تهیه جزوه‌ها کار بحث
و تحقیق را درباره این دو شاعر پیاپی رسانید که آن خود با دشواریها و

* آنچه از این پس در کتاب آمده، خارج از برنامه درسی دانشجویانست و مطالعه آن
اختیار است. همچنین خواندن اشعار منسوب به کسائی (اشعار ناصر خسرو و غیره) که جزء قسمتهای
فوق برنامه می باشد موکول بنظر استادان محترم است.

۱- این مجموعه پیش از انقلاب بدستباری استاد دکتر خطیب رهبر فراهم گردیده، که
امیدوار است هر چه زودتر بتجدید طبع آن با اصلاحات و حذف و اضافاتی همت گمارند.

مشکلاتی توأم بود که ناگفتن اولیست.

بناچار برآن شد تا بطور مستعجل بتألیف این وجیزه پردازد و برای آشنائی دانشجویان بشرح حال و اشعار کسائی این مجموعه را فراهم سازد.

امید است که بزودی توفیق جمع آوری و تدوین همه اشعار این سخنور بزرگ میسر شود و تهیه مجموعه ای از هرجهت کاملتر و انتقادی صورت پذیر گردد.

روش کار

چون اشعار کسائی خاصه ابیات پراکنده آن، چنان که اشاره شد یک جا جمع و مدون نیست. و هرچند بیت آن از لابلای اوراق فرهنگی و کتابی و بیاضی یا تذکره ای، مخطوط یا مطبوع استخراج شده و غالباً نیز نادرست و دستخوش سهو و اشتباه و تحریف گردیده است، بدین سبب در تصحیح و نقل آنها روشی التقاطی پیش گرفت و هر بیت یا مصراع شعری و گاهی کلمه ای یا جزئی از مصراع را از فرهنگی یا کتابی یا نسخه ای برداشت و آنچه را نادرست و مغشوش بود بازگذاشت و با تلفیق و ترکیب آنها باعتقاد خود ابیاتی کم و بیش درست و با معنی بدست آورد، و همواره کوشش نمود که حتی الامکان این اشعار پراکنده صورتی ساده و موجسه و مطلوب یابد تا در خور استفاده دانشجویان ارجمند قرار گیرد^۱.

اگرچه غالباً نسخه بدل و صورتهای دیگر بیت را نیز در ذیل صفحه یا جای دیگر آورد ولی در برخی موارد نیز از ذکر مأخذ و نقل یک یک اختلاف نسخه بدلهای^۲ که معنی مناسب و نیز سودی برای دانشجویان نداشت خودداری ورزید و تنها صورت درستی را از شعر که بدست آمده از میان

۱- برای نمونه میتوان بیتهای شماره ۶۴ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۲۰۲ و ۲۲ را ملاحظه کرد، که با تلفیق و ترکیب و انتخاب برخی کلمات از نسخه های مختلف اصلاح شده است. تصحیح و اصلاح پاره ای ابیات مقدور نگردید.

۲- در همه جای کتاب مراد از نسخه و نسخه، بدل، کتاب و فرهنگ و مأخذی است که شعر در آن دیده شده.

چند نسخه انتخاب و با توجه به نزدیک تر بودن آن با اصل و ضبط شعر نقل کرد. و همه جا سعی شد تا وجه صحیح تر و بهتر را در متن قرار دهد.^۱
در تألیف و تدوین اشعار چنان صواب دید که مآخذ آنها را یک-جا و جداگانه درج کند و در ذیل صفحات کتاب بیاورد تا هم دانشجویان را مطالعه اشعار سهل تر صورت پذیرد و هم دانش پژوهان و اهل ادب را در کار تحقیق سودمند افتد.

بنابراین با توجه بشماره هر بیت مآخذ آن را با توضیحی لایق در جای خود باز نمود. و در بیان مآخذ اشعار نیز بیشتر بذکر یک تا دوسه مآخذ اکتفا شد. و از درج تمام مآخذ صرف نظر گردید. مگر آنجا که ذکر مآخذ عدیده امری لازم بود و بر اعتبار سند می افزود.

در ذکر مآخذ اشعار اگر مآخذ بیتی را تنها فرهنگ سروری یا وفائی یا جهانگیری ذکر نمود یا شعری را از فرهنگ رشیدی یا غیره نقل و انتخاب کرد نشانه آن نیست که مآخذ آن شعر فقط منحصر بدانست. و آن بیت فی المثل در لغت فرس اسدی یا صحاح یا آثار دیگر نیامده. بلکه غرض آن بود که در هر حال سندی از آثار گذشتگان و پیشینیان برای شعری که نقل شده است ارائه دهد و از این طریق کمکی بشناختن اشعار اصیل کسائی و تصحیح کامل آنها بشود.

در ارائه اسناد بطور معمول تا آنجا که مقدور بود سخن متقدمان را بر متأخران و گذشتگان را بر معاصران مقدم داشت. که سخن اینان بیشتر مستند باقوال آنان می باشد. و نیز گفته اند «الفضل للمتقدم»، و نظر اهل تحقیق و ارباب فضل را بر قول گذشتگان و پیشینیان رجحان نهاد بدان سبب که در بیان مطلب و اسناد شعر بسخنوری، اهل تحقیق بتأمل و تحقیق و خوض و غور بیشتر پرداخته اند، و تنها به متابعت از اقوال گذشتگان که در گذشته شیوه غالب نویسنده گان بوده اکتفا نکرده اند. با این همه بجهاتی که مقام را در خور ذکر آن مقال نمیداند احتمال سهو و اشتباه و نقص و خطائی نیز همه جا می رود. چه در بیان مطالب و چه در

۱- در پاره ای موارد از نقل صورتهای غلط و نسخه بدل صرف نظر شد.

ذکر مآخذ و چه در شرح معانی و توضیحات و شرح حال و همه و همه جا و ما ابری نفسی و ما از کیها که هرچه نقل کنند از بشر در اسکانست سیما که در این برگ ریزان عمر و سنین کهولت، نیروی مدر که را قصوری و قوه حافظه را فتوری دست داده. لاجرم «آنچه من خواهم خاطر مسامحت نکند. و آنچه او دهد من ارتضا نکنم.»

تنها مایه دلخوشی آنست که با طبع و نشر این مجموعه اثری اگرچه ناقص از آثار کسائی فراهم گردیده و دانشجویان و علاقه‌مندان آثار او را از زحمت تکثیر اوراق و رنج تهیه جزوات رهائی بخشیده است. امید که این اثر ناقص و نیمه تمام بعدها بهمت جوانان فاضل و علاقه‌مند جامه کمال پیوشد.

* * *

از مجموع اشعار گردآوری شده پاره‌ای از آنها در قالب مثنویست مانند پنج بیت شماره ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ که بحر خفیف سروده شده. و سه بیت ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۳ که در بحر متقارب می‌باشد و بیت شماره ۲۶۷ که در بحر هزج مسدس محذوف سروده شده و بیت ۲۷۱ که بحر رمل می‌باشد و چنین می‌نماید که شاعر مثنویهایی نیز بر سری از غزلیات و قصائد و قطعات پند آمیز داشته است.

شاید حدود ۵۰ تا صد بیت دیگر از اشعار و ابیات پراکنده کسائی از فرهنگها و جنگها و مآخذ متفرقه دیگر^۱ بتوان بدست آورد که غالب آنها نیز همچنان تحریف شده و مغلوط و مشکوک است. و بفرض آنکه تمام آنها نیز گردآوری و بدین مجموعه افزوده شود باز هم دیوانی که اشعار آن بقول مؤلف النقض «همه ذکر مناقب و مدایح پیغمبر - اکرم (ص) و آل طاهرین اوست» نخواهد شد.

محملمست ضبط برخی اشعار نا درست باشد. برخی نیز مشکوک است و دستخوش تحریف شده. بر روی هم معانی پاره‌ای از آنها روشن نیست. یا بسبب در دست نبودن اشعار قبل و بعد آن مقصود شاعر نامعلوم

۱- و احتمالا قصیده‌ها و قطعاتی معدود، در داخل یا خارج از کشور.

است. و نمیتوان معنی درست و روشنی برای آنها ذکر کرد. باین گونه ابیات اشارتی شده و باقرار دادن کلمه «کذا» در کنارشان مشخص گردیده است. در ابیات دیگر آنجا که لازم می نمود بعداقل توضیح اکتفا شد چندان که خوانندگان ارجمند را راهنمایی باشد.

ماخذ اشعار^۱

اینک بذکر یک یک ماخذ اشعار می پردازد:

بیت اول تا ۲۱- در وصف طبیعت^۲. از قصائد مشهوریست که از کسائی بازمانده و در تعلیقات لباب الالباب عوفی و مجمع الفصحاء هدایت آمده است. و غالب ابیات آن نیز برای شاهد و مثال در لغت فرس اسدی و سایر فرهنگهای جهانگیری و سروری و وفائی و صحاح الفرس و فرهنگ اوبهی (تحفة الاحباب) نقل شده است.

بیت ۲۲ تا ۳۶- در وصف طلوع آفتاب. در لباب الالباب و تعلیقات آن و بیتی در المعجم (ص ۲۵۸ چاپ اول) و بیتی در ترجمان البلاغه ص ۱۰۴ و تعلیقات مرقوم پنجم سلم السموات و غیره با اختلافی در تعداد ابیات آنها درجست. ابیات پراکنده ای نیز از آنها برای ذکر شاهد در فرهنگهای جهانگیری و سروری و وفائی و رشیدی آمده است.

بیت های ۳۷ تا ۴۰ (نیلوفر کبود و...) در لباب الالباب و تعلیقات آن. و قطعه «گل نعمتی است..» در آتشکده آذر نیز ذکر شده است.

بیت ۴۶- (نرم نرمک..). در فرهنگ وفائی و لغت فرس و صحاح- الفرس ذیل کلمه «تیغ» آمده و محتملست جزء بیت های پیش از خود نباشد و مربوط به منظومه ای دیگر باشد که بدین وزن و قافیه ساخته شده قافیه و مضمون و بتقریب عبارت نیز یکیست. در لغت فرس اسدی مصراع

۱- استادان فاضل گرانمایه آقایان دکتر صادق کیا و دکتر حسین خطیبی، در تذکار بعضی مطالب و ارائه برخی از ماخذ مرا یاری فرمودند. از لطف و عنایت آنان سپاس فراوان دارم.

۲- این عنوان و سایر عناوینی که بر صدر اشعار نوشته شده در اصل ماخذ نیست و از طرف مؤلف برگزیده شده است.

دوم «از پس پرده نهانی سوی چاکر نگرید» می باشد و در فرهنگی «سوی چاکر گوید»^۱.

بیت‌های ۴۷ تا ۵۱ «در صفت رخساریار» در لباب‌الالباب و ریاض-الشعراء و تذکره خیرالبیان منقولست.

بیت‌های ۵۲ و ۵۳ «نرگس عاشق» در لباب‌الالباب عوفی درجست.

بیت‌های ۵۴ و ۵۵ «اشک دیده من» در ترجمان‌البلاغه ص ۶۴ آمده.

بیت‌های ۵۶ تا ۵۹ - دو بیت اول در لباب‌الالباب عوفی و آتشکده

آذر و دو بیت بعد در لباب‌الالباب عوفی مندرج است.

نزدیک بتمامی این ابیات و اشعار را که مذکور افتاد در آثار معاصران نیز میتوان دید. مانند فرائد‌الادب پنجم از مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب و سخن و سخنوران از شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر و مقاله‌ای تحقیقی از وی در مجله آرمان (سال اول آذرماه ۱۳۰۹ شماره یک). راجع به کسائی مروزی. و پیشاهنگان شعر فارسی از دکتر محمد دبیر سیاقی (ص ۱۲۰) و تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۳۹۷ و - پاسداران سخن از دکتر مصفا.

بیت‌های ۶۰ تا ۶۴ (در وصف باده) در هفت اقلیم امین احمد

رازی ج ۲ و تعلیقات لباب‌الالباب و مجله یغما سال ۲۲ ش ۸ آبان ماه

۱۳۴۸ (بنقل از نسخه‌ای خطی که بسال ۹۴۵ هجری نوشته شده)

مندرجست.

بیت‌های ۶۵ و ۶۶ در لباب‌الالباب عوفی مسطور است.

بیت‌های ۶۷ و ۶۸ در لباب‌الالباب و مجمع‌الفصحا و آتشکده و

تعلیقات چهارمقاله از شادروان دکتر معین.

بیت‌های ۶۹ و ۷۰ - این دو بیت را غالب ارباب کتب لغت در

ذکر مثال برای معنی واژه‌های «مک» (از مصدر مکیدن) و «ژک» (از

مصدر ژکیدن) از کسائی نقل کرده‌اند. مانند اسدی در لغت فارس و سروری

۱- موارد اختلاف نسخه و نسخه بدل‌های غالب ابیات در این فصل (مأخذ اشعار)

ذکر شده تا بیش موجب سرگردانی دانشجویان نشود.

در مجمع الفرس. و وفائی در فرهنگ وفائی.

بیت‌های ۷۱ تا ۷۵ در لغت فرس اسدی چاپ مرحوم اقبال آشتیانی (ص ۴۶۳ و ۴۵۴ و ۴۶۷) و مجمع الفرس و فرهنگ جهانگیری و وفائی ذیل معنی کلمات: فانه. فرزانه. لانه. پهنانه و آهخته نقل شده است. بیت ۷۵ را ژیلبر لازار در کتاب اشعار پراکنده بنام ابوشکور بلخی ثبت کرده. و گویا این نظر را از مؤلف فرهنگ اوبهی گرفته است، در آنجا نیز چنین است.

بیت‌های ۷۶ و ۷۷ در ذکر شاهد از برای معنی کلمه «هملاخت» در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و مجمع الفرس آمده.

بیت‌های ۷۸ تا ۹۰ از اشعار مشهور کسائیست. در لباب‌الالباب و غالب کتب تذکره و تاریخ درجست. در اغلب آثار معاصران نیز آنجا که بذکر شرح حال و اشعار کسائی پرداخته شده است، آمده.

بیت‌های ۹۱ و ۹۲ «زرگری در هنگام پیری» در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و مجمع الفرس سروری و فرهنگ رشیدی در معنی واژه‌های «سرف» و «کرف» نوشته شده.

بیت‌های ۹۳ و ۹۴ - در لغت فرس اسدی و مجمع الفرس در ذکر مثال «نورد» آمده است.

بیت‌های ۹۵ و ۹۶ - «جوانی رفت» در دو مأخذ مذکور قبلی و مجموعه الفرس ذیل معنی کلمات «شخوده» و «پیهوده» و «بیهوده» نقل شده.

بیت‌های ۹۷ تا ۱۰۲ - (روزگار پیری) غالب این ابیات در لغت فرس اسدی و مجمع الفرس سروری و فرهنگ جهانگیری و رشیدی و مجموعه الفرس در ذکر مثال برای معنی کلمات «شنگرف» و «شگرف» و «ژرف» و «غالیه» و «جافی» و «زریر» و غیره آمده در فرهنگ وفائی بیت اول آن بابوشکور نسبت داده شده و چنین آمده است:

۱ - در کنار بیت ۷۸ اشتباهاً رقم ۸۰ چاپ شده که خوانندگان رجمنده خود درک خواهند کرد. و نیز در ص ۶۲ بعد از بیت ۲۷۰ یک بیت اشتباهاً بحساب نیامده است. و رک ارقام ص ۴۶

بنفشه زار بپوشید روزگار به برف درونه گشت چنار و زرینه شد شنگرف
ولی با تصریحی که سایر ارباب لغت کرده اند و ذکر تخلص شاعر در آخر
یکی از ابیات گمان نمی رود این قول مؤلف فرهنگ وفائی صواب باشد.
بیت‌های ۱۰۳ تا ۱۰۵ «خطر عمر» در فرهنگ‌های اسدی و سروری و
جهانگیری و رشیدی و وفائی ذیل معنی کلمات «بال» و «آخال» و «آمرغ»
و «گواژه» نقل شده است.

بیت‌های ۱۰۶ تا ۱۰۹ «پشت فروخته» همچنین در لغت فرس
اسدی و مجمع الفرس و فرهنگ‌های جهانگیری و وفائی و رشیدی و صحاح -
الفرس ذیل معنی کلمات «بادخوان» و «بادخن» و «چمن» و «شوغ» و
«دن» (از مصدر دندن) آمده. در لغت فرس اسدی «پاول هرن» به
تصحیح دکتر دبیر سیاقی بیت ۱۰۹ «بنه ازگاو خویش» نقل شده.
بیت‌های ۱۱۰ و ۱۱۱ «آسیای زمانه» در توضیح کلمات «نیسته»
و «چمانه» و «چغانه» در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و اوبهی درج
شده است.

بیت‌های ۱۱۲ و ۱۱۳ «خضاب موی» در خیرالبیان و تعلیقات -
نفیسی بر لباب‌الالباب دیده شد. ظاهراً مرحوم سعید نفیسی نیز از خیرالبیان
نقل کرده است ولی درباره‌ی مأخذ این دو بیت به رودکی منسوبست.
بیت‌های ۱۱۴ تا ۱۱۷ - در ذکر مثال برای معنی کلمات «کرو»
و «غرو» و «پرو» و «فتو» در لغت فرس اسدی آمده است.

بیت‌های ۱۱۸ تا ۱۲۱ - در لباب‌الالباب عوفی نقل شده است.
بیت‌های ۱۲۲ و ۱۲۳ - در لباب‌الالباب و آتشکده آذر با حواشی
دکتر سادات ناصری ثبت است.

بیت‌های ۱۲۴ تا ۱۲۷ - «باد بگل بروزید» در مجمع الفرس و لغت
فرس اسدی و فرهنگ وفائی و مجموعه الفرس و صحاح ذیل معنی کلمات
«بشکلید» و «غزید» و «پیلغوش» و «سرکش» آمده است.

بیت‌های ۱۲۸ تا ۱۳۴ - «ماه بمریخ آبستن» و «خون بچه تالک» و
«مایه گازران» در لباب‌الالباب عوفی منقولست.

دو بیت ۱۳۵ و ۱۳۶ «کان گوهر» در لباب الالباب و ریاض الشعرا درجست.

بیت‌های ۱۳۷ تا ۱۴۰ - در لغت فرس و فرهنگ قواس ذیل واژه‌های «کوچ» و «نیوش» ضبط شده. و دو بیت بعد ذیل کلمات «پرگست» و «برگست» در همان مأخذ و غالب فرهنگ‌های دیگر. و بیت ۱۳۷ در فرهنگ اوبهی بدقیقی نسبت داده شده.

بیت‌های ۱۴۱ تا ۱۴۶ «چشم سیاهش» و «دو رباعی دیگر» را مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب بنقل از سفینه‌ای از کسائی شناخته است. (رجوع فرمائید به ص ۶۷ اشعار منتسب به کسائی).

بیت‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ «میوه صبر» در ریاض الشعراء ص ۴۴۵ (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی) بنام کسائی آمده ولی آقای دکتر صفا در گنج سخن (۳۷/۱) آنرا بنام دقایقی ثبت کرده است.

بیت‌های ۱۴۹ و ۱۵۰ - (ابرسیه) در خیرالبیان تألیف شاه حسین بهاری سیستانی (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ص ۱۳۸ بنام کسائی ثبت شده.

دو بیت ۱۵۱ و ۱۵۲ «دوستی آل عبا» در کتاب النقض (ص ۴۷) مندرجست شاید بتوان احتمال داد که از کسائی باشد.

بیت‌های ۱۵۳ و ۱۵۴ - در ترجمان البلاغه ص ۲۲ بنام کسائی آمده بیت‌های ۱۵۵ تا ۱۵۸ - «شیر خدا» در لباب الالباب عوفی و غالب آثار متأخران و معاصران آمده. و ظاهراً مأخذ همه آنها قول عوفیست.

بیت‌های ۱۵۹ تا ۱۸۱ - در مجله یغما سال ۲۲ شماره ۸ - آبان ماه ۱۳۴۸ بنقل از نسخه‌ای خطی که بسال ۹۴۵ نوشته شده، به کسائی نسبت داده شده. و برخی از اهل ادب نیز در آن تأملی روا داشته‌اند. ولی تا زمانی که خلاف آن با دلایلی ثابت نشده است نمی‌توان از آن گذشت.

بیت‌های ۱۸۲ تا ۱۸۹ - از لغت فرس اسدی و صحاح الفرس و اوبهی استخراج شده و شاهد از برای کلمات «گردنا» «مانا» و «خارپشت» و «آرخ» و «چخ» و «سوخ» و «وسخ» و «نورد» می‌باشد.

بیت ۱۸۳ در برخی نسخ «اندر هوایابی» و بیت ۱۸۴ «پیوست او» و ۱۸۵ در لغت فرس «از راستی بخشم شوی» و در فرهنگ اوبهی با اختلافات دیگر آمده. و بیت ۱۸۶ در پاول هرن: طعنه مزین که باد و لب من چرا چخی اندیشه نیک ساز که یاقوت نشکنی در جست. همچنین ابیات دیگر با اختلاف نقل شده.

بیت ۱۹۰ - در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و صحاح الفرس و اوبهی ضبط است و شاهد از برای معنی کلمه «نرد» = تنه درخت. دو بیت - ۱۸۹ و ۱۹۰ نیز در وزن و قافیه با هم مشترکند.

۱۹۱ و ۱۹۲ در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده در بیان معنی واژه «آباد» و «بنیاد». و در لغت فرس «بزی خرم و شاد» و «.. بدینش بکن آباد» ضبط است.

۱۹۳ - این بیت را در معنی واژه «شاکار» بیشتر فرهنگ نویسان آورده اند مانند: اسدی، و سروری و جهانگیری و صاحب مجموعه الفرس. ۱۹۴ - در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و فرهنگ اوبهی شاهد از برای معنی کلمه «وغیش» آمده است. در ذیل فرهنگ قواس ص ۶۰۱ بنقل از صحاح بنام رودکی ضبط شده. ولی در فرهنگ اوبهی می نویسد «شاعرگوید» و هم بجای «موردزار» «مردزار» درج شده.

۱۹۵ - در مجمع الفرس و لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی. در معنی واژه «نفاغ» و «تفاغ»^۱. و در لغت نامه ذیل واژه «چشم زد» آمده ۱۹۶ - در لغت فرس اسدی و فرهنگ اوبهی، مثال از برای معنی «ستاک» - در لغت فرس پاول هرن: «سیخ آن خیمه» و در اوبهی. «میرم» بجای «میرم» آمده.

۱۹۷ - در لغت فرس و فرهنگ وفائی نوشته شده و شاهد از برای کلمه «هنگ».

۱۹۸ - در لغت فرس اسدی آمده. شاهد از برای معنی واژه «بال»

۱ - برای رعایت اختصار در اول عبارت کلمه «بیت» یا «بیتها» نوشته نشد و همچنین بقرینه ذهنی گاهی فعل آخر عبارات حذف گردید.

۱۹۹- در لغت فرس و فرهنگ وفائی در توضیح واژه «خیم» نوشته شده در لغت فرس «بگربه ده دل وعکه سپرز...» در نسخه‌ای دیگر (مصحح «عکه» را «غلبه» خوانده!!

بیتهای ۱۹۹ و ۲۰۱ و ۲۱۴ و ۲۴۷ ظاهراً ابیاتی از یک قصیده گم شده کسائیست که در وزن وقافیه مشترك و در موضوع بهم نزدیکند. ۲۰۰ تا ۲۰۹- اسدی طوسی این ده بیت را شاهد و مثال از برای معنی واژه‌های «قام» و «بوگان» و «آذین» و «نهبن» و «گو» و «بادروزه» و «شکافه» و «غنده» و «پتیاره» آورده است. برخی ابیات در فرهنگ قواس و صحاح و سروری و اوبهی و غیره نیز درجست.

۲۱۰- این بیت در لغت فرس و فرهنگ وفائی در توضیح و معنی واژه «درونه» ضبط شده.

۲۱۱ و ۲۱۲- در مجمع الفرس ذیل معنی کلمه «درونه» که ظاهراً همان بیت سابق الذکر است با مختصر تغییر و تحریفی آمده. و بیت ۲۱۲ نیز که در لغت فرس اسدی آمده گویا با بیت قبلی هردو از یک منظومه باشد.

۲۱۳ تا ۲۲۷- در لغت فرس اسدی آمده. بیت ۲۱۷ و برخی ابیات دیگر در بعضی مآخذ مانند: مجمع الفرس و فرهنگ رشیدی و فرهنگ جعفری و قواس و صحاح الفرس و لغت نامه و فرهنگ اوبهی نیز دیده شده.^۱ دو بیت ۲۲۰ و ۲۲۱ نیز در وزن وقافیه باهم مشترك هستند. آیا هردو از یک منظومه واحد (غزل یا قصیده و یا قطعه) می‌باشند؟

۲۲۸- این بیت در مجمع الفرس و فرهنگ وفائی نیز آمده. (رک بیت ۱۹۵ و مآخذ آن).

۲۲۹- این بیت را نیز سروری و وفائی در فرهنگ خود نقل کرده‌اند. ۲۳۰- ذیل معنی کلمه «پلشت» در مجمع الفرس و در لغت فرس اسدی آمده.

۱- در اینجا و سایر موارد مشابه که مطلب بدین گونه بصورت کلی بیان شده، از باب رعایت اختصار است و منظور آن نیست که همه این ابیات در تمام این فرهنگها آمده است.

- ۲۳۱- وفائی و سروری آنرا بکار برده‌اند.
- ۲۳۲- در توضیح واژه «چکری» در مجمع‌الفرس و فرهنگ وفائی و صحاح و لغت نامه ثبت است.
- ۲۳۳ و ۲۳۴- در شاهد از برای معنی واژه «کاریز» و «نهاد» در مجمع‌الفرس و لغت فرس و صحاح بکار رفته. بیت اخیر در لغت‌نامه بنام رودکی درجست.
- ۲۳۵ و ۲۳۶- این دو بیت در شاهد از برای واژه‌های «چوک» و «دره» در مجمع‌الفرس و فرهنگ رشیدی بنظر رسید.
- بیت ۲۳۶ در لغت‌نامه یک جا به کسائی و جای دیگر در توضیح واژه «غدره» برودکی نسبت داده شده.
- ۲۳۷- در فرهنگ رشیدی و جهانگیری و مجمع‌الفرس و فرهنگ قواس با اختلافی آمده. که در جای خود ذکر شد.
- ۲۳۸- در مجمع‌الفرس و فرهنگ رشیدی و جهانگیری ذیل معنی کلمه «لاد» بیان شده. *مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی*
- ۲۳۹ و ۲۴۰- در مجمع‌الفرس ذیل توضیح واژه «نکوه» و «هرآینه بکار رفته است.
- ۲۴۱ تا ۲۴۵- در فرهنگ وفائی در شاهد از برای معنی واژه‌های «نوف» و «مشغله» و «کوزره» و «خشینه» و «آوری» درج شده، علاوه در لغت نامه دهخدا بنقل از فرهنگ اسدی بیت ۲۴۱ بعنصری نسبت داده شده.
- ۲۴۶ و ۲۴۷- از مجموعه‌الفرس و صحاح‌الفرس استخراج شده ذیل معنی کلمات «الجهخت» و «آگنج».
- ۲۴۸- این بیت در لغت فرس اسدی و فرهنگ وفائی و قواس ضبط است. در مأخذ اخیر: «جز از جنس غزل...» آمده.
- ۲۴۹- این بیت را اسدی و سروری و وفائی نقل کرده‌اند.
- ۲۵۰- این بیت در المعجم (ص ۲۲۸ چاپ اول) آمده.
- ۲۵۱ و ۲۵۲- در ترجمان البلاغه ص ۱۳ و ۴۷ نقل شده.
- ۲۵۴- در لغت فرس اسدی و وفائی ثبت گردیده.

۲۵۵- در تذکره عوفی منقول است و نام گوینده آن ذکر نشده ولی آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران آنرا از کسائی دانسته‌اند. در حواشی آتشکده آذر نیز (ص ۶۶۱) شاعر مرو) بنام کسائی ثبت شده ۲۵۳ و ۲۵۶- این دو بیت در پیشاهنگان شعر پارسی بنام کسائی دیده شد.

بیت‌های ۲۵۷ تا ۲۷۱ چنان که قبلاً اشاره شد از صحاح الفرس استخراج گردید و بیشتر آنها در فرهنگ نظام یا اوبهی یا جعفری یسسا آندراج و لغت فرس نیز آمده و در لغت نامه نیز ضبط شده است که از غالب این کتب و مآخذ بعنوان نسخه بدل برای تصحیح و اصلاح شعر استفاده شد: بیت ۲۶۲ در فرهنگ قواس و جعفری نیز بصورتی نادرست و محرف ضبط است. و بیت‌های ۲۶۶ و ۲۷۱ در صحاح الفرس برودکی نیز نسبت داده شده.

بیت‌های ۲۷۲ و ۲۷۳ در لغت نامه بی ذکر مآخذ بنام کسائی ثبت است. ابیات ۲۷۴ تا ۲۸۶ در فرهنگ قواس بنام کسائی درجست. ولی از این میان بیت ۲۷۸ و ۲۷۹ در لغت نامه یکی به عنصری و دومی به منجیک و بیت ۲۸۰ در لغت فرس اسدی به شاکر بخاری و ۲۸۱ در آندراج به آغاجی و ۲۸۲ و ۲۸۳ در صحاح الفرس به ترتیب به منجیک و معروفی و بیت ۲۸۴ در لغت فرس به فرخی نسبت داده شده همچنین بیت ۲۸۵ از گرشاسب نامه اسدی و بیت ۲۸۶ بنا بقول اسدی طوسی در لغت فرس از دقیقی است.

دو بیت ۲۸۷ و ۲۸۸ در فرهنگ اوبهی به کسائی نسبت داده - شده و بیت ۲۸۹ بی ذکر سراینده آن آمده که نظیر آن اشعار بسیاری دیده شد که نوشته است «شاعر گوید» و از کسائی بوده.

و نیز بیت‌های ۲۹۰ تا ۲۹۳ در لغت نامه فرس اسدی بتصحیح دکتر دبیرسیاکی بنام کسائی درجست و برای هیچیک نسخه بدلی دیده نشد. اشعار از ۲۹۴ به بعد که مشتمل بر دو قصیده است و نخستین آنها بکسائی

منسوبست در دیوان ناصر خسرو منقولست و نیز چنانکه قبلاً گفته شد^۱
 تقی الدین کاشی در تذکره خلاصه الاشعار آنرا بنام کسائی نقل کرده است.

نظرها و انتقادهای و راهنمائیهای استادان و دانش پژوهان و سایر
 ارباب تحقیق را با طیب خاطر می پذیریم و بدانها ارج می نهیم.
 گمان مدار پایان رسیده کارمغان هزار قطره ناخورده در برگ تا کست

مهرماه ۱۳۶۴ - دکتر مهدی درخشان

غفر الله له ولوالديه



مرکز تحقیقات علوم دینی

فهرست کتب و مجلات و نسخ خطی

- اشعار پراکنده ژیلبر لازار - ۱۱۹
- بحشی در شرح احوال و زندگانی و شعر فرخی سیستانی: ۱۳
- بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض. ۱۷ و رک النقض
- برهان قاطع: ۵۶ - ۵۹ - ۸۰
- پاسداران سخن: از دکتر مصفا ۷
- پیشاهنگان شعر فارسی: ۷ - ۸۵ - ۱۱۸ - ۱۲۵
- تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفا: ۷ - ۲۳ - ۷۰ - ۱۱۸ - ۱۲۵
- تاریخ ادبیات در ایران از بان ریپکا، ترجمه دکتر عیسی شهابی
- ۱۲ - ۱۵
- تاریخ ادبیات در ایران از هرمان اته، ترجمه دکتر رضا زاده شفق
- ۸ ح - ۱۰ - ۱۲ - ۱۵
- تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون، ترجمه علی پاشا صالح - ۱۲
- تاریخ یمینی ترجمه ناصح جرفادقانی ۱۳
- تحفة الاحباب: ۶۴ - ۶۸ و رک فرهنگ اوبهی
- تذکره آتشکده آذر ۳ - ۷ - ۱۲ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۵
- تذکره خلاصة الاشعار وزبدة الافکار مشهور به «میر تذکره». ۷ - ۱۲۶
- تذکره خیرالبیان نسخه خطی مجلس شورای اسلامی ۶ - ۱۲۰ - ۱۲۱
- تذکره ریاض الشعراء علیقلی خان واله داغستانی. نسخه خطی
- کتابخانه ملک: ۷ - ۱۲۱ ح ۳
- تذکره لباب الالباب عوفی، ۳ - ۴ ح - ۶ - ۱۳ - ۲۲ - ۴۲ - ۵۵ - ۱۱۷
- تا ۱۲۰ - ۱۲۵
- تذکره مجمع الفصحاء، ۳ ح - ۷ - ۱۲ - ۱۱۷ - ۱۱۸

تذکره هفت اقلیم، اسین احمد رازی ۶- ۱۲- ۱۱۸
ترجمان البلاغه از رادویانی: ۶- ۳۰- ح- ۴۴- ۵۹- ۱۱۷- ۱۲۱-

۱۲۴

تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب: ۳- ح- ۷- ۳۸- ح- ۴۵- ۶۷-

۷۱- ۱۱۶- ۱۱۸- ۱۲۰- ۱۲۱

تعلیقات دکتر معین بر چهارمقاله: ۳- ۴- ح- ۷- ح- ۳۵

تفسیر ابوالفتوح رازی: ۸۱

چهارمقاله نظامی عروضی: ۳- ح- ۸- ۱۴- ۸۶- ۱۱۸

دمیه القصر باخرزی: ۳

دیوان انوری ابیوردی: ۲۴

دیوان حافظ شیرازی ۹۲-۹۹

دیوان رودکی سمرقندی رک محیط زندگانی رودکی و ..

دیوان سعدی شیرازی: ۲۴- ۶۵- ۹۱

دیوان ظهیر فاریابی: ۲۴- ۹۱

دیوان عنصری بلخی: ۲۳- ۹۱

دیوان غضائری رازی: ۳۲- ۹۱

دیوان فرخی سیستانی: ۲۳- ۹۱- ۱۱۳

دیوان قطران تبریزی: ۲۴- ۹۱

دیوان مسعود سعد سلمان: ۲۴- ۹۱

دیوان ناصر خسرو: ۷- ۸- ۹- ۶۹- ۷۱- ۱۲۶

ریحانة الادب مدرس خیابانی: ۷- ۱۲

سبک شناسی ملک الشعراء بهار ج ۳: ۸۷

سخن و سخنوران: ۳۱- ۱۱۸

سلم السموات (سرقوم پنجم) بتصحیح دکتر یحیی قریب: ۶- ۱۱۷

شاهنامه فردوسی: ۹۶

صور خیال در شعر فارسی: ۲۵

صباح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی مصحح مرحوم

دکتر طاعتی: ۳۹ ح - ۴۹ - ۵۰ ح - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ -
 ۸۳ - ۹۰ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۵ تا
 فرائد الادب پنجم - ۱۱۸
 فرهنگ آنندراج: ص ۱۱۲ - ۱۲۵
 فرهنگ اوبهی (- تحفة الاحباب): ۶۴ - ۶۸ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ تا

۱۲۳ - ۱۲۵

فرهنگ جعفری: ۶۳ - ۸۹ - ۱۲۳ - ۱۲۵
 فرهنگ جهانگیری تألیف فخرالدین اینجو بتصحیح دکتر عقیفی
 ۶ - ۵۶ - ۵۷ - ۸۲ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۴
 فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید بن عبدالغفور تتوی ، بتصحیح
 محمد عباسی: ۶ - ۳۷ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۳ -

۱۲۴

فرهنگ سروری (- مجمع الفرس) از محمد قاسم سروری کاشانی:
 ۶ - ۳۵ - ۳۸ - ۵۲ ح - ۵۳ ح - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۲۰ تا -
 ۱۲۲ تا ۱۲۴

فرهنگ صحاح الفرس: رک صحاح الفرس .
 فرهنگ قواس تألیف مبارکشاه غزنوی مصحح دکتر نذیر احمد:
 ۳۹ ح - ۴۲ - ۵۱ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ تا ۱۲۵
 فرهنگ مجموعه الفرس تألیف صفی کمال مصحح دکتر جوینی:
 ۶ - ۳۸ - ۵۸ - ۵۹ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۴
 فرهنگ معین: تألیف دکتر محمد معین: ۵۱ - ۹۰ - ۹۳ - ۹۵ -

۱۰۳ - ۱۰۹

فرهنگ نظام: ۸۱ - ۱۲۵
 فرهنگ نفیسی (فرنودسار): ۱۰۰
 فرهنگ وفائی: تألیف حسین وفائی از علمای قرن دهم. نسخه
 خطی کتابخانه ملک - ۶ - ۳۰ - ۳۵ ح - ۳۷ ح - ۳۹ ح - ۵۰ - ۵۲ - ۵۵
 ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۸ - ۸۲ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ تا ۱۲۴

- قرآن کریم: ۹۳-۸۹-۴۵
 گرشاسب نامه اسدی طوسی-۱۲۵
 گلستان سعدی: (بتصحیح دکتر خطیب رهبر) ۹۰
 گنج سخن: (ج اول تألیف دکتر صفا): ص ۷-۱۲۱
 لسان التنزیل: (مصحح دکتر محقق): ۹۰
 لغت فرس اسدی طوسی: ۶-۳۰-ح-۳۵-۳۷ تا ۴۸-۴۹-۴۹
 ۵۲ تا ۵۵-۵۷-۵۹-۶۰-۶۳-۶۵-۸۲-۸۹-۹۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۶
 ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۷ تا ۱۲۵
 لغت نامه دهخدا- ۳۹-۴۸-۵۳-۵۴-۵۸-۶۲-تا ۶۴-۸۱-۸۱
 ۸۵-۹۲-۹۴-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۲۳ تا ۱۲۵
 مجله آرمان: (سال اول ش ۱-س ۱۳۰۹): ۷-۱۱۸
 مجله دانشکده ادبیات سال ۲۳ شماره ۲۰۱ ص ۱۰۷
 مجله یغما: ح-۷-۱۱-۱۳-۱۵-۴۵-ح-۶۸-۶۹-۱۱۸-۱۲۱
 مجمع النوادر: ص ۱۳ و رک به چهار مقاله نظامی عروضی
 مجموعه مقالات اقبال آشتیانی: ۳۰-۳۸ ح
 محیط زندگانی و شرح احوال رودکی: (تألیف مرحوم سعید نفیسی
 ۷-۴۵ ح)
 مرصاد العباد: ۱۰۹
 مقدمه ابن خلدون: ۸۱
 المعجم فی معانی اشعار المعجم: ۶-۵۹-۱۱۷-۱۲۴
 نصاب الصبیان- ۱۱۱
 النقض: ۶-۱۲-۱۶-۱۷-۱۸-۲۰-۴۳-۴۴-۱۰۶-۱۱۶-۱۲۱
 نهج البلاغه: ۱۰۶
 نهج الفصاحه: ۹۶
 هداية المتعلمين: (بتصحیح دکتر جلال متینی ۹۴)
 هدايت نامه ناصر بخارائی (بتصحیح مؤلف این کتاب ۹۶)
 یاد نامه ناصر خسرو: از انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی
 مشهد سال ۱۳۵۵. ص ۷

اعلام

لام اشخاص و جاہا و قبائل و مذاہب

- آبہ (آوہ) : ۱۹
آتش (احمد. استاد فقید دانشگاہ استامبول) : ۹۰
اعراف : ۷۱-۴۵-۱۰-۸
افغانستان : ۸۳
افلق (یکی از صحابہ) : ۷۹
اقبال آشتیانی : ۱۱۸
البکین : ۸۷
امامی (مذہب) : ۲۰-۹
امام المتقین : ۸۱ و رک بہ علی ع
امیر المؤمنین (علی ع) : ۸-۱۴-۴۶-۶۸-۷۱
رک بہ علی و حیدر و مرتضی
امین احمد رازی : ۱۱۸-۱۲-۶
انوری : ۲۴-۱۷
اویہی (مؤلف تحفۃ الاحباب) : ۶۵
اھواز : ۱۰۳
ایاز : ۹۶
بابل (بکسر سوم) : ۶۲
باخرزی : ۳
باربد : ۸۲
باویر : (فرہنگستان علوم شاہی) ۸
بخیشوع : ۸۶
بدخشان : ۸۳
بصرہ : ۱۰۳
بغداد : ۲۲-۱۵
بلعی : (خاندان و وزیر) ۶۰-۱۴
بلوچ : ۴۲
بلوچستان : ۱۰۵
- آدم (نبی) : ۷۹
آذر یگدلی : ۱۱۷-۱۲-۶-۴-۳
آزر : (عم ابراہیم ع) : ۷۹
آغاچی : ۱۲۵
آل سامان : ۱۱
آل عبا : ۱۲۱-۴۳
آل مروان : ۱۰۶
آل نبی : ۴۳
ابراہیم (ع) : ۷۹
ابن ابی الحدید : ۱۰۶
ابواسحق (کسانی) : ۳
ابوالحسن (کسانی) : ۳
ابویکر : ۷۹-۸۱
ابوالفتح رازی : ۸۱
ابوشکور (بلخی) : ۱۱۹-۶۸-۶۱
اتہ (ہریان) : ۱۵-۱۲-۱۰-۸
اثنی عشری (شیعہ) : ۱۰
احمد بن حسن میمنہی : ۹۶ و رک بہ حسن
احمد مختار (ص) : ۷۵
ادوارد برون : ۱۲-۸
استاد سمرقند : ۴ و رک رودکی
استامبول : ۷-۶
اسدی طوسی : ۹۲-۶۸-۴۸-۴۰-۶

- بنی العباس: ۸۱-۱۵ و رک عباسیان
 بنی امیه: ۸۱-۱۰۶-۱۱۳
 پان ریپکا: ۱۵ و رک ریپکا
 پاول هرن: ۶۵-۱۲۰-۱۲۲
 پیامبر (و پیغمبر ص): ۴۶-۸۹
 پیغمبر (اکرم- مکی): ۵-۶-۸-۱۶-۱۹-
 ۲۲-۴۵-۴۷-۹۶-۱۰۹-۱۱۲
 پروین گنابادی: ۸۱
 تبرانیان: ۸۷
 تجربه کار (گیتی): ۹
 ترابی (مذهب): ۲۰
 ترکستان: ۹۱
 تسنیم: ۴۷-۸۲-۸۷-۱۰۳
 تفرش: ۲۰
 تقوی (مرحوم حاج سید نصرالله): ۷-۸
 ۶۹-۷۰-۷۱
 تقی الدین کاشی: ۸-۱۰-۷۰-۱۲۵
 تکین: (- البتکین): ۱۴-۱۶-۴۷
 تولائیان: ۸۷
 تیموریان: ۱۹
 جاروتی: (ابوالعلاء عبدالمؤمن): ۵۹
 جبرئیل: ۴۱-۷۷-۸۸-۸۹-۹۳-۱۰۸
 جلال (دکتر متینی استاد): ۹۴
 جنت عدن: ۹۱
 جنة الماوی: ۹۱
 جنة النعیم: ۹۱
 جویباری (شاعر): ۱۴
 جوینی (دکتر عزیزالله): ۵۹
 حافظ (شیرازی): ۹۲-۹۹
 حجت (- ناصر خسرو): ۹-۷۶ و رک ناصر-
 خسرو
 حسن (سیمندی): ۹۶ و رک احمد
 حسنین (ع): ۱۰۹
 حشوی (مذهب): ۲۰
 حلولی (مذهب): ۲۰
 حمزه کوچک (شاعر): ۶۸-۶۹
 حنفی (مذهب): ۱۳
 حیدر (علی ع): ۱۴-۴۶-۴۷-۷۵-۷۹-
 و رک به علی و امیرالمؤمنین
 حیره: ۹۸
 خاقانی: ۹۷
 خبازی (شاعر): ۱۴
 خراسان: ۱۰
 خسرو پرویز: ۸۲-۹۵
 خسروی (شاعر): ۸۵
 خطیب رهبر (دکتر خلیل): ۱۱۳
 خطیبی (دکتر حسین): ۱۱۷
 خلخ: ۹۱
 خلیفه (جلال): ۹۱
 خلدبرین: ۹۱
 خواجه نظام الملک: ۲۰
 دارا (شاه): ۲۹
 دارالسلام: ۹۱
 دارالقران: ۹۱
 دبیرمیاقی: (دکتر سید محمد): ۷-۶۵-۸۵
 ۱۱۸-۱۲۰-۱۲۵
 دقتی: ۱۴-۶۸-۱۲۱-۱۲۵
 دهخدا: (علی اکبر): ۹۲-۱۱۰
 رادویانی: (محمد بن عمر): ۶-۳۰-۴۴
 رافضی: (مذهب): ۲۰-۱۱۰
 رهنجی: (ابوالعباس): ۱۴
 رسول: (حضرت ص): ۱۸
 رضا زاده شفق: ۱۰ و رک شفق
 رضا قلی خان هدایت: ۶ و رک هدایت

- رضی (هاشم) ۲۴
رواقی (دکتر علی) ۱۳۶-۱۰۷-۶۲
روح الامین (جبرئیل) ۹۳-۸۹-۴۹
روح القدس: ۱۰۸
رودکی: ۴-۷-۱۴-۱۷-۱۹-۶۰-۶۲
ریاحی: (دکتر محمد امین) ۳-۴-۷-۱۱-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۵-۹۴-۶۷
ریکا: ۱۰-۱۲
زلیخا: ۲۹-۹۴
زین العابدین: (امام سجاد ع) ۱۶-۴۷
ژلبر لازار: ۶۸ و ۱۱۹ و رک لازار
سادات ناصری (دکتر سید حسن): ۱۳۰
سامانیان: ۱۳-۱۴-۱۵-۶۰
مبزواری: ۲۰
سبکتکین: ۸۷-۹۶
سرکش: (نوازنده) ۹۵
سروری (مؤلف مجمع الفرس) ۶-۵۷
سعدی: ۲۳-۲۴-۶۵-۸۳-۹۰-۹۱-۹۲
سعد نفیسی: ۳ و رک به نفیسی
سکین: (سبکتکین؟) ۱۴-۱۶-۴۷
سکندر: ۳۴-۷۴
سلجوقیان: ۱۷-۲۰-۲۱
سلطان محمود غزنوی: ۱۱ تا ۱۵-۱۷-۴۵
سمرقند: ۴-۶۰
سنائی: ۱۷
سوزنی سمرقندی: ۱۱-۱۴-۲۳
سهیلی: (مهدی) ۸
سید ذوالفقار شیروانی: ۲۱
شافعی (مذهب): ۱۳
شاه اسمعیل: (صفوی) ۸۷
شاکر یخاری: ۱۲۵
شاه حسین بهاری سیستانی: ۱۲۱
شفی: (دکتر صادق رضا زاده) ۸-۱۰-۱۲
۱۵ و رک رضا زاده
شفیعی (دکتر محمد رضا) ۲۵
شمس قیس رازی: ۶
شوستر: ۴۹-۹۸
شهایبی: (دکتر عیسی) ۱۲-۱۵
شهید بلخی: ۱۴
شیخ نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل قزوینی
رازی: ۱۷ و رک به مؤلف النقض و صاحب
النقض
صاحب النقض: ۱۹-۲۰-۲۲-۴۴ و رک به
مؤلف النقض
صادق: (امام جعفر ع) ۱۶-۴۷
صفا: (دکتر ذبیح الله) ۴-۷-۷۰-۱۲۱-۱۲۴
صفویه: ۲۱
صفی کحال: (ابوالعلا جاروتی) ۵۹
ظہیر غاریابی: ۲۱-۲۳-۲۴-۹۱
عباسیان: (و بنی العباس) ۱۵-۲۲-۴۵-۱۰۵
عبدالعظیم خان قریب (استاد مرحوم): ۱۰۰
۱۱۸
علی بن ایطالپ و علی مرتضی و علی و
امیرالمؤمنین: ۲۰-۲۱-۲۲-۲۴-۴۵
۴۷-۸۱-۸۷-۹۶-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۰
۱۱۱
علویان: ۲۰
علین: ۹۱

- عمار: ۹۴-۱۰
عمر: ۷۹-۸۱
عنصری: ۱۰-۱۷-۱۹-۲۳-۵۸-۶۸-۷۸
۹۱-۹۲-۱۲۴
عوفی: ۴ تا ۶-۱۲ تا ۱۴-۱۷-۱۹-۲۲
۴۴-۴۵-۶۷-۱۱۷-۱۱۸ و رک
مؤلف لباب الالباب
عیسی (ع): ۹۰
عباز: ۹۸
غزنویان: ۱۷-۱۹-۲۱
غضائری رازی: ۲۳-۹۱
فاطمه (علیها سلام): ۱۰۹
فخر جاجروی: ۱۲
فخرالدین مبارک شاه: ۶۳
فرخی سیستانی: ۱۳-۱۷-۱۹-۲۳-۶۸-
۸۳-۹۱-۹۴-۱۱۳
فردوس: ۴۲-۷۵
فردوسی: ۱۲-۱۷-۱۸-۹۱-۹۶-۱۰۳-
۱۰۴
فروزانفر (بدیع الزمان): ۴-۷-۱۲-۱۱۸
فرهنگستان علوم شاهی: ۸
قارون: ۶۳
قرقوب: ۴۹-۱۰۳
قریب: (میرزا عبدالعظیم خان) ۱۱۸
قریب: (دکتر یحیی) ۲۳
قزوینی: (میرزا محمدخان) ۳
قطران (تبریزی): ۲۳
قطعی (مذهب): ۲۰
قم: ۱۹
قتبر: ۷۹
قواسی رازی: ۲۱
کاشان: ۱۹
کرامی (مذهب): ۱۳
کرمان: ۱۰۵
کیا (دکتر صادق): ۱۱۷
کسائی: از ۳ تا ۱۴-۱۶ تا ۱۹-۲۱ تا ۲۵
۲۷-۳۱-۳۵ تا ۳۷-۴۰-۴۴ تا ۶۶
۸۳-۸۵-۸۹-۱۰۳-۱۰۵-۱۱۳-
۱۱۹-۱۲۱ تا ۱۲۳-۱۵۰
کوثر: ۴۲-۷۵-۷۹-۸۲-۸۷-۱۰۳-۱۰۵
کوچ (طایفه): ۱۰۵
لازار: ۳۵-۶۸
مازندران: ۲۰
سامون خلیفه: ۱۰۸
مای (شاهی بهند): ۶۲
متینی (دکتر جلال): ۹۴
مجدالدین: ۳ و رک کسائی
مختشم (کاشانی): ۲۱
محدث (سیر جلال ارموی): ۱۸
محمد (ص): ۹۶
محمد عوفی: رک عوفی
محمد بن عمر رادویانی: ۴۴ و رک رادویانی
محمد معین (دکتر): ۳ تا ۵-۷
محمد بن وصیف: ۹۴
محمد بن هندو شاه نخجوانی: ۶۰
محمود (شاه غزنوی): ۱۵ و رک سلطان محمود
مدرس رضوی (استاد محمد تقی): ۲۴
مدرس خیابانی: ۱۲
مدینه: ۱۰۹
مرتضی (ع): ۱۴-۴۶-۴۷ و رک به علی
مرو: ۴-۱۰-۳۴-۱۲۵
مروان بن حکم: ۱۰۶

- مریم: ۴۱-۱۰۸
 مستعین (خلیفه عباسی): ۱۶-۲۲ تا ۴۷
 مسعود سعد سلمان: ۲۳-۲۴-۹۱
 مشهد: ۷
 مصطفی (حضرت ص): ۱۲-۱۸-۴۴
 معتصم: ۱۶-۲۲-۴۷-۱۰۷-۱۰۸
 معزی: ۱۷-۲۳
 معروفی: (شاعر): ۶۸
 معین (دکتر محمد): ۳ و رک به محمد معین
 مغول: ۱۹
 مفوضه: ۲۰
 مکه: ۱۱۲
 مؤلف النقص: ۸-۱۲
 مؤلف النقص: ۸-۱۲-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰
 ۲۲ و ۴۴ و ۱۱۶ و رک شیخ نصیرالدین
 و صاحب النقص
 مؤلف لباب الالباب: ۱۹ و رک به عوفی
 منجیک (شاعر): ۶۸-۱۲۵
 منوچهری (دامغانی): ۱۷-۱۹
 مولای متقیان: ۶۸ و رک به علی
 مونیخ: ۸
 ناصبی: ۱۱۰
 ناصح جرقادقانی: ۱۳
 ناصر بخارائی: ۹۶
 ناصر خسرو: ۴-۷- تا ۱۰-۱۷-۱۹-۲۱
 ۲۳-۲۵-۴۴-۴۵-۶۹-۷۰-۷۱-
 ۷۶-۷۹-۱۰۰
 نبی اکرم (ص): ۲۱
 نجران: ۱۰۹
 نخجوانی: (محمد): ۲۴
 نذیر احمد (دکتر): ۶۳
 نعمان بن منذر: ۹۷-۹۸
 نصیرالدین ابوالرشید...: ۱۷ و رک مؤلف
 النقص
 نقیسی (سعید): ۷-۱۲-۶۷-۷۱-۱۲۰-
 ۱۲۱
 نظامی عروضی: ۳-۱۳-۸۶ و رک صاحب
 چهارمقاله
 نواصب: ۴۶
 نوح بن منصور: ۱۴
 نوح نبی: ۳۴-۴۶-۹۶
 واسط: (شهر) ۱۰۳
 والد داغستانی: ۳-۴-۶-۱۵
 هارون الرشید: ۸۶
 هدايت (رضاقلیخان): ۳-۴-۸-۱۰-۱۲
 ۱۱۷
 هرمان اته: ۷-۱۰ و رک اته
 هندوستان: ۹۵-۹۹
 یاسر: ۱۵
 یزید (بن معاویه): ۴۷ و ۱۱۱
 یعقوب: ۹۴
 یمان: (ویمین): ۶۲-۸۹-۹۷
 یوسف (ع): ۲۹-۹۴
 یوسفی: (دکتر غلامحسین): ۱۳

تعلیقات

صفحه ۸۴ - س ۱۴ - واژه «بیازن» که از مصدر «آوژنیدن» بمعنی افکندن و انداختن معنی شده است، در اینجا (بیت ۲۴۷) مناسب نیست. و باید آنرا از مصدر «آوژنیدن» یا «آوژنیدن گرفت. بمعنی شکافتن و پاره کردن و باز کردن^۱. بنابراین در صفحه ۸۴ سطر ۵، عبارت «جگر را بدور افکن» نیز درست نمی باشد و باید آنرا بدین صورت اصلاح کرد: «جگر را بشکاف و پاره کن یا قطعه قطعه کن....»

ص ۸۶ - س ۲ - بیت ۲۱۳ که واژه «پیخسته» در آن بکار رفته است معنی نشده و شاید محتاج توضیحی بیشتر باشد.

پیخسته بروزن برجسته (بضم حرف سوم نیز ضبط شده) در فرهنگها بمعانی مختلف آمده از جمله: درمانده و عاجز و بندگی و گرفتار...^۲ (و آنچه نیز در ص ۸۹ در معنی این واژه نوشته شده مغایر معنی نیست چه «راه بجائی نبردن» نیز خود از نتایج درماندگی و عجز است). بنابراین معنی شعر روشن است و چنین می شود.

کوفته را کوفتند و سوخته را سوختند و این تن درمانده گرفتار را بقهر و ستم دوباره درهم کوبیدند و خرد و نرم کردند. در کلمه «سوخت» ضمیر فعل بمتابعت ضمیر فعل نخستین جمع می باشد.

ص ۹۲ - س ۱۳ - بر اثر برخی غلطهای مطبعی عبارت اندکی مغشوش و مشوش گردیده صحیح آن چنین است: رخساره سرخ چون شنگرف او زرد رنگ گردیده. و سرخ رنگ استعاره است برای سرخی روی. یعنی بنفشه زار مویه های مرا برف پیری پوشانید.

۱- واژه «آوژنیدن» بدین معنی ظاهراً از فرهنگها فوت شده است. شواهدی بیامردی آقای دکتر رواقی برای این واژه بدست آمد مانند:

با اندکی روغن گل اگر حاجت آید بشکافند یا بیازند و پاک کنند (الاغراض الطیبه ص ۳۳۵)

دیگر: و آن آس را به نشتر بیازند. (هدایة المتعلمین ص ۹۱۸ و رک ص ۴۷۵ و ۵۲۴ همین کتاب) و شواهدی دیگر

۲- برای آشنائی بیشتر و توضیح درباره «پیخسته» و «پیخسته» رک مقاله مفصل آقای دکتر رواقی در مجله «سیمرغ» نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی شماره ۱ اسفند ماه سال ۱۳۵۱

ص ۹۶- س ۱۰ = بعد از سطر ۱۰ دو بیت که شاهد مقال و مصداق حدیث است از کتاب افتاده و باید بدین صورت اصلاح شود:

برانگیخته موج از او تند باد	خردمند گیتی چو دریا نهاد
همه بادبانها برافراخته	چو هفتاد کشتی درو ساخته
بر آراسته همچو چشم خروم	میانه یکی خوب کشتی عروم
همان نور چشم نبی و ولسی	محمد بدو اندرون با علسی

ص ۱۸۳- س ۱۱ = (فنو) ظاهراً از مصدر «فنون» است بهمان معنی مغرور و فریفته که در جای خود ذکر شده. ولی در بیت ۱۱۷ بهیچوجه این کلمه مناسب بنظر نمی رسد و شعر غلط است و ظاهراً صورت صحیح آن بیت شماره ۱۱۴ می باشد.

ص ۱۰۹- س ۱۴ = در توضیح کلمه «ناک» نوشته شده است: «آنچه در آن غش داخل کرده باشند»^۱ ولی این عبارت نارساست، و واقعی بمقصود نیست. «ناک» خود بمعنی «غش» می باشد، و غش آسختن چیزی کم بهاست در چیزی گرانیها. بهتر بود گفته شود: آنچه در آن غش باشد.

آقای دکتر رواقی که نخستین بار به نارسائی و نقص این عبارت پی برد،^۲ در تعبیر «ناک ده» و «ناک دهان» می نویسد: یعنی کسانی که مشک را مغشوش می فروخته اند. و ظاهراً جگر را می سوزانیدند و چون برنگ سیاه بود آنرا با مشک می آمیختند و می فروختند. «شیخ عطار در منطق الطیر گوید:

گرچه عطارم من و تریاک ده سوخته دارم جگر چون ناک ده

ص ۱۱۰- بعد از سطر ۱۳ = توضیح واژه «نمونه» در بیت ۲۸۹ چاپ نشده و مطلب افتادگی دارد.

مؤلف فرهنگ تحفة الاحیاب در معنی این کلمه نوشته است: «نمونه... نمودار چیزی را نیز گویند.»^۳ ولی غیر از این معنی، نمونه بمعنی «زشت و ناقص و آنچه بکار نیاید» نیز آمده و این معنی، اگرچه پس و پیش شعر در دست نیست، در اینجا مناسب تر می نماید و شاید آن معنی که مؤلف تحفة الاحیاب ذکر کرده در اینجا درست و بجای نباشد.

ص ۱۲۵ س ۱۱- بیت ۲۶۵ در لغت نامه بهرودکی نیز منسوب است.

۱- بنقل از فرهنگ معین، ذیل معنی کلمه «ناک»

۲- آقای دکتر رواقی پس از پایان رسیدن کتاب با اشتیاقی وافر و بنا برخواست و میل خود آنرا مورد مطالعه قرار داد و با نظر تیزبین و نکته یاب برخی غلطهای مطبعی را پیدا کرد و سهوها و ناگفته هائی را یادآوری نمود تا گفته و اصلاح شود. جزاه الله خیر الجزاء

۳- ر ک ص ۶۵

فهرست مذكرجات

صفحه	موضوع
۳	نام و کنیت و آغاز زندگی کسائی ...
۶	دیوان کسائی
۶	عمده مأخذ راجع به کسائی
۹	کسائی و ناصر خسرو
۱۱	مدیحه سرائی کسائی
۱۶	بحشی درباره مدیحه سرائی و مذهب کسائی
۱۹	کسائی شاعر شیعی
۲۲	اشعار کسائی و سبک سخن او
۲۵	پاره‌ای از مختصات شعر کسائی
۲۸	اشعار کسائی
۲۹	در وصف طبیعت
۳۰	در وصف طلوع آفتاب
۳۲	نیلوفر کبود

۳۶	دریغ فرجوانی

۳۸	روزگار پیری
۳۹	قطعات متفرقه ...
۴۴	شیر خدا
۴۶	قصیده در فضل امیرالمؤمنین (ع)
۴۸	ابیات پراکنده کسائی
۴۹	ابیات لغت فرس اسدی

صفحه	موضوع
۵۴	اییات مجمع الفرس
۵۷	اییات فرهنگ جهانگیری
۵۷	اییات فرهنگ رشیدی
۵۷	اییات فرهنگ وفائی
۵۸	اییات مجموعه الفرس
۵۹	اییات المعجم و ترجمان البلاغه
۶۰	اییات صحاح الفرس
۶۳	اییات فرهنگ قواس
۶۴	اییات تحفة الاحباب
۶۷	اشعار منسوب به کسائی
۷۱	قصیده ناصر خسرو منسوب به کسائی
۷۶	قصیده ناصر خسرو در جواب کسائی
۸۰	حواشی و توضیحات
۱۱۳	سبب تألیف این کتاب
۱۱۴	روش کار
۱۱۷	مآخذ اشعار
۱۲۷	فهرست کتابها و مجلات و نسخ خطی
۱۳۱	اعلام - (نام اشخاص و اسکنه و قبایل)
۱۳۶	تصحیحات و تعلیقات
۱۳۸	فهرست مندرجات

صواب نامه و اعتذار*

صفحه	سطر	درست کلمات	صفحه	سطر	درست کلمات
۳	۸	در «دمية القصر»	۹۲	۱۴	شد و سرخ رنگ استعاره است
۵	آخر	داده بوده است	۹۲	۱۵	پوشانید
۹	۵	غالباً	۹۳	۳	پیر نشد و
۹	۲۱	دو سال از این پیش	۹۴	۴	گوهده آنم که یعقوب
۱۴	۱	جویباری	۹۶	۱۰-۱۱	خردمندگیتی - رك تعليقات
۱۷	۲	سروده	۹۷	۳	سوری
۱۹	آخر	جز در معدودی	۹۷	۱۰	برتر است
۲۲	۲۵	تاسدار باشعار او	۹۸	۳	ادبیات
۲۴	۲۵	مسعود سعد	۱۰۰	۳	عبارت «بانقش و نگار» زیاد است
۲۶	۷	ستارگان			باید حذف شود
۳۰	۱۶	ناورم	۱۰۰	۴	«کن» زیاد است حذف شود
۳۲	آخر	از میخ	۱۰۳	۱۹	می یافتند
۴۲	۲۰	کوچ و بلوچ	۱۰۶	۱۲	مصراع
۶۱	۱۵	تیره	۱۰۶	۲۶	آل مروان
۶۱	۲۵	باتغییری	۱۱۳	۱۴	انتخاب کرده
۸۳	۱۷	برغست	۱۱۳	۱۵	بازمانده
۸۷	۲۰	تنبل	۱۱۴	۸	روش کار
۸۹	۹	در گرمای	۱۱۵	۱	نزدیک
۹۱	۲۴	قصیل	۱۱۶	۲	وما بریء
۹۲	۵	چه غم دارد	۱۲۳	۳	دیگر (مصحح)

* با اظهار تأسف و شتاب بیش از اندازه‌ای که برای اتمام کتاب در آغاز سال تحصیلی بکار رفت، سبب گردیده تا غلطهای مطبعی عدیده‌ای در آن راه یابد. در مواردی نیز نقطه و ویرگول و گیومه و پرانتز و شماره اییات در جای خود قرار نگرفت، و سهوهائی در بکار بردن آنها رخ داد. از این جمله آنچه را که لازم و ضروری می‌نمود اصلاح کرد و برخی را (مانند ویرگول و همزه و گیومه و پرانتز و غیره) که صحیح آنها بر خوانندگان ارجمند پوشیده نبود بحال خود باز گذاشت. امید است که هنگام مطالعه متوجه این نکته‌ها باشند.

العذر عند کرام الناس مقبول